

جامعه‌شناسی دینی – اسلام‌شناسی اجتماعی
آیا حکومت و شریعت اسلامی، قرآنی و الهی اند؟

قرائت قرآن «غیر دینی»

جلد ۱
محدودیت‌های قرآنی و
تحریفات قرائت «رسمی و با واسطه»

رضا آیرملو
پروفسور جامعه‌شناسی - سوئد

حق چاپ و تکثیر محفوظ است.

قرائت قرآن غیر دینی

چاپ اول: بهار ۱۳۸۵ شمسی، ۲۰۰۶ میلادی

ناشر: نشر اینواند- لیتراتور، سوئد

مرکز پخش: اینواند- لیتراتور با شماره فاکس: ۳۸۲۳ ۳۳۱ ۳۱-۰۰۴۶

شماره ثبت در سوئد ۵-۸۷۳۴-۸۱-۶۳۱-۹۱-۹۷۸-ISBN

طرح روی جلد از: Shariar Shahidi

به «مسلمانان» بیدار و پروتستان، و به همه کوشندگان راه رهایی از تسلط تاریخی شریعت و شریعت سازان، و راه جدائی مطلق "دینی از دنیوی" و «دین از سیاست».

این کتاب از نظر موضوع «مطالعه قرآن غیر دینی» در سه جلد به چاپ رسیده است. جلد های بعدی، با فاصله چند ماهه به بازار عرضه خواهند شد. با این وجود، از نظر موضوعات اختصاصی، هر جلد به تنهایی کتابی مستقل است و موضوعات خاص خود را، از ابتدا تا به پایان، مورد بحث، تجزیه و تحلیل قرار می دهد.

استادان، محققین و نویسندگان این رشته از تحقیق، آقای پرفسور دکتر شجاع الدین شفا، آقای دکتر بهرام چوبینه، آقای باقر مؤمنی و آقای دانشیار دکتر فرشید فریدونی، با بزرگواری، مطالعه پیش نویس های این کتاب را پذیرفتند، و حتی دوستان گرامی آقای مؤمنی و آقای دکتر فریدونی، یادداشت های خود در ذیل پیش نویس ها را در اختیار قرار دادند.

شاعر، روزنامه نگار و مترجم مبارز آقای فریدون گیلانی و حقوقدان مبارز آقای هوشنگ عیسی بیگلو با بزرگواری، متن نهائی را به تمامی مرور کردند. دست یاری این انسان های بزرگوار را به گرمی می فشارد، و دوستی و همکاری شان را گرامی می دارد. آگاهی دارد که این همکاری ها را نباید صرفاً به حساب لطف این بزرگان به نگارنده گذاشت و از تعهد اخلاقی آنان نسبت به کار روشنگرانه، که خود جان و مال بر آن نهاده اند، غافل بود.

نزول الهی قرآن و آثار آن

نزول الهی قرآن

در این کتاب، فرض بر آن است که:
۱- قرآن از سوی خدا نازل شده و نیز،
۲- خدای خالق جهانی به این پیچیدگی، به همان نسبت قادر، عالم و تواناست.

آثار نزول الهی قرآن

فرض الهی بودن قرآن، آثار و نتایجی را به دنبال می آورد^۱ که از آن جمله اند:
۱- تک تک آیه های قرآن به سببی خلق شده اند و هیچ آیه ای اضافی، بدون معنی و بی سبب در قرآن وجود ندارد، یا نمی تواند وجود داشته باشد.
۲- هر کلمه، جمله و آیه قرآن، به اندازه تمام قرآن دارای صحت و اعتبار است.
۳- همخوانی و عدم تضاد میان آیات قرآن، این «کتاب دینی» «نازل شده» از سوی خدا را از هر نوشته غیر خدائی و بشری جدا می کند.
۴- قرآن کامل است و تمامی «قرآن دینی» که گویا قبلاً مقرر بوده، «نازل» شده و هیچ آیه ای کم نیست، یا هیچ توضیح اضافه بر آن چه نگارش یافته لازم نیست.

^۱ برای توضیح بیشتر ر. ک. به بحث «نزول و آثار نزول قرآن از سوی خدا» در جلد دوم این کتاب.

۵- آیات قرآن «مبین» اند، یعنی دارای معنی صریح و آشکارند، به هیچ تعبیر، تفسیر و تأویل اضافی نیاز ندارند، و بدون نیاز به هرگونه توضیحی، دارای معنی اند، یا باید باشند.

۶- معنی «ظاهری» قرآن و آیات قرآنی، لزوماً همان معنی «باطنی» است و بالعکس. هیچ رمز و راز پوشیده و چپستانی در آیات قرآن نیست، یا نمی‌تواند باشد.

همه این موارد و نتیجه‌گیری‌ها، دلایل قرآنی دارند. آیات مربوطه قرآن در این امور، در بحثی تحت عنوان «نزول و آثار نزول قرآن از سوی خدا»، در جلد دوم این کتاب قید شده و مورد بحث قرار گرفته‌اند.

فهرست مطالب

۱۳	قرائت «بی واسطه» قرآن «غیر دینی» به چه معنی است
۱۵	چرا تحقیق و مطالعه دینی ضرورت دارد

کتاب اول- قرائت «با واسطه» قرآن مخدوش است ۲۱

۲۳	فصل ۱- تحریفات قرائت «رسمی و با واسطه»
۲۳	تطبیق علمی آیات غیر علمی
۲۳	۱- اصلاح معنی و مفهوم قرآن
۲۷	۲- کاشفان «اشارات خدا»
۳۲	۳- چشم بندی "قبض و بسط" تئوریک شریعت
۳۲	- "قبض و بسط"
۳۸	- خروج نطفه مرد طبق "تئوری قبض و بسط"
۴۰	۴- سر و ته کرباس تحریف
۴۳	غیر واقعی بودن قصه های قرآن
۴۹	پیامبران نوظهور
۴۹	۱- مستضعفان علی شریعتی
۵۸	- باطنیت و رد دینی
۵۹	- یک بام و دو هوای جهانشمولی قرآن
۶۵	خداوند فاقد آدرس مخلوقات
۶۵	۱- هفت آسمان بطلمیوس و "فهم سیال اسلامی"
۶۹	۲- سیاراتی که به چشم خدا می آیند
۷۵	جلوه علمی قرآن
۷۵	۱- ترمودینامیک غسل و وضو
۷۵	- متعصبین علمیت قرآن
۷۶	- لباس دوزی بازرگان
۷۷	- قرآن همچون کتاب «فیزیک» و نه «دینی»
۸۰	- منطق علمی نمای بازرگان و بطلان صحت دینی

- ۸۳ - مشکل ابداع تعریف «دینی» و «غیر دینی»
- ۸۴ - انتخاب ناگزیر بین علم و دین
- ۸۶ - گوی و میدان شریعت سازان
- ۸۸ ۲- فتوای می خوری و باقی قضایا

فصل ۲- دستکاری و تحریف حمایتی آیه ها

۹۳
۹۳

- امانت داران "کلام الله"
- ۹۷ ۱- صف به صف «خدا» و فرشتگان "بنده"
- ۱۰۲ ۲- وحی الهی «طوایف بشر» را کم داشت
- ۱۰۵ ۳- حکمی برای عالم و عالمیان
- ۱۰۹ ۴- رفع و رجوع تعارضات قرآن

- ۱۱۳ سانسور حمایتی «دین مادر»
- ۱۱۳ ۱- کی بود، کی بود، من نبودم
- ۱۱۵ ۲- اجماع "علما" و سر و ته کرباس سانسور "کلام الله"
- ۱۱۵ - سنت تحریف و گذر زمان
- ۱۱۷ - "دین حنیف" در قرآن
- ۱۱۹ - انکار قید "دین حنیف"

فصل ۳- جمعبندی- تحریفات پیامبران دروغین «اسلام رسمی» ۱۲۵

- ۱۲۵ - مشت نمونه خروار است
- ۱۲۶ - معیارهای "اخلاق دینی" و شیوه های رایج تحریف
- ۱۲۸ - نفع طلبی های دنیوی، انگیزه اساسی تحریف تاریخی
- ۱۳۱ - محتوی کلام الله- «نظم و نثر» یا «معنی و مفهوم»
- ۱۳۵ - پدیده تحریف مضاعف دوره مدرنیسم
- ۱۳۸ -- از پیامبری تا خداوندگاری
- ۱۴۱ - راه دینی قرائت «با واسطه»، دینی نیست

فصل ۴- بازیگران و بازی ۱۴۳

- ۱۴۳ ارثیه مذهبی و سازمان دینی
- ۱۴۵ انحصار دانش دینی و جعل منابع
- ۱۴۸ - کراهت یا منع ورود

کتاب دوم- قرآن و قرائت «بی واسطه» ۱۵۱

- ۱۵۳ فصل ۱- قرائت «بی واسطه» قرآن
- ۱۵۳ راه سوم
- ۱۵۶ قرآن اساس مطالعه دینی اسلام

۱۵۹	- تحقیق کارکرد اجتماعی دین و نه باور دینی
۱۶۳	فصل ۲- دشواری های قرائت «بی واسطه» قرآن
۱۶۳	... ولی افتاد مشکل ها
۱۶۵	نظم منطقی تعریف شده
	۱- نظم و سیر منطقی ۱۶۵
	۲- کارکرد مغز، منطقی است ۱۶۹
	۳- عمومیت کارکرد منطقی ۱۷۰
۱۷۳	فصل ۳- نظم بدون نظم «نظم و نشر» قرآن
۱۷۳	فقدان نظم منطقی
	۱- مصحفی بدون اول و آخر ۱۷۳
	۲- خلقت "آدم" ۱۷۴
	- ورود ابلیس به صحنه ۱۷۸
	- "زن آدم" ۱۸۰
	- مصالح ساختمانی "آدم" ۱۸۲
	- پراکندگی آیات خلقت "آدم" ۱۸۴
	۳- فرصت طلبی از «نظم بی نظم» ۱۸۴
	- مرز جدائی محتوی قرائت «با واسطه» و «بی واسطه» ۱۸۷
۱۸۹	مشکل طبقه بندی موضوعات
۱۹۱	منطق ابتدائی فصل بندی
۱۹۵	ترتیب بر اساس "مصحف" یا "نزول"
	۱- ناهمسانی ترتیب های ناظر بر "مصحف" و "نزول" ۱۹۵
	- قرائت به "ترتیب نزولی" رفع مشکل نمی کند ۱۹۶
۲۰۳	فصل بندی بدون فصل
۲۰۵	پراکندگی موضوعات
۲۰۶	محتوی ناهمگون آیات
	۱- منطق محتوی ئی در آیات مختلف ۲۰۶
	۲- مشکل زمانبندی آیات ۲۰۹
۲۱۱	کلمات معلوم و معانی نامعلوم
	- معانی معلوم و کلمات متفاوت ۲۱۱
۲۱۷	فصل ۴- فقدان نظم محتوینی
۲۱۷	مشکلات محتوینی
۲۱۹	آیات متضاد
۲۲۱	آیات ناسخ و منسوخ
	۱- نظر ها متفاوتند ۲۲۱

- ۲- آیات ارزیابی توان رزمندگان رسول ۲۲۲
- ۳- نمونه آیات مربوط به مصرف مشروبات الکلی ۲۲۴
- مصرف مشروبات الکلی بر اساس "ترتیب مصحف" ۲۲۴
- مصرف مشروبات الکلی بر اساس "مصحف علی" ۲۲۷
- مصرف مشروبات الکلی بر اساس "ترتیب نزولی" ۲۲۷
- روایات دیگر ۲۳۰
- ۴- مشکل درک و فهم آیات ناسخ و منسوخ ۲۳۰
- ۲۳۳ مجموعه های پروسه ای
- ۱- مجموعه پروسه ای آیات مربوط به اهل کتاب ۲۳۳
- ۲- مجموعه پروسه ای آیات مربوط به آزادی تا مجازات دگراندیشان ۲۳۴
- ۳- مجموعه پروسه ای آیات مربوط به شراب سکر آور ۲۳۵
- ۲۳۷ آیات متشابه یا متشابهات
- ۱- توضیح لغوی ۲۳۷
- ۲- وجود یا عدم وجود آیات متشابه قرآن ۲۳۷
- ۳- گوناگونی آیات متشابه ۲۳۹
- متشابه مکانی، زمانی و موضوعی ۲۴۱
- ۲۴۷ تکرار مکررات
- تکرار نظم و نثر یکسان ۲۴۷
- تکرار محتوی یکسان ۲۴۹
- تکرار محتوی های ناهمسان ۲۵۰
- همچون گفتار فی البداهه سخنران ۲۵۱
- ۲۵۳ "شان نزول"
- ۱- نمونه آیات موردی ۲۵۳
- ۲- "شان نزول" محدود به مورد است ۲۵۸
- ۳- "شان نزول" و اعتبار گم شده آیات ۲۶۰
- ۴- فقدان اعتبار دینی آیات بازسازی شده ۲۶۲
- ۵- مشکل درک و فهم ۲۶۳
- مسأله لاینحل کتاب های تفسیر ۲۶۵
- فصل ۵- ادعای های توخالی «علمای» قرائت «رسمی و با واسطه» ۲۶۹
- «عالمان بی علم» و ادعاهای توخالی شریعت سازان ۲۶۹
- جای «بسم الله...» در قرآن ۲۷۲
- حروف مقطعه ۲۷۲
- آیات اول و آخر ۲۷۳
- نام های «کتاب دینی» ۲۷۵
- تقدم زمانی و مکانی آیات ۲۷۶

۲۷۷	این قافله تا به حشر لنگ است
۲۷۷	- در پشت پرده ابهام
۲۷۸	۱- سوگند به الفجر
۲۸۱	۲- سوگند به الصافات
۲۸۳	۳- سوگند به طارق
۲۸۵	۴- سوگند به طور
۲۸۸	۵- سوگند به شفق
۲۸۹	۶- سوگند به عصر
۲۹۱	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری
۲۹۵	فصل ۶- سفر تحقیقی بی واسطه قرآن
۲۹۵	در دوراهی انتخاب
	- سفر تحقیقاتی «بی واسطه» قرآن ۲۹۷
۳۰۱	سابقه نوشتاری نویسنده
۳۰۵	فهرست مآخذ و منابع

قرائت «بی واسطه» قرآن «غیر دینی» به چه معنی است؟

این کتاب حاصل قرائت «بی واسطه» قرآن «غیر دینی» است. «قرائت» به معنی مطالعه و در این مورد خاص، به معنی مطالعه بدون پیشداوری است. «قرآن غیر دینی» بدین معنی است که قرآن از دو دسته موضوعات در هم بافته تشکیل شده، یکی «دینی» و دیگری «غیر دینی» یا «دنیوی». این کتاب بر آن است که اساس کند و کاو خود را بر موضوعات «غیر دینی و دنیوی» قرآن متمرکز کند. از آن جا که اطلاعات حاصل از قرائت قرآن «رسمی و با واسطه»، در مورد محتوی قرآن، دست خورده، مخدوش، تحریف شده، جانبدار و از آن رو، غیر قابل استفاده است^۲، برای انجام این مطالعه، قرائت «مستقیم و بی واسطه» را تنها راه رسیدن به منظور تشخیص داده است. در این راستا، در جریان بحث در مورد معنی و مفهوم قرآن، از مراجعه به اطلاعات دینی «رسمی و با واسطه» و استناد به این یا آن «شریعت ساز»^۳ خودداری کرده و قرآن را بدون هر پیرایه بشری (مثل حدیث، روایت، تفسیر، فتوا و مانند این ها) مورد بررسی قرار داده است.

با این وجود، برای جلوگیری از هرگونه سوء تعبیر، ترجمه آیات را از قرآن های ترجمه و چاپ شده در ایران اسلامی نقل کرده است.

از آن جا که موضوع تحقیق این کتاب، نه دین و «قرآن دینی»، بل «کارکرد دنیوی دین» در «جامعه امروزی» است، در این جا از تجزیه و تحلیل چگونگی های محتوی «دینی» قرآن، تا زمانی که فقط «دینی»^۴ اند، خودداری می شود. این خودداری اما، به معنی سانسور «اندیشه دینی» نیست و مانع توضیح موضوعات ذربط دینی و طرح

^۲ ر. ک. به بحث های مربوط در جلد های اول و سوم این کتاب.

^۳ در این کتاب، ترم شریعت سازان به معنی سازندگان شریعت اسلامی به کار می رود و همه کسان؛ از مفسر، متکلم و محدث گرفته تا فقیه، قاضی، "عالم" و رهبر دینی و اسلامی، را که در کار ساختن و پرداختن شریعت دخالت داشته و دارند، در بر می گیرد.

^۴ ر. ک. به بحث مربوط در جلد دوم این کتاب.

سؤال در امور دینی نمی شود. با این وجود، موضوعات و سؤالات دینی طرح شده، برای «اثبات یا رد دینی» به کار نمی آیند و مورد تجزیه و تحلیل قرار نمی گیرند.

بر این مبنا، این کتاب برای آن نوشته نشده که علاقه و ایمان دینی را در کسی ایجاد یا از کسی سلب کند، اما این کتاب بر آن است که ضمن تمرکز در حول موضوع اساسی «کارکرد دنیوی دین اسلام»، به خوانندگانش برای نگرش هر چه «خردگرایانه تر، علمی تر و منطقی تر» به موضوعات و مسایل دینی یاری رساند و به عنوان منبعی علیه خرافات و ابداعات «دینی شده»، و نه لزوما علیه نفس دین یا ایمان فردی، به کار رود.

این تحقیق، جامعه شناختی⁵ است و نه دین شناختی⁶، یعنی در بر گیرنده جنبه هائی از قرآن است که به وسیله «شریعت سازان» و بنیادگرایان از حوزه دینی و ایمانی به حوزه دنیوی و اجتماعی کشانده شده اند و بر اساس آن ها، شرع اسلامی ساخته، «حکومت دینی و اسلامی» برپا کرده و حکم دینی و اسلامی صادر می کنند. از این راه، شیوه زندگی و شکل مناسبات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مردم را رقم می زنند و برای افکار بینادگرایانه خود، مشروعیت⁷ و الزام دینی به وجود می آورند.

این تحقیق به این اعتبار، پژوهشی در باب درستی، یا نادرستی ادعاهای الهی بودن «حکومت و شریعت» موسوم به «دینی و اسلامی» بر اساس متدهای جامعه شناختی است.

⁵ Sociological

⁶ Theological

⁷ در اینجا و این کتاب، کلمه «مشروعیت» معادل legitimacy انگلیسی یا legitimitet سوئدی به معنی مقبولیت، تصدیق، صحت، حقانیت، پذیرش و تأیید به کار رفته است.

چرا تحقیق و مطالعه دینی ضرورت دارد

برای ما مردمی که عمری با دین و آثار و نموده‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آن درگیر بوده ایم- بدان پیوسته یا از آن دوری جسته ایم- چه دانشی مهم تر از آن وجود دارد که برای این درگیری، یا پیوستن و گسستن خود، دلیلی بیاوریم و منطقی بیابیم؟
سؤالات فراوانند:

- آیا دین آن است که خدای مهربانی را بجوئی، دعا کنی، تسلی یابی، حضور و آرامش احساس کنی، امید بپروری، عشق بورزی و آن را در خانه کوچک دلت اعتلا دهی؟ آیا دین در آن راستاست که زندگی را دوست بداری، دنیا را با عقل و منطق خود کشف کنی، ارزش ها را با دانش و خرد بشری ات ارزیابی کنی، مسئول باشی و این همه را، با تقدیمی ولو کوچک، با دیگران قسمت کنی و از این همه نیکی و زیبایی‌یی که به دست خود فراهم آورده ای، خود را در بهشتی از شادی و سعادت بیابی؟ یا نه!

- دین و دین اسلام، لاجرم بوسه زدن بر قدر بندگی، تن دادن به تسلیم بی هیچ سؤال و جواب است؟ دین راه است، شریعت است، حکم است و لاجرم بوسه زدن بر «حکومت دینی» است؟ دین آن است که سازمان دینی دارد، سنت و عرف دارد، حکم و اجبار دارد، شرع است، سیاست است، بر قدرت و تسلط اربابان دینی بنا می شود، یا راه دینداری جز با حکم حاکم شرع، کنترل روحانیون و فرمان رهبران دینی قابل عبور نیست؟، راه ورودش: «بیعت»، راه ادامه اش: «تسلیم»، راه هدایتش: «تهدید» و راه خروجش: «مرگ و شکنجه ابدی» است. و سؤال که در آن صورت^۸ ...

هم از این نظر، مطالعه و شناخت دینی به ضرورت تبدیل می‌شود.

^۸ ادامه در آغاز جلد دوم این کتاب.

در ایران، افغانستان، پاکستان، بنگلادش، سومالی، الجزایر و سایر کشورهای چهار گوشه جهان و حتی در مناطق و نواحی حاشیه نشین کشورهای صنعتی اروپائی، مردم محروم، نسبت به وضع دردمندانه خود آگاهی یافته اند. آنان به سبب تجربیاتی که زندگی در حاشیه شهرهای بزرگ و متروپل های میلیونی به وجود آورده، پی برده اند که از مواهب امروزی زندگی و دست آوردهای آن محروم مانده اند. آنان پی برده اند که از کاروان زندگی و رفاه اجتماعی عقب افتاده اند و باید برای نجات خود از این شرایط، کاری انجام دهند. آنان همچنین یاد گرفته اند که کسان، گروه ها و طبقاتی در داخل و خارج جوامع و کشورهای شان، از این وضع دردمندانه سود می برند و مسئولیت عقب ماندگی و محرومیت های شان را به عهده دارند. برای رهایی خود از این شرایط دردناک، آنان، هم نیازمند مبارزه و فداکاری اند و هم محتاج اتحاد سازمان یافته با کسانی اند که در محرومیت های آنان سهیم اند.

این آگاهی ها، به سبب جهانی شدن رسانه های گروهی، هر چه بیشتر عمومیت می یابند و توده های وسیع تر محرومان حاشیه های شهری و جوامع رو به رشد را به خود جلب می کنند، و در نتیجه، زمینه را برای آغاز عصیان و توسعه جنبش های اعتراضی محرومین و حاشیه نشینان جوامع مرفه فرام می آورند.

این آگاهی ها و جنبش ها، می توانند علیه بهره کشی و ستم طبقاتی جهت گیری کنند و به برقراری نظام های اجتماعی و اقتصادی عادلانه تر منجر شوند. این آگاهی ها و جنبش ها می توانند در برابر تسلط نواستعماری⁹ و امپریالیستی موجود، سدی بسازند و با طرد نمایندگان و پادوهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آنان از صحنه حکمرانی، روزنه ای به سوی مناسبات عادلانه تر جهانی بگشایند و توسعه رنسانس علمی و صنعتی به جوامع و جهان محرومین را ممکن

⁹ New kolonialism

سازند. این آگاهی ها و جنبش ها، می توانند نظامی نو بیفکنند و تاریخ فردای فرزندان محرومین امروزی را دگرگونه بنگارند.

چنین راهیابی های موفقیت آمیزی اما، تحقق نمی یابد، چرا که جهان برای گذار به دوره تاریخی جدید، نیازمند ایدئولوژی و اندیشه راهبردی جدیدی است که هنوز بر پا نایستاده است. جهان و جنبش های محرومین دنیا، در لحظه تاریخی حاضر در بحران ایدئولوژیکی و دوره گذار به تفکرات و راهبرد های جدید به سر می برند.

بازگشت به «اسلام سیاسی و اجتماعی بنیادگرا» به عنوان راه حل رهایی توده های محروم و ناراضی از این یا آن راهبرد، در این لحظه تاریخی و شرایط گذر ایدئولوژیکی اتفاق می افتد. توسعه راهبردی «اسلام بنیادگرا» بر این شرایط بحرانی بنا می شود.

جالب این جاست که در این بازگشت به «اسلام بنیادگرا» دو نیروی اساسی نقش های عمده ایفا می کنند:

۱- امپریالیسم جهانی و نیروهای نو استعماری که عامل عمده رها کردن دیو بنیادگرایی اسلامی از شیشه شکسته تاریخ است.^{۱۰} و ۲- سرمایه داری سنتی داخلی که با فرهنگ دینی نظام های پیشا سرمایه داری موجود در این کشور ها و جوامع، خویشاوندی و همزیستی تاریخی دارد.^{۱۱} و بنیادگرایی اسلامی را راه ابداعی مطمئنی برای تداوم بهره کشی توده های فقیر مسلمان می شناسد. این دو نیرو، یعنی سرمایه داران سنتی داخلی و امپریالیسم جهانی، استراتژی سازان و پیشگامان این پروژه تاریخی و جهانشمول اند. می بینیم که هر دو این نیروها، همان عواملی اند که در قرون و

^{۱۰} در مورد نقش و سرمایه گذاری آمریکا در سازماندهی بنیادگرایان اسلامی ر. ک. به کتاب تحت ترجمه فریدون گیلانی از نویسنده آمریکایی رابرت دریفوس و در سازماندهی طالبان ها و آلقاعده به مدارک فراوان در مطبوعات جهان. در مورد سرمایه گذاری انگلستان در سازماندهی فرقه شیعه گری در ایران ر. ک. به کتاب های نویسنده، تحت عناوین "توسعه اسلام و مدرنیسم در ایران و ترکیه" و "زن در گرداب شریعت".

^{۱۱} همانند نقش تعیین کننده و اسلام خواهانه «بازار و بازاریان» در ایران.

دهه های گذشته نیز به عنوان بازوان عقب ماندگی و بهره کشی محرومین در این کشورها عمل می کردند. بر این اساس:

- اسلام بنیادگرا در جهان، بر خلاف تمام شعارهای عوامفریبانه اش، بر آن است که توده های مسلمان را با هدایت به سمت و سوی منافع نیروهای خارجی و داخلی یی که مسئولیت اوضاع اسف بار موجود را به گردن دارند، نجات دهد! یا به بیان دیگر:

- نیروی سلطه گر خارجی همراه با نیروی سلطه گر داخلی، بر آنند تا با استفاده از عنوان اسلام بنیادگرا، مردم این کشورها و جوامع را از دست تسلط و بهره کشی «خودشان» آزاد کنند!

این تعارض^{۱۲} تاریخی باعث شده که اسلام بنیادگرا چیزی جز توجیه کننده «ایدئولوژی تسلط مشترک خارجی و داخلی در شرایط پسا مدرنیسم حاضر» از کار در نیاید و ...^{۱۳}

برای برخورد درست با این پروژه نواستعماری جهان شمول، شناخت محتوی قرائت دینی رسمی بنیادگرایان اسلامی برای همه مردم این جوامع ستمدیده، چه مسلمان، یا غیر مسلمان، به ضرورت تعیین کننده تبدیل می شود.

دین اسلام و فرقه دوازده «قاجاریه»^{۱۴}، ریشه فرهنگی عمیقی در جامعه ایران دارد. مبانی سنتی اسلام فرقه ای، زیربنای قوانین و حقوق مدنی کشور ما را می سازند و در مناسبات اجتماعی و معاملات اقتصادی ما، معیار ارزشی تعیین کننده ای اند.

قرن هاست که اسلام سیاسی، جزئی جدائی ناپذیر از سیستم حاکم بر ایران است و الهی بودن سیستم پدرسالارانه و مرکزمدارانه نهادهای

¹² Paradigm

^{۱۳} ادامه در آغاز جلد دوم این کتاب.

^{۱۴} برای توجیه «فرقه قاجاریه» به جای «شیعه صفوی» ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان «توسعه مدرنیسم و اسلام گرایی در ایران و ترکیه».

اجتماعی و سیاسی را تبلیغ و توجیه می‌کند. تسلط و سرکوبی درازمدت دینی و مذهبی در این کشور و جامعه، حکومت‌های توتالیتار را الهی جلوه داده و تبعیت تسلیم‌طلبانه توده‌ها از سرکوبی دینی-فرهنگی ایرانی را به دنبال آورده و نهادینه کرده است. این است که دین اسلام با صورت بندی فرقه شیعه‌گری حاکم، در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی و فرهنگی ما رسوخ و رسوب کرده و شکل مناسبات، قضاوت‌ها و برخوردهای ما را تعیین می‌کند. این نفوذ دینی، پس از شکست انقلاب ایران و کنترل آن به وسیله متشرعین و شریعت‌سازان فرقه حاکم، در اشکال جدید و با توجیهات دینی-سیاسی بنیادگرایانه ادامه یافته و رو به تعمیق می‌رود. هم از این روست که چه بخواهیم یا نخواهیم، مناسبات اجتماعی و فرهنگی ما ایرانی‌ها، از این سرکوبی دینی-فرقه‌ای تأثیر پذیرفته و آثار آن را در اشکال مختلف از خود بروز می‌دهد.

از این رو، مردمی که در این جامعه و تحت این شرایط رشد یافته و تربیت شده‌اند، قبل از آن که از نظر دینی، مسلمان شیعه باشند، از نظر اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، «مسلمان و عضو این فرقه دینی و دنیوی» اند. حتی آن افراد و لایه‌های جامعه ما که به این یا آن دین و مذهب اعتقاد ندارند، یا خود را از نظر دینی و مذهبی لائیک ارزیابی می‌کنند، از نظر اجتماعی و فرهنگی نوعاً تابع فرهنگ اسلامی-فرقه‌ای اند و بر اساس معیارهای آن رفتار می‌کنند. به بیان دیگر، هر کسی از ما، ولو به طور نسبی و در حد و اندازه‌ای متفاوت: - یا «مسلمان و شیعه دینی» فرقه حاکم است و از جنبه‌های مختلف با تعلقات دینی-فرقه‌ای حاکم هویت یابی می‌شود، - یا مسلمان و شیعه دینی فرقه نیست، ولی با این وجود، ارزش‌ها، اخلاق، طرز رفتار و معیارهای مناسباتی این دین و فرقه حاکم را در «عرصه‌های غیردینی» زندگی خود به کار می‌بندد. چنین کسانی، ولو از نظر دینی غیرمسلمان یا غیرمذهبی و لائیک هم باشند، از نظر فرهنگی و اجتماعی، مسلمان و عضو فرقه دینی اند، و به نسبت این

تعلق و وابستگی هم، از نظر ذهنی و ارزشی در کنترل فرقه حاکم به سر می‌برند^{۱۰}.

از این نظر نیز، همه مردم «جامعه دین زده» ما، چه دیندار یا غیر دیندار، جز پیش بردن مطالعه دینی و پاسخ درست به این یا آن دسته از سؤالات دینی-دنیوی، راه چاره ای ندارد.

^{۱۰} ادامه در آغاز جلد سوم این کتاب.

کتاب اول

قرائت «رسمی و با واسطه» قرآن
مخدوش است

فصل ۱

تحریفات نمایندگان قرائت «رسمی و با واسطه»

تطبیق علمی آیات غیر علمی

۱- اصلاح معنی و مفهوم قرآن

بهاالدین خرمشاهی، مترجم و مفسر قرآن^{۱۶}، در پایان قرآن ترجمه خود^{۱۷} به آیات ۵-۷ سوره الطارق اشاره می‌کند. این آیات محل بارآمدن «منی» مرد را قفسه سینه مرد معرفی می‌کنند. این در حالی است که انسان امروزی از مدت‌ها پیش آگاه است که محل بارآمدن منی مرد، نه قفسه سینه، بلکه خلی پائین تر، یعنی درجائی در لگن خاصره قرار دارد. این آیات چنین اند:

- «فَلْيَنْظُرُوا الْإِنْسَانَ مِمَّ خُلِقَ. خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ. يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ»: «پس انسان بنگرد که از چه آفریده شده است. از آبی جهیده آفریده شده است که از میانه پشت (پشت قفسه سینه؛ ستون فقرات) و سینه (استخوان سینه یا ترقوه) بیرون می‌آید»^{۱۸} (سوره الطارق، آیات ۵-۷).

^{۱۶} قرآن، ترجمه بهاالدین خرمشاهی.

^{۱۷} پیشین، ص ۶۴۸.

^{۱۸} قرآن، ترجمه بهاالدین خرمشاهی.

خرمشاهی چنین می نویسد: "این آیات، به ویژه آخرین کلمه آیه آخر، معرکه آراء مفسران، خصوصاً مفسران جدیدی است که می کوشند آن را با علم امروز تطبیق دهند. ... ترائب جمع است و مفرد آن تریبه به معنی استخوان سینه یا ترقوه است. (اما) بعضی از مفسران آن را قفسه سینه و توسعا قسمت پیشین بدن زن گرفته اند و بعضی دیگر از جمله محمد اسد (یکی از مترجمان قرآن کریم به انگلیسی) آن را به "لگن خاصره" ترجمه کرده اند"^{۱۹}. خرمشاهی با این توضیح نتیجه می گیرد که:

- "باری اگر مترجم به لغت وفادار باشد، این کلمه را "سینه ها" یا "استخوان های سینه" ترجمه می کند که با علم اختلاف دارد. اما اگر به علم وفادار باشد (!) آن را به چیز دیگر باید ترجمه کند"^{۲۰}.

نظر این مترجم و مفسر شناخته شده قرآن از جهتی عجیب است. یعنی چی که:

- "باری اگر مترجم به لغت (لغت قرآن) وفادار باشد، این کلمه را سینه ها یا استخوان های سینه ترجمه می کند؟" حیرت! مگر مترجم قرآن می تواند به لغت قرآن وفادار نباشد؟ در حالی که آیات فراوان قرآن دال بر آنند که قرآن "وحی" خداست، از سوی خدا "نازل" شده و کسی قادر به ساختن مشابه آن نیست^{۲۱}: "محققاً ما این قرآن عظیم الشأن را بر تو فرستادیم"^{۲۲} (سوره الانسان، آیه ۲۳)، "بگو این کتاب را آن خدائی فرستاده که به علم ازلی از اسرار آسمان ها و زمین آگاهست"^{۲۳} (سوره فرقان، آیه ۶)، "اگر تمام انسان ها و اجنه

^{۱۹} بهالدین خرمشاهی، پیشین، ص ۶۴۸.

^{۲۰} بهالدین خرمشاهی، پیشین، ص ۶۴۸.

^{۲۱} ر.ک. به فصل "کتاب دینی قرآن" در جلد دوم این کتاب.

^{۲۲} قرآن، ترجمه تفسیر المیزان.

^{۲۳} قرآن، ترجمه حسین محی الدین الهی قمشه.

جمع شوند حتی نمی‌توانند جمله‌ای مشابه آن بسازند"^{۲۴} (سوره اسراء، آیه ۸۸) و آیات دیگر^{۲۵}.

و یعنی چی که:

- "اما اگر مترجم به علم وفادار باشد آن را به چیز دیگر باید(!) ترجمه کند"؟

آیا این سخن به این معنی نیست که به نظر این آقا:

- اگر به کلام قرآن ارج می‌نهی، باید کلام قرآن را، بی توجه به این که علمی و منطقی هست یا نیست، درست و نعل به نعل اصل قرآنی آن ترجمه کنی. ولی،

- اگر به کلام خدا ارج نمی‌نهی (که گویا می‌توانی ننهی!) و صلاح نمی‌بینی! که حرف خدا را بدون سانسور بیان کنی (که گویا می‌توانی صلاح نبینی) و همچنین اگر لازم می‌بینی که حرف خدا را با «علم بشر» منطبق سازی یا «غیر علمی» را «علمی» جلوه بدهی!، در آن صورت، می‌توانی (!) دست در معنی و مفهوم "کلام الله" ببری و به جای آن، حرف دیگری که علمی، منطقی یا به سببی مورد پذیرش عمومی است بنویسی. و آن را، ولو اگر مغایر اصل قرآنی است، به نام خدا و قرآن به "خلق الله" قالب بکنی؟

- آیا این نظر به معنی مجاز شمردن اصلاح و «ویراستاری» کلام منسوب به خدا نیست؟، و

- آن نیز نقص و خطا بودن کلام خدا را نمی‌رساند؟ و

- آن نیز، با آیات قرآن که هرگونه عیب و ایراد در قرآن را ناممکن می‌دانند، در تضاد قرار نمی‌گیرد^{۲۶} و صحت قرآن و نهاد دینی اسلام را زیر سؤال نمی‌برد؟ و همچنین:

^{۲۴} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۲۵} که از آن جمله اند: آیه ۱ سورة القدر، آیه ۶ سورة النمل، آیه ۳ سورة الشوری، آیات ۷۷-۸۰ سورة الحديد، آیه ۱۷۴ سورة النساء، آیه ۸۰ سورة الواقعة، آیه ۴۳ سورة الحاقه، آیه ۱ سورة الزمر، آیه ۲ سورة الجاثیة، آیات ۱-۲ سورة فصلت؛ آیه ۲ سورة الاحقاف، آیه ۱۵۵ سورة الانعام، آیات ۱۶-۱۳ سورة عبس و سایر.

^{۲۶} "الله مايشاء، ان الله على كل شيء القدير" ... خداوند هر چه بخواهد می‌آفریند، بیگمان خداوند بر هر کاری تواناست"^{۲۶} (سورة نور، آیه ۴۵) و "لیگو این کتاب را آن خدائی فرستاده که به علم ازلی از اسرار آسمان ها و زمین آگاهست"^{۲۶} (سورة فرقان، آیه ۶).

- آیا این منطق و نگرش، راه را برای الهی شمردن تفسیرات و توجیهات درست و نادرست ساخته و پرداخته انسان هموار نمی کند؟

در آن صورت، آیا این حرف، نحوه نگرش و منطق مترجم قرآن، دینی است؟ اسلامی است؟ و از مترجم قرآن یا هر مترجم وفادار به پرنسپ های حرفه ای قابل انتظار است؟

باز جالب است این آقائی که برای میلیون ها مردم فارسی زبان، کتاب دینی قرآن را ترجمه کرده و منبع دانش قرآن به حساب می آید، هیچ اشکالی نمی بیند که محمد اسد، یکی دیگر از مترجمان قرآن، برای ماست مالی کردن تضاد بین "علم" و «آیه قرآن»، "ترائب" را به جای معنی صریح و صحیح آن که استخوان سینه یا ترقوه است، "لگن خاصره" معنی کرده است، مثل ترجمه ریشه گیاه به برگ، یا ترجمه دست به پا! در واقع این نوع برخورد و چشم پوشی، پیامی جز این ندارد که:

- دستت درد نکند که "کلام غیر علمی خدا" را برای علمی و قابل قبول جلوه دادن متن قرآن، «اصلاح» کرده ای و راهی برای راست و ریس کردن این خطای قرآن و خدا یافته ای!"

آیا این نوع برخورد و حاتم بخشی ها بر اساس معیارهای مورد تبلیغ خود این آقایان، ضد دینی و ضد اسلامی نیست؟

قابل توجه است که وی در همین بحث، اضافه می کند که: "از مفسران قدیم، قمی، ... ترائب را کنایه از کل وجود زن گرفته است که راه حل خوبی!! است"^{۲۷}. باز پرسیدنی است که به نظر این مترجم شناخته شده قرآن، کار قمی برای چه مسأله ای «راه حل خوبی است»؟

^{۲۷} پیشین، ص ۶۴۸.

- آیا این آقا نمی داند که "کل وجود زن" که قمی در ترجمه اش به کار می برد، معادل "ترائب" نیست؟! یا نه،
 - چون این حرف قرآن را مغایر با واقعیت علمی می بیند، پس ترجمه و تفسیر وارونه قمی برای پرده پوشی این مثلاً "نقص علمی" را راه حل خوبی می داند؟
 گویا از نظر این مترجم و مفسر قرآن، آن چه مهم است توجیه و درست جلوه دادن آیه قرآن است و نه سانسور یا دست بردن در معنی و مفهوم قرآن، که بر اساس آیه های فراوان مورد ترجمه خودش، "کلام الله" به حساب می آیند.

قابل توجه است که این همه مدعیان به اصطلاح "روحانیت اسلامی" و متشرعانی که اگر منافع دنیوی شان ایجاب کند، برای اجرای نعل به نعل هر کلمه قرآن، هر شیوه سرکوبی را حلال می دانند، نه در برابر این دست بردن ها در معنی و مفهوم قرآن شان اعتراضی نشان می دهند و نه این حاتم بخشی های ضد دینی را مانع می شوند.
 چرا؟

۲- کاشفان «اشارات خدا»

در نمونه دیگر، «تفسیر نمونه» مکارم شیرازی که زیر نظر و با همکاری گروهی موسوم به "دانشمندان محترم اسلامی و قرآن شناس ایران" تهیه شده، از تعدادی از ترجمه ها و تفسیرهای این آیه نام می برد. برخی از این تفسیرات نقل شده را می توان به شرح زیر خلاصه کرد^{۲۸}:

برخی می گویند که "صلب" که به معنی قسمت پشت بدن (پشت قفسه سینه) است، «اشاره» به خود مردان، و ترائب که به معنی قسمت جلو بدن یا استخوان های بالای سینه (همان جا که گردن بند روی آن قرار

^{۲۸} ر. ک. به تفسیر نمونه، جلد ۲۶، ص ۳۶۸-۳۶۴.

می گیرد) است، «اشاره» به زن است، چرا که مردان مظهر صلابت، و زنان مظهر لطافت و زینتند. برخی دیگر برآنند که: «صالب» «اشاره» به پشت مرد، و ترائب «اشاره» به سینه و قسمت های جلو بدن اوست. برخی دیگر آن ها را «اشاره» به محل بیضه مرد و تخمدان زن در دوره جنینی می دانند و برخی نیز «اشاره» به هیجان عمومی بدن و سینه می دانند، در حالی که کسانی هم به کار قلب و کبد در کار تولید منی «اشاره» می کنند^{۲۹}. با خواندن این متون، اولین سؤالاتی که به ذهن خواننده خطور می کند آن است که:

- کلمه «اشاره» که به کرات در این تفسیر به کار رفته، به چه معنی است و،

- چرا باید خداوند برای بیان مقصودی به این سادگی، در کتاب قطور بیش از ۶۲۰۰ آیه ای خود به «اشاره» و کنایه حرف بزند؟ مگر خود خدا بارها وحی نکرده که این کتاب "مبین"، به معنی «آشکار کننده، آشکار، روشن، واضح و هویدا، و همچنین بدون احتیاج به توضیح و متکلم»^{۳۰} است؟ " ... آری نور و کتابی مبین (روشنگر) به سوی شما آمده است: "این ها آیات کتابی روشنگر (مبین) است. ما آن را به صورت قرآنی عربی نازل کردیم؛ باشد که اندیشه کنید"^{۳۱} (سوره یوسف، آیه ۱)، " ... این جز اندرز و «قرآن مبین» نیست "^{۳۲} (سوره یاسین، آیه ۶۹)، "در حقیقت قرآن را برای تذکر بس آسان آوردیم پس آیا متذکر شونده ای هست؟"^{۳۳} (سوره قمر، آیه ۱۷ و آیات مکرر ۲۲، ۳۲، ۴۰ و دیگر)، " ... کتابی است از سوی فرزانه ای آگاه که آیات آن استوار، روشن و شیوا بیان شده است "^{۳۴} (سوره هود، آیات ۱-۲) و آیات فراوان دیگر^{۳۵}.

^{۲۹} پیشین.

^{۳۰} فرهنگ فارسی دکتر محمد معین معنی "مبین" را چنین توضیح می دهد: "بالجمله مبین آن است که تطابق بر مراد آشکار باشد، بدون بیان متکلم" (جلد ۳، پیشین، ص ۳۷۷۸).

^{۳۱} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۲} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۳} قرآن، ترجمه محمود طالقانی، پرتوی از قرآن، ج ۱ و ۲، ص ۱۵.

^{۳۴} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۵} ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان «نزول و آثار نزول از سوی خدا» در جلد دوم این کتاب.

با وجود این همه آیه در مورد صریح، روشن و مبین بودن قرآن،
 - آیا نظر و توضیح این مفسران ملقب به «دانشمندان اسلامی» به معنی
 آن نیست که انگار خداوند خالق جهان «می خواسته» منظور خود را
 در جملاتی رک و راست و صریح و قابل فهم فرموده کند، ولی
 «نتوانسته» و مجبور شده با "اشاره و کنایه" و به کار بردن کلمات
 سمبلیک و نا مناسب، موضوع مورد نظر خود را بیان کند؟
 - این، آیا همچنین به معنی اعتراف به خطا و ناتوانی خدائی نیست که
 باید بر اساس آیات قرآن به هر چیزی دانا و توانا (علیم و قادر) بوده
 باشد؟ و با این همه آیاتی که مدعی دانائی و توانائی مطلق خدایند در
 تضاد قرار نمی گیرند؟
 - آیا مکارم شیرازی و شرکاء، با این عمل، اصل الهی بودن قرآن و
 مهم تر از آن، اصل وجود خدائی خالق، قادر و توانا را به زیر سؤال
 نمی برند؟
 - و این همه آیا با معیارهای ارزشی خود این شریعت سازان، کفر به
 حساب نمی آید؟ و در این صورت:
 - چرا اینان برای اصلاح یک کلمه اشتباهی در قرآن، به رد صحت
 قرآن و وجود خدا و توانائی اش تن داده و می دهند؟

سؤال دیگر آن است که:

- آیا مطرح کردن این موضوع که این یا آن آیه قرآن و "وحی الهی"،
 «اشاره» به این یا آن معنی بیان نشده و «باطنی» است، این معنی را
 نمی رساند که انگار خدای خالق و توانا، از نظر بیان خواست و نظر
 خود دچار مشکل است، ولی این آقایان از طریقی که برای خوانندگان
 معلوم نیست، منظور و مقصود بیان نشده خدا را فهمیده و «اشاره» به
 کی و چی بودن بیان "ظاهرا نامفهوم" خدا را درک کرده و توضیح
 داده اند؟

در آن صورت، سؤال می شود که:

۱- این آقایان از کجا فهمیده اند که خداوند با این یا آن آیه، منظور
 دیگری داشته و به موضوع دیگری «اشاره» کرده است؟ و،

۲- چگونه کشف کرده اند که این «اشاره»، مشخصا به این یا آن موضوع خاص نظر دارد؟

فراموش نکنیم که "بر اساس سنت های اسلامی، الله تعالى اراده خود را به سه طریق ظاهر می سازد تا بنی آدم را به صراط مستقیم هدایت کند: اول به وسیله رسول خود، دوم به وسیله قرآن، کتاب وحی سماوی، و سوم به وسیله ملائکه مقربین"^{۳۶}. همچنین " ... هیچ بشری را نرسد که خداوند با او سخن گوید مگر از راه وحی، یا از پشت پرده ای، یا فرشته ای بفرستد و آن چه می خواهد به اذن خویش وحی کند که او بلند مرتبه فرزانه است"^{۳۷} (سوره شورا، آیه ۵۱). با این حساب، این سؤال مطرح می شود که:

- این آقایان از کجا فهمیده اند که مثلا منظور بیان نشده خدا از کلمات «صلب و ترائب» نه به معنی لغوی آن ها «پشت و جلو قفسه سینه»، بلکه «اشاره» به موضوع دیگر و مشخصا موضوع مورد نظر آن هاست؟

- آیا بر اینان وحی شده؟،

- فرشته ای به زیارت شان آمده؟،

- به نوعی با خدا تماس گرفته، و یا این سر الهی را در رؤیا و از «پشت پرده ای» کشف کرده اند؟

اینان البته بهتر از همه می دانند که هر کدام از این ادعاها و دلیل تراشی ها، نوعا به معنی ادعای پیامبری و آن هم مخالف اصل قرآنی در مورد پیامبر پایانی (خاتم النبیین) محمد است: "**محمد ... پیامبر خدا و خاتم پیامبران {خاتم النبیین} است، و خداوند بر هر چیز داناست**"^{۳۸} (سوره احزاب، آیه ۴۰).

در پایان، فرض کنیم که هیچ کدام از این ایرادات، دامن این مفسران قرآن را نگیرند و در واقع نیز این کلمات، «اشاره» به معنی ئی

^{۳۶} جان بی ناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۷۲۸.

^{۳۷} قرآن، ترجمه بها الدین خرمشاهی.

^{۳۸} قرآن، ترجمه بهاالدین خرمشاهی.

دیگری باشند و معنی و مفهومی «باطنی»^{۳۹} و نانوشته ای را برسانند که با معنی «ظاهری» شان تفاوت کند. سؤال این است که با فرض صحت این ادعا،

- از کجا معلوم که چنین استدلالی، فقط شامل این آیه است و در مورد سایر آیات قرآن صدق نمی کند، و چرا نباید صدق نکند؟ به بیان دیگر:

- اگر کلمات و جملاتی از قرآن به معنی ورای ظاهر خود «اشاره» می کنند، از کجا معلوم که این چگونگی، قانونمند نیست و در مورد سایر آیات نیز صدق نکند؟ به بیان روشن تر:

- اگر خداوند تعدادی از کلمات و جملات کتاب خود را در معنی دیگری غیر از معنی ظاهری آن ها به کار برده و توضیحی نیز در این موارد نداده، پس لاجرم کلمات، جملات و آیات دیگری را هم "نازل" کرده که به موضوعات دیگری غیر از معنی ظاهری شان «اشاره» می کنند. مگر نه؟!

این نتیجه گیری، سرانجام به این سؤال منجر می شود که:

- در جایی که تمام یا قسمتی از آیات قرآن دارای معنی و اشاره به موضوعات «باطنی» و نامعلوم اند، از کجا می توان به صحت معنا و مفهوم آیات دیگر قرآن اعتماد کرد؟ و مهم تر از همه:

- چگونه می توان به کتابی ایمان آورد که آیاتش، و آن هم بخش نامعلومی از آیاتش، به معنی دیگری «اشاره» می کنند و معلوم هم نیست که این معانی نانوشته و «باطنی» کدامند و کدام آیه و آیاتی را در بر می گیرند؟

- با این حساب، این تفسیر به «اشاره»، در اساس، به ایجاد تردید در صحت معنی و مفهوم قرآن، گم و گور کردن پیام های دینی و نهایتاً رد مبانی لازم برای ایمان به این «کتاب دینی» منجر نمی شود؟ و در این صورت:

- آیا نباید منطق و پذیرش اصل «اشاره» قرآن به این یا آن موضوع نانوشته، «ضد دینی و ضداسلامی» به حساب آید؟

^{۳۹} ر. ک . به بحث «باطنیت و رد دین» در فصل بعدی.

3- چشم بندی "قبض و بسط تنوریک شریعت"

- "قبض و بسط"

در این مورد، اکتشافات عبدالکریم سروش يك استثناست. او راه دیگری پیدا کرده که با بقیه راه‌ها و تفسیرها متفاوت است و بیشتر به تردستی و چشم بندی می‌ماند، تا حتی به توجیه و توضیح بی اساس و غیر منطق سایر متکلمان اسلامی. سروش صفحات فراوانی را برای توضیح آنچه «قبض و بسط تنوریک شریعت»^{۴۰} نام نهاده، سیاه می‌کند تا به باور خود برای خلاص شدن از هر مطلب زیر سؤال دینی، به این جا برسد که:

- «دین» از «معرفت یا فهم دینی» جداست^{۴۱}. گویا «دین» يك چیزی است و «معرفت دینی» چیزی دیگر.
به نظر سروش:

- معرفت دینی متغیر است، اما دین متغیر نیست^{۴۲}.
 - معرفت دینی کامل نیست، اما دین کامل است^{۴۳}.
 - معرفت دینی تماماً حق نیست، اما دین تماماً حق است.
 - معرفت دینی واجد اختلاف و تعارض است، اما دین واجد و حاوی تعارض نیست^{۴۴} (آیه ۸۲ سوره النساء).
 - معرفت دینی سیال (نسبی؟) است، اما دین ثابت (مطلق؟) است^{۴۵}.
 - معرفت دینی مقدس نیست، اما دین مقدس است^{۴۶}.
- در این که «معرفت دینی» مثل هر درک و فهم دیگر، متغیر، ناقص و واجد اختلافات و تعارضاتی است، بحثی وجود ندارد، ولی معلوم نیست چرا «متغیر بودن» معرفت دینی به معنی «ثابت بودن» دین، «کامل

^{۴۰} ر. ک. عبدالکریم سروش، قبض و بسط تنوریک شریعت.

^{۴۱} عبدالکریم سروش، قبض و بسط تنوریک شریعت، ص ۵۰۱.

^{۴۲} پیشین، ص ۵۰۳.

^{۴۳} پیشین، ص ۵۰۲.

^{۴۴} پیشین، ص ۵۰۲.

^{۴۵} پیشین، ص ۵۰۸.

^{۴۶} پیشین، ص ۵۰۴.

نبودن» معرفت دینی به معنی «کامل بودن» دین، یا «تماما حق نبودن» معرفت دینی به معنی «حق بودن» دین است؟ و،
 - چرا باید وجود اختلاف و تعارض درون معرفت دینی، متعارض نبودن دین یا سیال بودن معرفت دینی، ثابت بودن دین را به اثبات برساند؟ یا،
 - با چه منطقی، «معرفت از چیزی» در نقطه مقابل «آن چیز»، یا معرفت دینی در نقطه مقابل دین است؟ و چرا باید بد بودن یکی، خوب بودن آن یکی، سفید بودن آن، سیاه بودن این یکی و حتی "مقدس نبودن معرفت دینی، مقدس بودن دین" را ثابت کند؟
 سروش نه به این گره اصلی ادعای خود توجه دارد و نه برای اثبات این ادعا دلیلی می آورد. آن چه از نظر وی مهم است، منطقی بودن این گونه ادعاها نیست، بلکه جا افتادن این تردستی است که گویا:
 - هر تضاد و تناقض یا خطائی که در دین و قرآن دینی دیده می شود، نه از دین، بلکه از «معرفت یا معرفت های دینی» است. در نتیجه، دین و قرآن، و حتی خطاها و تعارضات شان، کامل مطلق اند و با تمام اجزایشان صحیح اند.
 این جز فاناتیسم رایج دینی چیزی است.

سروش با این وجود، منکر خطا و خلاف در کتاب نیست و حتی خود، نمونه هایی را هم قید می کند، اما به نظر وی، این خطاها، ناشی از تعبیر و دید خواننده و مفسر است و نه از کتاب^{۴۷}. سروش البته به این حد و حدود نیز بسنده نمی کند و بلکه مدعی است:
 - «معرفت» در مورد وجود این خطاها در قرآن، به این معنی است که هیچ خطائی در قرآن نیست! مثل این که بگوئید "به سبب امکان وجود، "سیاه دیده شدن رنگ پیراهن حسن به معنی سفید بودن رنگ پیراهن اوست"، یا چون حرارت سنج موجود، گرمای تابستانی را نشان می دهد، پس "هوای موجود نه فقط گرم و تابستانی نیست، بلکه حتی سرد و زمستانی است!" چرا؟

^{۴۷} ر. ک. عبدالکریم سروش، پیشین، ص ۵۱۰-۵۰۱.

برای این که متکلمی، راه دیگری جز رد و ماست مالی کردن خطا در کتاب دینی اش، که باید کامل و بدون هرگونه خطا و تعارض باشد، نمی یابد. و برای این که لازم است "مرغ یک پا داشته باشد". حیرت به این منطق دو دو تا پنج تا!

سرتاسر به اصطلاح «تئوری قبض و بسط شریعت» عبدالکریم سروش، حاوی این تردستی نوظهور است که هر خطا و خلاف در دین و قرآن به گردن "معرفت دینی" است و هم از این رو، هیچ "خطا و خلاف در دین یا قرآن وجود ندارد!"^{۴۸}.

حرف و کلام به اصطلاح «قبض و بسط تئوریک شریعت» سروش مانند این است که بگوئیم:

- "اگر کوزه ای بوی عطر یا کپک می دهد، اگر محتوی کوزه تلخ یا شیرین است، و حتی اگر آزمایش های میکروسکپی، وجود موجودات میکروسکپی معینی را در محتوی کوزه نشان می دهند، این همه ناشی از «آزمایش و دریافت شما از کوزه» است و ربطی به محتوی کوزه ندارد!"^{۴۹} به بیان دیگر:

- این دماغ و دهان و دستگاه سنجش شماست که محتوی را تلخ و بد بو، یا شیرین و معطر می فهمد، و گر نه هیچ کدام از این دانستنی ها دلیلی بر جنس و حالت محتوی داخل کوزه نیست. دلیلش هم این است که به قول وی، «شما به محتوی کوزه "ایمان" دارید!». "چون شما اعتقاد دارید که این قرآن و معارف دینی «حق اند»، لاجرم فهمتان را «سیال» (!) می کنید و می گوئید لابد مراد این نبوده است، چون نمی شود که خدا باطل بگوید"^{۴۹}.

حال باید از این کاشف «قبض و بسط تئوریک شریعت» سؤال کرد که: - وقتی «معرفت دینی» هیچ ربطی به دین ندارد و در خارج از

^{۴۸} ر. ک. عبدالکریم سروش، پیشین.

^{۴۹} ر. ک. عبدالکریم سروش، پیشین، ص ۵۰۹.

واقعیت های دینی ساخته و پرداخته می شود، پس این "ایمان دینی" که شما و امثال امثال شما حرفش را می زنید از کجا آمده و می آید؟ آیا ندیده و نیندیشیده و بدون هر معرفت و دانائی ایمان آورده اید و هیچ شناخت، انتخاب و تصمیمی در پشت سر آن وجود نداشته و ندارد؟ این مثل آن است که انگار شما بدون هر معرفتی به خریدی دست زده اید، ولی حالا پس از خرید، تازه پی می برید که هیچ شناخت و معرفتی، موضوع و مورد خرید شما را توضیح نمی دهد! در این وادی سرگردانی است که موعظه می کنید که با وجود فقدان معرفت از جنس خریداری، باید به آن چه چشم و گوش بسته خریده اید، "ایمان" داشته باشید! چطوری؟ چرا و با چه معرفت و منطقی؟ معلوم نیست. سؤال باید کرد که با این حساب:

- منطق شناخت شما بر چه استوار است، فقط به قول شما به "ایمان" و آن هم نه "ایمان" ناشی از معرفت و شناخت، بلکه به "ایمان" بدون هر معرفت و لاجرم بدون هر منطق، هر ارزیابی یا هر گزینش؟ طبیعی است که یک چنین ایمان کورکورانه ای که سروش و وظیفه تبلیغش را به عهده گرفته، توام با جهل و جهالت است، تعصب می زاید. با هیچ شناختی نیامده و با هیچ شناختی هم نمی رود. فاناتیسم کور دینی، فرزند بلافصل همین نوع ایمان های بدون معرفت است. سؤال که:

- در این صورت، مقصود شما از "ایمان"، «غریزه» است؟ «فطرت» است؟، یا رفتار جبری یی است که مثلاً گزینش های مورچه ها و زنبور ها را سبب می شود؟

بی سبب نیست که مؤمنین مورد هدایت اینان، قائم به خود نیستند و در راه گزینش غریزی خود، جز رل «امت مورچه» در برابر ملکه های دینی را بازی نمی کنند، یا نمی توانند بکنند.

متکلمی همچون سروش بهتر از همه می داند که چه می گوید و به نام دین و ایمان، برای کدام مناسبات حاکم، دفاعیه "قبض و بسط" فراهم می آورد. بی سبب نیست که او برای صدور فتوای «کور شو، کر شو و لال شو» این همه "قبض و بسط" انجام می دهد و به این حکم

می رسد که "به آن چه با چشم می بینید و با عقل، دانش و منطق اثبات می شود، صرفاً به سبب «اعتقاد ذهنی تان» باور نکنید" یا به اصطلاح شما "چون شما اعتقاد دارید که این قرآن و معارف دینی «حق اند»، لاجرم فهمتان را «سیال» (!) می کنید و می گوئید لابد مراد این نبوده است، چون نمی شود که خدا باطل بگوید"^{۵۰}.

سروش خود بهتر می داند که ایمان کورکورانه مورد تبلیغ او و هم مسلمانان شریعت سازش با آیات قرآنی که مردم مورد خطاب خود را به "ایمان" از طریق تعقل و قضاوت فرا می خواند، در تضاد قرار می گیرد و دعوت قرآن به انتخاب و پذیرش مسئولیت را به ممتنع و محال تبدیل می کند: "این ها آیات کتابی روشنگر (مبین) است. ما آن را به صورت قرآنی عربی نازل کردیم؛ باشد که اندیشه کنید"^{۵۱} (سوره یوسف، آیه ۱). "آیا در قرآن از روی فکر و تأمل نمی نگرند (تا بر آنان ثابت شود که وحی خداست) و اگر از جانب غیر خدا بود در آن (از جهت لفظ و معنی) بسیار اختلاف می یافتند"^{۵۲} (سوره النساء، آیه ۸۲). "آیا در (معانی) قرآن نمی اندیشید؟ و اگر از نزد کسی غیر از خدا بود، در آن اختلاف بسیار می یافتید"^{۵۳} (سوره النساء، آیه ۸۲).

او خود واقف است که رد «معرفت» از چیزی به معنی رد آن چیز، و رد معرفت دینی، به معنی رد دین است. بدون معرفت از دینی، نمی توان از وجود آن دین و ایمان دینی سخن به میان آورد - این همه آیا به معنی رد وجود دین و ایمان دینی نیست؟

می بینیم که این به اصطلاح «تئوری قبض و بسط شریعت» در نهایت به جائی می رسد که نه راه پیش دارد و نه راه پس. این نیست جز آن که او با طرح این به اصطلاح «تئوری قبض و بسط»، آب از چشمه

^{۵۰} ر. ک. به عبدالکریم سروش، پیشین، ص ۵۰۹.

^{۵۱} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۵۲} قرآن، ترجمه حسین محی الدین الهی قمشه.

^{۵۳} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

گل آلود کرده است. برای آن که بر خلاف نظر این و سایر متشرعان، "از کوزه همان برون تراود که در اوست". تراوشات کوزه مورد مثال، می باید مبنای قضاوت در مورد محتوی کوزه قرار گیرد، و از این رو، باید عقل و منطق بشری مبنای ایمان دینی قرار گیرند. برای آن که ایمان بدون معرفت ناممکن است و با علم کردن این استدلال وارونه، نمی توان واقعیت های موجود علمی را ندیده گرفت. برای این که خطاهای موجود در قرآن، خطای دین و کتاب است و نه خطای معرفت دینی.

سروش متکلم است و نه عالم علمی، و وظیفه متکلم، راست و ریس کردن معنی و مفهوم، و قابل اثبات کردن قرآن با استفاده از علوم و اطلاعات روز است. این است که منطق وی فراتر از مراجعه به «اجبار تبعیت دینی» نمی رود و راهی به سوی هیچ رشته ای از فلسفه علوم نمی گشاید. سروش از این رو ضرورتی نمی بیند که توضیح دهد که اگر «معرفت دینی» اساسا ربطی به دین و «محتوی دینی» ندارد، در آن صورت اصرار وی و سایر شرکای دینی شان برای دینی و الهی نشان دادن احکام دینی و شرعی یی، که حاصل این «معرفت دینی» اند، برای چیست و از کجا ناشی می شود؟ و اساسا: - چرا و به چه سببی «شریعت اسلامی» که به ادعای خودشان، ناشی از «معرفتی» (معرفت دینی و قرآنی یی) است که به قول وی ربطی به دین ندارد و آن را نمایندگی نمی کند، می تواند الهی و لازم الاجرا فرض شود؟

و همچنین، در جایی که به قول وی، «معرفت دینی» محتوی دینی را نمایندگی نمی کند و نیک و بدش معرف نیک و بد بودن محتوی دینی و قرآنی نیست، پس: - آیا اساسا دینی به نام اسلام وجود دارد؟ و اگر آری، بر اساس کدام «معرفت دینی و قرآنی»، که به قول وی گویا دین را نمایندگی نمی کند؟

در ضمن، سروش می داند، یا باید بداند، که متکلمان اسلامی، از راه مراجعه به «معرفت دینی» برای اثبات وجود خدای "غیر قابل مشاهده و تجربه" می کوشند. استدلال اساسی اینان برای اثبات وجود خدا، از توضیح آثار، یا شرح «معرفت» خلقت آغاز می شود و به این جا می رسد که: "هر کدام از این موجودات خالق دارند و در نتیجه، این همه هستی قابل رؤیت هم باید خالق داشته باشد". در واقع، متکلمان و فقهای اسلامی با مراجعه به قوانین ناظر بر جهان و «معرفتی» که از آن در دست است، به تعریف خالق می رسند و بر اساس این معرفت، وجود چنین خدای خالق و قادر را «لازم الوجود» می خوانند. حال اگر استدلال وارونه سروش درست تلقی شود و معرفت از دینی نتواند معرف آن دین و محتوی آن تلقی شود، یا به بیان دیگر، اگر نتوان از معلول به علت رسید، پس این راه اثبات «لازم الوجود» بودن خدا نیز به زیر سؤال می رود. مگر نه؟

- این آیا پنبه کردن یکی از قدیمی ترین نظریه های ریسیده شده برای اثبات وجود خدا و از آن رو، زدن ریشه دین و اسلام نیست؟

- خروج نطفه طبق "تئوری قبض و بسط"

سروش اما، این تردستی «قبض و بسط تئوریک شریعت» را بدون سبب عنوان نکرده است. او با مراجعه به چشم بندی اهل کلامی خود، متعاقبا این سؤال را مطرح می کند که:

- "حالا ما از کجا فهمیدیم که «یخرج من بین الصلب و الترائب» این طور که ظاهر می گوید (خروج نطفه از میان دنده ها و میان صلب) وجود ندارد؟" و بلافاصله جواب می دهد: "علوم زمان - این است تاثیر معرفت های بیرون دینی در معرفت دینی"^{۵۴}.

^{۵۴} عبدالکریم سروش، قبض و بسط تئوریک شریعت، ص ۵۱۰.

از آن جا که وی قبلاً با صغرا و کبرا کردن‌های "قبض و بسط" به این جا رسیده که "فهم دین همیشه عصری است"^{۵۵} و متغیر و قابل تغییر است، از این طریق، نتیجه می‌گیرد که:

- "درست است که این حرف که در قرآن آمده و آیه‌ای از آیه هاست، از نظر علمی درست نیست (!)"^{۵۶}، ولی این نتیجه‌گیری و خطای علمی، حرف قرآن نیست، این حرف ما و دریافت ماست!"^{۵۷}. به بیان دیگر:

- «دریافت دینی» ما غلط و غیر علمی است و نه نوشته قرآن، آیه یا "وحی" دینی ما! این نیست مگر آن که "چون شما اعتقاد دارید که این قرآن و معارف دینی حق‌اند، لاجرم فهم‌تان را سیال (!) می‌کنید و می‌گوئید لابد مراد این نبوده است، چون نمی‌شود که خدا باطل بگوید"^{۵۸}. و "چون نمی‌شود که خدا باطل بگوید"، پس گویا "اسب ما از کرگی دم نداشت"، یا اصلاً آیه ای که به این عنوان در قرآن ثبت است، وجود ندارد!!

می‌بینیم که این همه مثل: «انکار آفتاب به سبب ضعف چشم بیننده» است.

نه! این به اصطلاح «تئوری قبض و بسط» را نمی‌توان تردستی معمولی نامید. آن چه فروش می‌بافد، بسیار بزرگتر از آن است و فقط از شعبده‌بازی تمام عیار ساخته است. فروش از طرفی به «غیر علمی و نادرست» بودن آیاتی از قرآن اشاره می‌کند، ولی از طرف دیگر، با صغرا و کبرا کردن‌های کلامی، از گره حاصل کبوتری پرواز می‌دهد و با استفاده از حیرت به وجود آمده، ادعا می‌کند که انگار:

^{۵۵} ر. ک. به عبدالکریم سروش، پیشین، ص ۵۱۱-۵۰۹. (عبدالکریم سروش، پیشین، ص ۵۱۰-۵۰۹).

^{۵۶} "امروزی‌ها به ما می‌گویند که ... بین «صلب و ترائب» جایی وجود ندارد که نطفه از آن جا بجوشد. این جا شما دو کار می‌توانید بکنید، یکی این که بگوئید خیلی خوب، فهمیدیم یک مطلب باطل دیگری هم در قرآن هست! ... " (عبدالکریم سروش، پیشین).

^{۵۷} عبدالکریم سروش، پیشین، ص ۵۰۹.

^{۵۸} عبدالکریم سروش، پیشین، ص ۵۰۹.

- این اشکالات و خطاها، حاصل نوع معرفت دینی ماست و گرنه خود قرآن که این متون و سطور را در خود دارد، هیچ ایرادی ندارد. این البته مثل آن است که کسی ادعا کند که:
 - قابل رؤیت نبودن آفتاب به هنگام شب، به معنی غروب آفتاب نیست، بلکه حاصل خطای چشمی و اشکال در بینش بینندگانی است که آفتاب را به هنگام تاریکی شب تشخیص نمی دهند!! (حیرت!)

۴- سر و ته کرباس تحریف

می بینیم که همه این شریعت سازان، با همه تفاوت های ظاهری و کلامی شان، از نظر چراغ سبز روشن کردن به اصلاح و سانسور آیات قرآن سر و ته یک کرباسند. اینان:
 - همه کتاب منسوب به خداوند خالق جهان را محتاج «اصلاح» می بینند و
 - همه نیز حاضرند برای راست و ریس کردن آن چه به نظرشان خطا می آید، به هر شعبدهبازی و تحریف ظاهرا قانع کننده ای دست بزنند.
 از آن رو، دست بردن در معنی و مفهوم آیات قرآن را، به بهانه «تفسیر» و «کلام»، مشروع دینی تلقی می کنند.
 در این راستا، اینان همه با توضیحاتی عوام فریبانه، به باور خود، مشکل آیه ای را که به نظر خودشان مغایر با واقعیت و مخالف ساده ترین و بدیهی ترین اطلاعات عمومی بشر امروزی است، حل و فصل می کنند، ولی مطابق ضرب المثل "رفت ابرویش را بردارد، چشمش را کور کرد"، با این دلیل تراشی های غیر منطقی، اصول اعتقادی اسلام و قرآن را زیر سؤال می برند. اینان، با این وجود، نگران این نیستند که این کار به بهای رد دینی و سلب اعتبار اعتقادات اساسی در مورد دین و خدا تمام می شود.

در جلد های آتی این کتاب خواهیم دید ^{۵۹} که این همه برای آن است که این اصلاحات و دست بردن ها در معنی و مفهوم قرآن از ضروریات «حکومت دینی و اربابیت شرعی» شریعت سازان است و اساسا «شریعت ملقب به اسلامی» جز برای تحمیل خلفا و حکمرانان دینی و اسلامی، ساخته و پرداخته نشده است.

^{۵۹} ر.ک. به فصل «علل و انگیزه های دست بردن در معنی و مفهوم قرآن» در جلد سوم این کتاب.

غیر واقعی بودن قصه های قرآن

عبدالکریم سروش بخشی از کتاب "آئین شهریاری و دینداری" خود را به حل و فصل مشکل عدم تطبیق برخی از آیه های قرآن با دانش تاریخی امروزی اختصاص داده است. وی در جایی مطرح می کند که "برخی از قصه هایی که در قرآن آمده و خداوند آن ها را سرگذشت عبرت انگیز گذشتگان نامیده، واقعیت ندارند و ممکن است کاملاً افسانه و غیر واقعی باشند"^{۶۰}. او اما، نگران این نیست که چگونه قصه هایی که از سوی خداوند خالق جهان به عنوان سرگذشت عبرت انگیز نامیده شده، ممکن است حقیقت نداشته باشند. او نگران این هم نیست که یک چنین توضیحی، خود به خود این سؤال را مطرح می کند که چرا باید خداوند این قصه های افسانه ای و غیر واقعی را به عنوان سرگذشت واقعی گذشتگان معرفی کرده باشد؟ آیا خداوند خالق جهان:

- عمداً وحی خلاف فرستاده؟ یا نه،
 - از صحت و سقم قصه هایی که تعریف می کرده بی خبر بوده؟ یا،
 - اطلاعی از قصه های واقعی نداشته؟،
 - قصه های واقعی را به خاطر نیاورده؟ یا شاید:
 - می خواسته بندگان خود را گول بزند، با آنان شوخی کند، یا هوش و حواس آنان را بیازماید؟ کدام یک؟
- گویا در جامعه ای که فقط "متکلمان اسلامی" حق و آزادی بیان دارند و هر کنکاش عقلانی و نقد آمیز، تابو و جزو محرمات دینی به حساب آمده و مجازات می شود، شخصی چون سروش نباید نگران سؤال و جواب توضیحی و منطقی ادعاهای دینی خود باشد. وگرنه او حتماً می دانست این سؤالاتی که توجیه و دفاعیه سؤال انگیزش از قرآن ایجاد می کنند، بالاخره باید پاسخ داده شوند و پاسخ به هر کدام و توجیه ادعای خود از هر راهی، دانائی و توانائی یا حتی وجود خداوند قادر و

^{۶۰} عبد الکریم سروش، آئین شهریاری و دینداری، ص ۲۱۱.

توانا را رد می کند و تیشه به ریشه دین و اسلام مورد ادعای خود او می زند.

به نظر سروش که از دیدگاه آیت الله سید محمود طالقانی مأخذ می آورد، "کافی است که بدانیم این قصه های افسانه ای به سببی و غایتی نقل شده اند"^{۶۱}. بر این باور، انگاری چون خداوند راهی نداشته و قصه ای واقعی برای مثال زدن به یاد نمی آورده، به ساختن و پرداختن افسانه روی آورده و اجباراً آن را به نام سرگذشت تاریخی و واقعی در قرآن گنجانیده و به خورد بندگانش داده. و حالا ما از روی ناچاری باید این نقیصه قرآن را بپذیریم و بدان گردن نهیم. عین بیان سروش به این شرح است:

- "طالقانی (سید محمود طالقانی مفسر قرآن) متمایل به این معنا است که لازم نیست قصه هایی که در قرآن آمده همه اش راست باشد. ممکن است کاملاً افسانه باشد. اما این افسانه به سببی و برای غایتی گفته شده باشد. لذا توجه به آن غایات، ما را از «چانه زدن بر سر اصالت قصه ها» بی نیاز می کند. مرحوم طباطبائی فی المثل در تفسیر المیزان شان اصلاً این طور فکر نمی کند و به هیچ وجه زیر بار این نظر نمی رود. و می گوید: "حرف های قرآن هزل نیست، شوخی نیست، یاوه نیست، گزافه نیست، قول فصل است. یعنی سخن قطعی و نهائی است". اما طالقانی در تفسیرشان در پاره ای از موارد تمایلی و تقابری به این رأی (که اتفاقاً در میان اهل سنت امروز، نسبت به ما رایج تر است) نشان می دهد که پاره ای از داستان های قرآن «چنین نباشد»^{۶۲} "۶۳".

جالب آن است که هیچ کس از سروش سؤال نمی کند که اگر چنین بوده که وی و طالقانی ها ادعا می کنند، پس:

^{۶۱} ر. ک. عبد الکریم سروش، پیشین، ص ۲۱۱.
^{۶۲} یعنی که به نظر وی: "حرف های قرآن ممکن است هزل باشد، شوخی باشد، یاوه باشد، گزافه باشد و همچنین قول فصل نباشد".
^{۶۳} عبد الکریم سروش، آئین شهریاری و دینداری، پیشین.

- چرا خداوند دانا و توانا، غیر واقعی و افسانه ای بودن قصه های خود را در کتاب ۶۲۰۰ آیه ای خود ذکر نکرده و نگفته که این قصه هائی را که "نازل" کرده و از آن طریق، منطقی برای باور به حقانیت راه دینی اسلام به وجود آورده، افسانه اند و واقعیت ندارند؟ و،
 - چرا خدائی که کتاب منسوب به خود را حاوی همه علوم می داند (سوره نحل، آیه ۸۹ و سائرین)، گذاشته تا روایات افسانه ای کتابش از سوی معتقدانش، اتفاقاتی واقعی فرض شوند و مبنائی برای درک و فهم ایمانی بسازند؟

آیا افسانه ای و ساختگی فرض کردن قصص قرآن، مغایر نص صریح قرآن نیست که می گوید:
"به راستی که در بیان داستان ایشان مایه عبرت برای خردمندان هست. (و این قرآن) سخنی بر ساخته نیست، بلکه همخوان با کتابی است که پیشاپیش آن است و روشنگر همه چیز و رهنمود و رحمتی برای اهل ایمان است"^{۶۴}. (سوره یوسف، آیه ۱۱۱).

جالب این جاست که سرورش از سوئی با طالقانی هم عقیده است و ادعا می کند که قصه های قرآن ممکن است افسانه ای و غیر واقعی باشند و از سوی دیگر، در همان کتاب به نتیجه گیری ها و تفاسیر موضوعات مندرج در این قصه ها مهر تأیید می زند و از آن جمله برای تأیید صحت تفسیر شریعتی از کلمه «مستضعف»، که از قصه ای از همین نوع قصه های به اصطلاح افسانه ای قرآن عاریه گرفته شده، فتوا صادر می کند.

و باز این سؤال تکراری که:

- حالا که خداوند این حرف توضیحی را در قرآن نیاورده و پیامبر اسلام نیز، که ضمناً طبق آیه قرآن (آیه ۴۰ سوره احزاب) آخرین پیامبران است، از آن بی خبر بوده و حرفی در موردش نزده است، پس

^{۶۴} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

وی و دیگر آقایان به اصطلاح علما، که در این جا آیت الله طالقانی مورد نظر و استناد است، از کجا فهمیده اند که خداوند با اراده و خواست خود به جای قصه و سرگذشت واقعی، افسانه ساخته و این چگونگی "سببی و غایتی داشته"؟

- آیا این اطلاعات به ایشان وحی شده؟ اینان به وسیله ای با خدا و فرشتگانش تماس برقرار کرده اند، یا نه:

- این شریعت سازان چنین فکر کرده و می کنند، زیرا که چنین فکر و ادعا کردن، به نفع اسلام دنیوی شان است؟

اینان خود بهتر می دانند که کسانی که در مورد معنی و مفهوم آیات نظری می دهند که پیامبرش نیز از آن خبر نداشته یا خبر نداده، باید به استناد سنت های اسلامی^{۶۵} و آیات قرآنی مورد مراجعه خودشان (سوره شورا، آیه ۵۱)، توضیح دهند که از طریق کدام یک از راه های تماس با خدا، این به اصطلاح "رازهای الهی و قرآنی" را دریافت کرده اند و با کدام منبع فوق بشری تماس برقرار کرده اند.

می دانیم که متکلمان و مفسران رسمی، وظیفه ای جز به اصطلاح «حمایت از کتاب و قالب کردن محتوی قرآنی و شرعی مورد نظر خود به افکار عمومی» ندارند. اینان از مشکل و مسأله ای که شناخته نشده حرف نمی زنند و برای توجیه مشکل و مسأله ای که برملا نشده نمی کوشند. با این وجود، این سؤال مطرح می شود که:

- این متشرعین و شریعت سازان به چه سببی و برای چه سود دینی و دنیوی از غیرواقعی بودن قصص قرآن حرف زده اند و چرا آگاهانه در مورد صحت قرآن مورد استفاده خودشان تردید به وجود آورده اند؟
- آیا این همه برای آن نبوده که اینان به قول خودشان به غیر واقعی بودن قصص قرآن پی برده اند و ظاهراً برای سرپوش نهادن بر آن، راهی جز این نیافته اند که از سوئی به واقعیت عریان موجود اعتراف کنند، ولی از سوی دیگر، به چنین راه های توجیهی عوام فریبانه سر بزنند؟

^{۶۵} جان بی ناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۷۲۸.

اگر چنین است، و در آن صورت، سؤال می شود که:
- آیا چنین توضیحی که مبین اعتراف به وجود خطا در کتاب است، در تضاد با وحی الهی مبنی بر کامل بودن قرآن قرار نمی گیرد؟ : " ...
امروز دین شما را برایتان به کمال رساندم (کامل کردم)^{۶۶} و نعمتم را بر شما تمام کردم..." (سوره المائدة، آیه ۳)^{۶۷} و از این نظر به رد دینی ختم نمی شود؟

در بحث مربوطه در جلد دوم این کتاب^{۶۸}، این نتیجه حاصل می شود که:

- به سبب الهی بودن قرآن، وجود هرگونه خطا در هر آیه ای به معنی وجود خطا در تمامی قرآن و آن نیز، به معنی رد الهی بودن قرآن، یا رد توانائی خداوند خالق قرآن است.

هم از این رو، بحث کلامی طالقانی و سروش اگر به نظر خودشان مشکلی از مشکلات موجود را توجیه می کند، در ادامه خود، از طریق اثبات خطا در قرآن، اصل و اساس دینی اسلام را زیر سؤال می برد.

با این نتیجه گیری، باید پرسید که:

- چرا کسی از آن همه کسان که سنگ قرآن را به سینه می زنند و خود را نماینده، حجت و آیت خدا و اسلام و در نتیجه، نماینده و مجری قرآن قلمداد می کنند، در قبال این ردیه های دینی حرفی نمی زنند و سؤالی مطرح نمی کنند؟

- آیا آنان دیگر از تفتیش رابطه انسان با خدا و کتاب دینی شان دست برداشته اند؟ یا که نه،

- آنان نیز می دانند که این افاضات برای دفاع از کتاب دینی و برای راست نشان دادن آن مواردی از قرآن است که به نظر آنان نیز در جاهائی بر خطاست و قابل دفاع نیست؟، یا:

- این سکوت رضایت آمیز از آن روست که آنان بیش از همه از این بازی های کلامی اسلام خواهانه و شریعت مدارانه سود می برند؟

^{۶۶} قرآن، ترجمه تفسیر المیزان.

^{۶۷} قرآن، ترجمه بهالدین خرماهی.

^{۶۸} ر. ک. به «آثار قرآن کلام الله» در جلد دوم این کتاب.

پاسخش با خودشان.

پیامبران نوظهور

۱ - مستضعفان علی شریعتی

ترجمه و تفسیر آیه ۵ سورة القصص به بیان ابوبکر عتیق نیشابوری در تفسیر سورآبادی به این شرح است: 'او می خواستیم که منت نهیم بر آن کسان که سست گرفته بودند ایشان را در آن زمین مصر {استضعفوا فی الارض} ، یعنی بنی اسرائیل را و کنیم ایشان را {یعنی بنی اسرائیل را} پیشوایانی و کنیم ایشان را میراث گیرندگان املاک فرعون و ولایت او و پس از آن زمین شام" ^{۶۹} (سورة القصص، آیه ۵). مفسران و مترجمان قرآن، از آن جمله سید محمد حسین طباطبائی، در تفسیر المیزان خود این معنی را تأیید می کنند. طباطبائی حتی برای این که فعل مضارع جمله به لازم الاجرا بودن آیه در حال و آینده دلالت نکرده و شبهه ایجاد نکند، در تفسیر المیزان خود به صراحت توضیح می دهد که:

- "کلمه «نرید» حکایت حال گذشته است، یعنی با این که مضارع است و معنای «می خواهیم» را می دهد، و لیکن چون در حکایت "حال گذشته" استعمال شده معنای «خواستیم» را افاده می کند" ^{۷۰}. یعنی که:

- این آیه به گذشته تعلق دارد و

- موضوع آن شامل حال و آینده نیست!

بر این اساس، هر دو این شریعت سازان و مفسرین نامی، چه ابوبکر عتیق نیشابوری نویسنده تفسیر سورآبادی، یا سید محمد حسین طباطبائی نویسنده تفسیر المیزان، متفق القولند که:

- آیه و کلمه «استضعفوا» در این آیه، ابدی و جهانشمول نیست، قانون، قانونمند و دائمی هم نیست و فقط به موردی خاص، یعنی فقط به شرح

^{۶۹} قرآن، ترجمه تفسیر سورآبادی، ج ۳، ص ۱۷۹۸.

^{۷۰} تفسیر المیزان، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۴-۱۶.

^{۷۱} قرآن، ترجمه بهالدین خرماهی.

زندگی اسرائیلی ها در سرزمین مصر و تحت تسلط فرعون اشاره دارد و لا غیر!

محتوی کلی سوره مورد بحث، القصص نیز، این واقعیت را به طور صریح و آشکار بیان می کند. این سوره حاوی قسمتی از داستان موسی و فرعون از زبان قرآن است. آیه های ۳ و ۴ آغاز داستان و این آیه پنج و پس از آن نیز آیه های ۶، ۷، ۸، ۹ و سایرین، ادامه این قصه را تعریف می کنند. آغاز داستان چنین است: *«بخشی از داستان موسی و فرعون را برای اهل ایمان به راستی و درستی بر تو می خوانیم»* (آیه ۳) *«همانا فرعون در آن سرزمین سرکشی کرد و اهل آن فرقه فرقه شدند. طایفه ای از آنان را به زبونی کشید. پسرانشان را می کشت و زنان زنده باقی می گذاشت؛ او از تبهکاران بود»*^{۷۱} (آیه ۴). با این مقدمه، آیه پنج به شرح مذکور^{۷۲}، خواست خدا برای نجات قوم موسی در آن «شرایط معین تاریخی» را بیان می کند.

نگاهی ولو گذرا به این آیات نشان می دهد که:

- همه این آیات به صراحت و روشنی نگارش یافته اند، به طور مشترک حاوی قصه قوم یهود «در زمان معینی» اند و احتیاج به هیچ توضیح و تعبیر و تفسیر ندارند.

در مورد دیگر، ترجمه و تفسیر آیه ۷۵ سوره النساء به بیان ابوبکر عتیق نیشابوری در تفسیر سورآبادی به این شرح است: *«و چه بوده است شما را که مؤمنانید که کار و زار نکنید در راه خدا برای خدا و رهانیدن سست گرفتگان {فی سبیل الله و المستضعفین} را از مردان و زنان و کودکان گرفتار آمده در مکه. آن کسان که می گویند خدایا بیرون آر و برهان ما را از این دیه (یعنی از شهر مکه) که ستمکارانند اهل آن و ...»* (سوره النساء، آیه ۷۵)^{۷۳}. در این جا نیز همین کلمه «المستضعفین» برای نامیدن مسلمانان تحت ستم مکه «در

^{۷۱} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۷۲} «او می خواستیم که منت نهیم بر آن کسان که سست گرفته بودند ایشان را در آن زمین مصر، یعنی بنی اسرائیل را و کنیم ایشان را پیشوایانی و کنیم ایشان را میراث گیرندگان املاک فرعون و ولایت او و پس از آن زمین شام».

^{۷۳} قرآن، ترجمه تفسیر سورآبادی، پیشین، ج ۱، ص ۴۴۰.

زمان معینی» (در دوره قبل از هجرت رسول) به کار رفته و هیچ حرف، کلمه یا جمله ای ندارد که بتوان به استناد آن، این آیه را در زمان و مکان دیگر (چه در زمان رسول، یا بعد از آن) به کار برد. در نتیجه، هر ادعائی دائر بر مجری بودن این آیه در زمان و مکان دیگر و حتی بیشتر از آن، در مورد «ابدی و جهانشمول بودن» این آیه، به معنی تغییر و تحریف معنی و مفهوم آیه و قرآن است.

بر این اساس است که مفسرین و شریعت سازانی همچون ابوبکر عتیق نیشابوری نویسنده تفسیر سورآبادی و سید محمد حسین طباطبائی نویسنده تفسیر المیزان، کلمه «استضعفو و مستضعفین» را در مورد معین خود، یعنی:

- ۱- در آیه ای در مورد زمان و مکان معین قوم یهود و،
 - ۲- در آیه دیگری در زمان و مکان معین کفار مکه پیش از فتح،
- به کار برده اند، و در جائی که برای هر جزء جزء دیگر قرآن نقطه نظرها و تفسیر هائی دارند، در مورد این کلمه هیچ معنی دیگری پیشنهاد نکرده اند و حتی به ممانعت از هر تفسیری در مورد «ابدی بودن» آن فتوا داده اند.

حال، با وجود این سابقه، از کجا و از چه طریقی که معلوم نیست!، ۱۴۰۰ سال پس از فوت رسول و قرن ها پس از ابوبکر عتیق شیرازی، شخصی به نام علی شریعتی، ناگهان به کشف مهمی نایل می شود و آیه ای در مورد دوره فرعون را به زندگی امروزی منتقل می کند و از این طریق، به نیابت خدا!، حکومت زمینی را به برادران دینی خود به رایگان می بخشد. به بیان سروش:

- "کلمه مستضعف در ادبیات دینی بود، اما مصرف نمی شد و هیچ کس آن را برای یک تنوری سازی انقلابی (!) مورد استفاده قرار نداده بود. شریعتی بود که کلمه «مستضعف و استضعاف» را وارد گفتمان دینی کرد."^{۷۴}

^{۷۴} عبدالکریم سروش، آئین شهریاری و دینداری، ص ۳۵.

مقصود سروش از این تعارفات ستایش آمیز آن است که:

۱- تا آن زمان هیچ کس این آیات قرآن را به معنی سیاسی-دینی مورد نظر امروزی، تعبیر و تفسیر نکرده بود و آن ها را برای حکومت و بهره کشی اسلامی مورد سوءاستفاده قرار نداده بود و،

۲- شریعتی اولین کسی است که آیه ای را، که به طور صریح و مشخص در مورد موسی و فرعون "نازل" شده، تغییر معنی داده و به عنوان حکم و فرمان الهی برای امروز و فردای «ایران اسلام زده» به کار برده است. او اولین کسی است که برای کلمه «مستضعف» این آیات که ناظر بر حوادث صدها و هزارها سال پیش اند، معادل و حکم اجرایی امروزی یافته است.

البته شریعتی فقط مدعی نیست که مثلاً "خدای رحمان و رحیمی که در مورد مردم مستضعف دوره فرعون چنین می خواسته، نمی تواند در مورد مردم محروم و مستضعف امروزی چنین نخواهد". نه!، کار وی ایمان به "رحمان و رحیمی خدا" و این حرف های گویا «ناقابل!» نیست. او همانند بسیاری از بنیادگرایان امروزی، به واقع ادعای «پیامبری» می کند. او این آیه و کلمه را از قصه قومی فراموش شده در تاریخ به عاریت گرفته و بدون هر دلیلی چنین ادعا کرده که انگار: - منظور و "شان نزول" این جمله قرآن، نه اقوام مورد نظر گذشته، بل «امت» حاشیه نشین و مریدان امامان و آیات فرقه حاکم در ۱۴۰۰ سال بعد از دوره نزول بوده و این منظور، لابد! در جایی «ناپیدا» از این آیه بیان شده است.

لازم به تکرار نیست که شریعتی نیز حتماً به وقت این تعبیر و تفسیر ابداعی، می دانست که بر اساس قرآن و سنت های اسلامی مورد مراجعه وی، خداوند اراده خود را جز به طرق رسول، کتاب و ملائکه مقربین خود بیان نمی کند^{۷۵} و "... هیچ بشری را نرسد که خداوند با او سخن گوید مگر از راه وحی، یا از پشت پرده ای، یا فرشته ای

^{۷۵} ر. ک. به بحث پیشین و همچنین به جان بی ناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۷۲۸.

بفرستد و آن چه می خواهد به آن خویش وحی کند ...^{۷۶} (سوره شورا، آیه ۵۱).

بر این اساس، خود این به اصطلاح «معلم بزرگ» بنیادگرائی فرقه موصوف، نیز متوجه است که برای اثبات صحت این معنی و مفهوم جدید قرآن و ادعاهای پیامبرانه ای از این دست، باید بتواند توضیح دهد که:

- این کشف و آگاهی در مورد معنی جدید آیات را از کجا و چگونه دریافت کرده و کدام یک از این راه های دینی را پیموده است؟

-- آیا به او وحی شده؟،

-- کتابی برایش "نازل" شده؟،

-- فرشته ای به ملاقاتش آمده؟

وی می بایست توضیح می داد که از چه راهی به این معنا و خواست جدید رسیده و،

- چرا تا کنون نه پیغمبرش، نه امامانش و نه هیچ کدام از پیشینیان اسلام شناس، قرآن شناس و شریعت ساز مورد پذیرش خود او، به افتخار دریافت این معنی و کشف «راز» این آیه نایل نشده اند و،

- چرا این آگاهی و سعادت درک و کشف جدید، فقط نصیب ایشان شده است؟

همچنین:

- چرا خداوند خالق جهان، این خواست و معنی خود را پوشیده نگه داشته و چرا در حالی که صدها و هزارها آیه در مورد راهنمایی چند ده هزار عرب زمان نزول "نازل" کرده، حتی با یک عبارت و جمله کتاب قطور قریب به ۶۲۰۰ آیه ای خود بیان نکرده که این کلمه و آیه در معنی دیگری هم به کار می رود و این معنی در ۱۴۰۰ سال بعد، در پایان قرن ۱۴ هجری، در ایران ده ها میلیونی هم مجری است؟

پاسخ وی و سایر متکلمان و متشرعین طرفدار این کشف دینی هر چه باشد، در نهایت جز به این معنی ختم نمی شود که:

^{۷۶} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

- گویا خداوند از عهده بیان خواست خود برای حمایت از مستضعفین زمان‌های بعد از زمان نزول و ابدی بودن این حمایت بر نیامده و نخواسته یا نتوانسته جمله و کلمه‌ای خلق کند که این معنی را برساند. می‌دانیم که چنین ادعائی، مغایر با اصل اساسی دین و اسلام و لاجرم از نظر دینی مردود است.

باز این سؤال تکراری مطرح می‌شود که:
- آیا یک چنین ادعائی که معنی و مفهوم قرآن را پس از قرن‌ها تغییر می‌دهد، همچون آوردن آیه‌ای جدید و آن هم به معنی شرکت در عمل پیامبرانه نیست؟ و این آیا:
-- با آیه مربوط به خاتم النبیین بودن پیامبر اسلام، آن جا که می‌گوید:
"محمد ... پیامبر خدا و خاتم پیامبران {خاتم النبیین} است ..."^{۷۷}
(سوره احزاب، آیه ۴۰) مغایر نیست؟

-- با آیه مربوط به کامل و تمام بودن دین و قرآن، از جمله آیه ۳ سوره المائدة به شرح: **"... امروز دین شما را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما تمام کردم و دین اسلام را بر شما پسندیدم؛ ..."**^{۷۸} در تضاد قرار نمی‌گیرد؟ و،

-- آیاتی را که شرط می‌گذارند که: **"اگر تمام انسان‌ها و اجنه جمع شوند حتی نمی‌توانند جمله‌ای مشابه آن بسازند"** (سوره الاسراء، آیه ۸۸)^{۷۹} مردود نمی‌شمارد؟

سؤال دیگر این است که اگر خدا مقصودش این بوده که این آیه در این معنی معین در امروزه روز به کار رود، چرا این خواست و نیت اش را، در قرآنی که "خود خدا"، کامل و تمامش می‌خواند (آیه ۳ سوره المائدة)، به صورت جمله‌ای از قصه‌ای مربوط به موسی و فرعون آورده است. این ادعا آیا در مغایرت با آیاتی نیست که منظور از آوردن مثال و داستان در قرآن را "پند گرفتن" و نه حکم و قاعده ساختن

^{۷۷} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۷۸} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۷۹} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

معرفی می کنند: "و برای مردم در این قرآن از هرگونه مثل زده ایم، باشد که پند گیرند" (سوره زمر، آیات ۲۸-۲۷)^{۸۰}. این معنی در آیات دیگر و از آن جمله در آیه ۱۱۱ سوره یوسف تکرار می شود: "به راستی که در بیان داستان ایشان مایه عبرت برای خردمندان هست..."

بقیه آیه ۱۱۱ سوره یوسف از نظر دیگر نیز قابل توجه است: "... (و این قرآن) سخنی بر ساخته نیست، بلکه همخوان با کتابی است که پیشاپیش آن است و روشنگر همه چیز و رهنمود و رحمتی برای اهل ایمان است"^{۸۱}. می دانیم که مقصود از "همخوان با کتابی است که پیشاپیش آن است" همخوانی با کتاب های پیشین سامی، کتاب های عهد عتیق و از جمله تورات است. بر اساس بیان قرآن، همه این کتاب ها از منبع مشترک یا «ام الکتابی» که در پیش خداست، دریافت شده اند^{۸۲} و از این نظر، معانی و منظور داستان ها در این کتاب ها با همدیگر همخوان اند. به بیان دیگر، اگر قرار بوده که کلمه مستضعفین در آیه مربوط به داستان یهودیان شامل امروزه روز هم بشود، باید این موضوع (آن گونه که در مورد سایر قصه های قرآن پیش آمده)، غیر از قرآن، در کتاب های قبلی یهودی هم بیان می شده است. این به خصوص از آن روست که این اتفاق معین تاریخی مشخصا به داستان زندگی یهودیان مربوط است و می بایست در کتاب تورات مفصل تر مورد بحث قرار می گرفت.

حال اگر نه در قرآن بیان شده و نه در تورات و انجیل، «چون سکوت خدای خالق جهان، نمی تواند از روی خطا و فراموشی باشد و لزوما آگاهانه و به نیت و قصد است»، پس می توان نتیجه گرفت که: - خدا موافق جهانی شدن کلمات و جملات این قصه و قصه ها نیست و با به کار رفتن آن ها در معنی و مفهوم مورد نظر بنیادگرایان امروزی و از آن جمله شریعتی، مخالف است. از این جا به تکرار نتیجه

^{۸۰} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۸۱} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۸۲} ر. ک. به بحث مربوطه در فصل «کتاب دینی قرآن» در جلد دوم این کتاب.

می شود که هر تفسیری که علیه این خواست و منظور خدا و قرآن انجام گیرد:

- از نظر دینی خلاف و مغایر نظر خدا و قرآن است و اصل و اساس دین و اسلام را زیر سؤال می برد.

البته قابل انتظار است که آیندگان علی شریعتی، همانند مکارم شیرازی و شرکای «تفسیر نمونه» و همچنین سید علی اکبر قریشی عضو مجلس خبرگان و نویسندۀ تفسیر احسن الحدیث، به جای آن که به چنین سوالات و مشکلات دینی بیندیشند، کشف، ابداع و بدعت علی شریعتی را مآخذ تفاسیر خود قرار دهند. این نیست مگر آن که این و این گونه ابداعات و نامگذاری ها برای آنان،

- کشوری به بزرگی ایران را به ارمغان آورده و،

- چنان مقام و شأن دینی و دنیوی بی به ایشان بخشیده که حتی می توانند بدون ترس از تحریف دینی:

-- کلام شان را به جای کلام قرآن منسوب به خداوند خالق جهان به کرسی بنشانند،

-- حرف ها و نظریات بشری خود را به نام خدا و قرآن ثبت کنند و،

-- برای نظریات بشری خود تبعیت دینی و الهی طلب کنند.

می بینیم که بر خلاف همه ادعاهای تقدس مآبانه، «مصالح دنیوی» برای متکلمان و متشرعین اسلامی مهم تر از «حرمت های دینی» است و بیشتر عمل می کند. این گونه ابداعات ناروا همچنین نشان می دهند که:

- از نظر شریعت سازان مهم آن نیست که در قرآن چه نوشته شده، بلکه:

- «مصالح اسلام عزیز!» شان، امروزه به چه آیه و معنی ئی نیاز دارد.

این است سبب تحلیل و تفسیر غیر دینی و زیر سؤال شریعتی از داستان مربوط به یهودیان چند هزار سال پیش، و ادعای بی پایه دینی

بنیادگرایان دیگر، مبنی بر این که گویا: "آیات فوق، هرگز سخن از یک برنامه موضعی و خصوصی مربوط به بنی اسرائیل نمی گویند، بلکه بیانگر یک قانون کلی برای همه اعصار و قرون و همه اقوام و جمعیت هاینند..."^{۸۳}، یا مثلاً "خود این آیه حکایت می کند که این اراده با ملاحظه شرایط آن، دائمی است"^{۸۴}. حال،

- اینان از کجا می دانند که نظر خداوند آن نبوده و نیست که در قرآن آمده یا نظر خدا معنایی است که هیچ کلمه و جمله ای در موردش نیامده؟،

- چرا این راز قبل از انقلاب اسلامی آقایان برملا نشده بوده و هیچ کدام از پیشینیان شان به این معنی نرسیده بودند؟،

- چگونه است که اینان از پیامبر این آیات، و همچنین از امامان و معصومین مورد ادعای خود، متفاوت تر و درست تر فهمیده اند؟ و،

- چرا اگر خدا چنین منظوری داشته، در کتاب خود که معجزه می خواندش، حرف دیگری زده و می زند؟ و و و سؤالاتی اند که بدون پاسخ رها شده اند.

این و این گونه پرسش ها تا زمانی که مردم مسلمان به محتوی دینی خود واقف نشده و عقل و منطق بشری خود را معیار سنجش ادعاهای دین سازان قرار نداده اند، هیچ پاسخی نخواهند یافت.

^{۸۳} تفسیر نمونه، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۷.
^{۸۴} تفسیر احسن الحدیث، پیشین، ج ۸، ص ۱۳.

- باطنیت و رد دینی

توجه داریم که اگر با وجود این همه سؤالات بدون پاسخ، حرف شریعتی و هم‌مسلك‌هایش را بپذیریم، در آن صورت مجبوریم با استدلال اینان در مورد معنی «باطنی» آیات همراه شویم. این منطق فاناتیسم‌های اسلامی بر این فرض استوار است که گویا آیات قرآن:

- یک معنی ظاهری دارند که به طور صریح در قرآن آمده و برای همه قابل فهم و دسترسی است و،

- یک معنی باطنی هم دارند که هیچ حرفی و کلامی در موردش قید نشده و با این وجود برای معدودی (از ما بهتران!) قابل فهم و درک است.

در این معنی، مثلاً اگر کلمه «مستضعفین» از نظر ظاهری همان است که از آیات قرآن درک می‌شود، از نظر باطنی بر مورد و موضوعی دیگری که مثلاً به آن چه شریعتی عنوان کرده دلالت می‌کند.

در بخش مربوط به «نزول و آثار نزول قرآن از سوی خدا»، در جلد دوم این کتاب، توضیح داده شده که چرا اعتقاد به معانی باطنی در قرآن، مغایر اصل الهی بودن این کتاب دینی و از آن رو، اعتقادی ضد دینی و ضد اسلامی است.

باید اضافه شود که اگر اصل معانی ظاهری و باطنی قرآن پذیرفته شود، دیگر:

- نه قرآنی باقی می‌ماند،

- نه دعوت برای دین و اسلام معنی پیدا می‌کند و،

- نه حتی دینی به نام اسلام قابل تعریف است.

این از آن روست که اگر بپذیریم که یک آیه، فقط یک آیه از قرآن، دارای معنی باطنی است، در آن صورت مجبوریم بپذیریم که بقیه حدود ۶۲۰۰ آیه قرآن هم دارای معنی باطنی اند، یا حداقل می‌توانند معانی باطنی داشته باشند.

قانون خداوند که یک بام و دو هوا ندارد، یا نباید داشته باشد. اگر آیه‌ای دارای معنی باطنی است، هیچ دلیلی ندارد که آیات دیگر معنی باطنی نداشته باشند و اگر آیه‌ای معنی و منظوری غیر از ظاهر خود

را نهفته دارد، دلیلی ندارد که بقیه آیات هم معنی و منظور دیگری را بیان نکنند. در آن صورت، دیگر نه امکان مراجعه به قرآن باقی می ماند و نه حکمی از قرآن، قابلیت الهی و اجرایی پیدا می کند، چرا که:

- هر معنی ظاهری ممکن است پوششی برای یک معنی باطنی باشد و حتی،

- هر معنی باطنی هم می تواند آن معنی باطنی بی نباشد که منظور خدا بوده است.

در نتیجه:

- هیچ آیه ای با هر معنی ئی قابل اعتماد نیست و
- اساسا قرآن با هر معنی ئی قابل اعتماد نیست، یا، به بیان دیگر، قرآن به آن معنی نیست که از ظاهر آیاتش بر می آید. پس، با پذیرش نظر این آقایان در مورد معنی باطنی آیه و آیات:

- نه قرآنی باقی می ماند،

- نه معنی قرآنی قابل اعتماد است،

- نه از شرع به اصطلاح اسلامی و "مراجعه به قرآن" می توان سخن راند و مهم تر از همه،

- نه می توان به دینی و کتابی ایمان آورد که حرف و حساب و پیامش معلوم نیست.

از این نظر، با پذیرش این ابداع دینی و منطق وارونه شریعتی و شریعتی ها، دیگر:

- نه دینی به نام اسلام باقی می ماند و،

- نه اساسا ایمان به دینی چنین نامعلوم ممکن است.

- یک بام و دو هوای جهانشمولی قرآن

ادعای این آقایان در مورد جهانی بودن آیات «موردی»^{۸۵}، در ضمن سؤالات دیگری را هم به دنبال می آورد. اینان خود متوجه اند

^{۸۵} در مورد جهانی بودن آیات قرآن ر. ک. به «ابدیت و جهانشمولی قرآن همچون خمیرمایه حکومت دینی» در جلد سوم این کتاب.

که با این ادعاهای بنیادگرایانه، کلمه ای «موردی»^{۸۶} در آیه ای "مبین"^{۸۷} را، از ورای مجرای زمانی دور و دراز ۱۴۰۰ ساله ای عبور داده و در امروزه روز به کار برده اند. از این طریق، از آیه ای مربوط به اقوام زمان های سابق، معنای ابدی و جهانی ساخته و پرداخته اند.

بدیهی است در جایی که کلمه و آیه ای از قصه ای «موردی» در مورد مثلاً فرعون، بر خلاف معنی و مفهوم موجودش در قرآن، جهانی و ابدی فرض می شوند، هیچ دلیلی ندارد که کلمات و آیات دیگر قرآن از این قاعده مستثنی باشند و امروزه روز به کار نیایند. به بیان دیگر، اگر فقط یک آیه «موردی» قرآن، بدون توجه به «شان نزولش» به عنوان حکم الهی لازم الاجرای امروزی شناخته شود، در آن صورت تمام آیات مشابه قرآن نیز، بدون توجه به شان و علت نزول شان، می باید، یا می تواند به عنوان حکم الهی امروزی شناخته شوند.

در جایی که کلمه «مستضعف» قصه قوم یهود به عنوان حکم الهی امروزه محل اجرائی پیدا می کند، دلیلی وجود ندارد که کلمات، عبارات و جملات آیات دیگر قرآن (که در مورد مسایل، موضوعات و افراد مختلف نگارش یافته اند) به امروز منتقل نشوند و جهانی و ابدی و شامل همه مکان ها و زمان ها فرض نشوند. در آن صورت، مثلاً چرا نباید آیه مربوط به مکار و حيله گر بودن زنان سوره یوسف: "... **گفت این از مکر شما (زنان) است که مکرشان شگرف است**"^{۸۸} (سوره یوسف، آیه ۲۸) جهانی به حساب نیاید و به عنوان این که قرآن و خداوند، زنان را (و همه زنان را) مکار و حيله گر می دانند و می خوانند، درک و فهم نشود؟

با این منطق وارونه و جهانی و امروزی دیدن تمامی قرآن، همه آیات مربوط و نامربوط، مثل «شتر تشنه» نامیده شدن کسی در آیه ۵۵

^{۸۶} با معنی و مفهوم مشخص، و شان نزول ناظر بر زمان و مکان معلوم.

^{۸۷} از نظر قرآن، آیات آن مبین به معنی «صریح، روشن، آسان و بدون نیاز به تفسیر و تعبیر» اند.

^{۸۸} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

سوره الواقعة، یا «سگ له له زن» نامیده شدن کس دیگری در آیه ۱۷۶ سوره اعراف^{۸۹}، می توانند به این معنی دلالت کنند که انسان های امروزی نیز از دید خداوند، مثل شتر و سگ اند. آیا این نتیجه گیری ها درست، مربوط و الهی به نظر می رسند و واقعا چنین اند؟ اگر نه! پس بر اساس چه منطقی، ابدی دیدن کلمه «مستضعفین» از قصه های قرآن در مورد یهودیان دوره دورتر زمان فرعون مصر درست تلقی می شود؟

با این منطق وارونه، همچنین چرا نباید آیه ۷۹ سوره البقره شامل حال خود این شریعت سازان نباشد که می گوید:

- "پس وای بر کسانی که کتاب را به دست می نویسند (و) سپس برای آن که آن را به بهای ناچیزی بفروشند می گویند این از نزد خداست؛ وای بر آنان از آن چه به دست خود نوشته اند و وای بر آنان از آن چه به دست می آورند" (سوره بقره، آیه ۷۹)^{۹۰}.

در این مورد اینان پاسخ خواهند داد که:

- "این آیه، در مورد ما و زمان ما- یعنی در مورد و زمان مهدی بازرگان، علی شریعتی، محمود طالقانی، علی اکبر قریشی، عبدالکریم سروش، مکارم شیرازی و شرکاء و غیره و غیره- نیامده و موضوعی است مشخصا مربوط به عمل یهودیان در زمان و مکانی مشخص".

- "این آیه نه خطاب به ماست، نه در این معنی، "شان نزولی" دارد و نه تا کنون در این معنی امروزی به کار رفته است".

حرف درست و منطقی حتی از این شریعت سازان بیگانه با منطق بشری هم پذیرفتنی است. این درست است که این آیه:

- نه خطاب به اینان است،

- نه در این معنی "شان نزول" دارد و

- نه در معنی امروزی به کار رفته است. در نتیجه:

^{۸۹}: "... آری داستان او داستان سگ است که اگر بر او حمله آوری، زبان از دهان بیرون می آورد و اگر هم او را (به حال خود) واگذاری باز زبان از دهان بیرون آورد ... " سوره اعراف، آیه ۱۷۶).

^{۹۰} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

- نباید این آیه و لاجرم سایر آیات ناظر به موضوعات «معین» در زمان و مکان «گذشته» را امروز به کار برد و با استناد به آن ها، حتی این تحریف گران دینی را مورد خطاب قرار داد و اعمالشان را با آیات و قرآن سنجید.

این نیز درست است که اگر خداوند "نازل" کننده قرآن، می خواسته آیه ای در امروزه روز به کار آید و مهدی بازرگان، علی شریعتی، محمود طالقانی، علی اکبر قریشی، عبدالکریم سروش، مکارم شیرازی و سایر شرکاء و هم مسلک های شریعت ساز اینان را مورد خطاب قرار دهد، آن را به صراحت بیان می کرد.

چنین کاری هم با عدل الهی و با حکمت و توانائی خدا سازگار است و هم با منطقی که در جهان و انسان جاری است و عقل و دانشی که محصول این منطق موجود در جهان و خلقت است، مستدل و قابل درک است.

اما با این توافق و پذیرش، در این مورد خاص، این سؤال مجدداً پیش می آید که:

- چطور اینان آیاتی را که در مورد یهودیان، آن هم در مورد زمان بسیار دورتر از دوره پیامبر گفته و نوشته شده است را برای پیشبرد کار و در جهت نیت سیاسی امروزی شان به کار می برند، ولی آیات دیگر در مورد همین قوم، آن هم در زمان و مکان نزدیک تر را قابل مراجعه و کارکرد در امروزه روز نمی دانند. و چطور برخلاف ادعاهای مکارم شیرازی و شرکاء که موضوعات ناظر به زمان های بسیار دور تر را "قانونی کلی و برای همه اعصار و قرون و همه اقوام و جمعیت ها" قلمداد می کنند، آیات ناظر به زمان های بعدی را ابدی و جهانی ارزیابی نمی کنند؟ به بیان دیگر:

- چطور آیه ای که در زمانی برای مورد، موضوع و قوم معینی "نازل" شده، به سبب مربوط بودن به «موضوع، زمان و مکان دیگر»، ابدی و جهانی فرض نشده و شامل متشرعین امروزی نمی شود (و این درست و منطقی است)، ولی بر خلاف این مورد، آیه دیگری در «مورد، موضوع و قوم بسیار قدیمی تر دیگر»، جهانی و

ابدی فرض شده و به عنوان دستور عمل امروزی استخراج شده و برای پیشبرد امور دنیوی و سیاسی زمان حاضر به کار می آید؟
- آیا این که آیه ای را به وقت نیاز، جهانی بدانی و آیه دیگری را که نمی خواهی محلی و موردی تشخیص دهی، «یک بام و دو هوای» دینی نیست؟ و،

- یک چنین بازی سیاسی با قرآن و آیاتش، بسیاری از امور دینی، از آن جمله، کارکرد "شان نزول" مورد ادعای خود اینان و «موردی بودن معنی و مفهوم معروف به "وحی خدا"» مردود نمی شمارد، و از این طریق نیز، «علت وجودی و اعتبار دینی و الهی قرآن» را مورد سؤال قرار نمی دهد؟

این همه یکبار دیگر نشان می دهد که متشرعین و متکلمین اسلامی از سوئی با دخالت خود در کلامی که منسوب به خداست، برای راه و کار دینی و دنیوی خود دلیل و منطق خلق می کنند، اما از سوی دیگر، با این چشمبندی ها و تحریفات در معنی و مفهوم قرآن، مسایل و مشکلاتی برای باورهای دینی ایجاد می کنند که بسیار اساسی تر و درازمدت ترند و بسیاری از معیارها و ارزش های دینی را زیر سؤال می برند. اختراع غیرمنطقی شریعتی در مورد «معنی باطنی» کلمه «مستضعفین»، ستایش دین روانه فروش از آن و دنباله روی علی اکبر قریشی، مکارم شیرازی و سایر شرکاء از این اختراع و بدعت دینی، از آن جمله از این تحریفات در کلام منسوب به خداست.

سوالات فراوانند و نهایتا پرسیدنی است که:

- آیا با این همه دست بردن ها در معنی و مفهوم قرآن، به کدام ترجمه و تفسیر یا «منبع و معرفت دینی رسمی» دیگری می توان اعتماد کرد؟

خداوند فاقد آدرس مخلوقات

۱- هفت آسمان بطلمیوس و "فهم سیال اسلامی"

عبدالکریم سروش، همچنین به موضوعات علمی بودن آیه های قرآن^{۹۱} می پردازد و چون در می یابد که آن چه در مورد نجوم و سیارات آسمانی در قرآن آمده است، و از آن جمله، موضوع هفت آسمان یا هفت سیاره منظومه شمسی سوره البقره، با واقعیات علمی امروزی نمی خواند، باز بدون آن که بیندیشد که دخالت و استدلال وارونه اش به ایجاد چه سؤالاتی در مورد صحت و الهی بودن قرآن منجر می شود، برای توجیه و راست و ریس کردن این "موضوعات غیر علمی" به توجیه وارونه دیگری سر می زند:

- "پاره ای از آراء به ظاهر علمی که در قرآن آمده است، ممکن است (!) که در علمی بودن شان تردید باشد، اما چه باک؟ به غایت ها نگاه کنید. مقدمات مهم نیست، نتیجه گیری ها مهم است. این است آن غایت اندیشی که طالقانی در قرآن هم وارد کرده است. ... حالا آسمان هفت تا هست^{۹۲} یا نیست، مهم این است که خالق آن ها خداست. خالق کائنات خداوند است. کائنات را عرب ها فکر می کردند هفت آسمان است. بعدها گفتند به جای هفت تا سیاره نه تا سیاره است، بگیری نه تا سیاره"^{۹۳}.

سروش، در جای دیگر با مطرح کردن این موضوع، سؤالی مطرح می کند که از نظر خودش جوابش روشن و بدیهی است: "شما وقتی در قرآن می خوانید که خداوند هفت آسمان را آفریده است و می بینید که تا همین یک قرن قبل همه مفسرین می گفتند هفت آسمان؛ یعنی همان

^{۹۱} ر. ک. به «تحریفات آیات برای اثبات «کفایت علمی قرآن» و «شرع ملقب به اسلامی»» در جلد سوم این کتاب.

^{۹۲} ر. ک. به آیه ۲۸ سوره البقره به شرح: «او است که هر چه در زمین هست یکسره برای شما آفرید سپس به آسمان پرداخت و هفت آسمان به پا ساخت و به همه چیز داناست» (ترجمه تفسیر المیزان)

^{۹۳} عبد الکریم سروش، آئین شهریاری و دینداری، ص ۲۱۳-۲۱۲.

هفت فلک بطلمیوس، و یک استثنا در این مورد وجود نداشت. و شما در عصر حاضر وقتی که می فهمید چنین افلاکی (که در قرآن آمده) وجود خارجی نداشته اند و مخلوق خیال آن منجمان بوده اند، شما چه فکر می کنید؟ می آئید و فهم تان را از آیه قرآن عوض می کنید یا می گوئید آن آیه هم مثل شعر حافظ مطلب باطلی را گفته است؟ کدام یک را می گوئید؟^{۹۴}

شما چه می گوئید آقای سروش؟!

شما چه فکر می کنید؟ در مورد یک نفر به قول شما «بندۀ حقیر الهی» که از سوئی ادعا می کند که سال هاست در فلان کوچه و خیابان زندگی می کند و اصلاً سنگ بنای آن جا را خودش گذاشته و ساخته و پرداخته است، ولی از سوی دیگر، در مقام سؤال نمی تواند آدرس و محل قرار گرفتن محل سکونت چندین ده ساله خود را توضیح بدهد؟ قضاوت شما چیست؟

حتماً قضاوت شما این خواهد بود که یا این آدم حقیقت را نمی گوید و در آن جا ساکن نبوده و نیست، یا اختلال حواس دارد و آدرس خانه اش را به یاد نمی آورد، مگر نه؟ حالا اگر این گوینده، به جای "بندۀ" خطاکار و فراموشکار، «خدای خالق جهان» باشد و آدرس مخلوقات خود را به درستی ندهد، آن وقت چه قضاوتی می کنید؟ حتماً نمی توانید بگوئید که مثلاً:

- خدا فراموش کرده،

- این نوشته از خدا نیست،

- اشتباهی در نوشتار و گفتار ایشان پیش آمده، یا:

- حقیقت را نگفته، یا نتوانسته بگوید و بنویسد!

مگر نه؟

در این صورت، آیا یک چنین خطائی از خدائی که " ... آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است {را} می داند " ^{۹۵} (سوره مجادله، آیه ۷)، خدائی که نه خطا می کند و نه دچار فراموشی می شود، سزاوار است؟ یا به قول شما "مهم نیست! مقدمات است!"؟

^{۹۴} عبدالکریم سروش، قبض و بسط تئوریک شریعت، ص ۵۰۹-۵۰۸.

^{۹۵} قرآن، ترجمه بهالدین خرماهی.

تازه به فتوای شما باید منطقاً و عقلاً، آن خدائی را که در کاری به آن کوچکی خطائی به این بزرگی مرتکب می‌شود، به عنوان خالق آن جهان عظیم و خارق العاده ای که نمی‌شناسدش، پذیرفت و پرستید؟ و به قول شما اعتراف کرد به این که:

- "این ها مقدمات است و مقدمات مهم نیست!" و مهم آن است که "خالق کائنات خداوند است!"؟

با چه منطقی آقای عبدالکریم سروش؟

تازه با این قرض دادن به خدا و چشم پوشی «نامیدانه» از توان و حکمت خدای خالق جهان و شک تمام در مورد صحت کتاب منسوب به ایشان، تکلیف آیات خلقت زمین و آسمان و عرش چه می‌شود؟ آیات ۱۰-۹ سورة فصلت، آیه ۳۸ سورة قاف، آیه ۳ سورة یوسف، آیه ۷ سورة هود، آیه ۴ سورة الحديد، آیه ۵۹ سورة فرقان و سایرین.

آیا این آیات نیز بر اساس تعبیر شما از آیه ۲۹ سورة البقره به شرح فوق، مبتنی بر تفکر اعراب از چگونگی خلقت آسمان و زمین یا به قول شما، ناشی از نظریات بطلمیوس و دیگران اند؟ در آن صورت، تا کجای این آیات، الهی یا بشری اند؟

می‌بینیم که راه حلی که سروش و طالقانی و سروش ها و طالقانی ها برای علمی جلوه دادن برخی از موضوعات علمی قرآن مطرح می‌کنند، جز به این راه نمی‌برد که:

- یا باید در صحت خدا شک کرد، یا در صحت کتاب منسوب به خدا.

آش به قدری شور است که خود این متکلم اسلامی نیز در پایان این همه شعار دادن های به اصطلاح «عقلی و علمی»، راهی نمی‌یابد جز آن که عجالاً از شعار های روشنفکرانه دوری جوید و برای راست و ریس کردن تعارضات موجود، نقاب از چهره برگیرد. این جاست که سروش به همان گودال تقدس جوئی دگماتیکی که خود گاهی به نقدش

کشیده سقوط می کند و به راه حل اسلامی شده «چشماتو ببند و بیعت کن» سر می زند:

- "چون شما اعتقاد دارید که این قرآن و معارف دینی حق اند، لاجرم فهم تان را سیال!! می کنید. می گوئید: لابد مراد این نبوده است که تا کنون گفته اند، چون نمی شود که خدا باطل بگوید"^{۹۶}.

او در همان حال، برای رفع و رجوع عدم تطبیق تعداد سیاره های آیات قرآن با علم امروزی، گناه این شمارش غیر علمی را به گردن عرب ها می اندازد که:

- "کائنات را عرب ها فکر می کردند هفت آسمان است، یعنی همان هفت آسمان بطلمیوس"^{۹۷}.

وی البته برای لحظه ای فراموش می کند که قرآن را عرب ها ننوشته اند و حتی به ادعای خود اینان، پیامبر عرب ها هم ننوشته، بلکه از سوی خدای خالق جهان "نازل" شده و از لوح محفوظ الهی آمده است.

سروش همین برخورد را هم با رأی بطلمیوس می کند. از سوئی برای توجیه این آیه سوره بقره، به نظریه این دانشمند نجوم مراجعه می کند و از سوی دیگر نمی تواند مدعی آن شود که موضوع هفت تا بودن آسمان در قرآن، نقل شده از نظر بطلمیوس است. او خود متوجه این خطر است که ادامه این بحث به آن جا می رسد که انگار قرآن یا حداقل این آیات قرآن، از علوم وقت زمان و مکان دوره نزول ناشی شده و از نظر صحت الهی، زیر سؤال اند. سروش خود بهتر از همه می داند که وظیفه متکلم ایجاد باور دینی و شرعی به هر بها است و بحث علمی یا کشف حقیقت، در حوزه کار وی جای نمی گیرد. هم از این رو، از نظر وی ادامه این بحث نه صلاح است و نه قابل ادامه و نتیجه گیری. با این وجود، این سؤال مطرح می شود که اساسا چرا سروش وارد چنین بحث بی عاقبتی شده و چرا به موضوعی پرداخته که ادامه اش در تعارض با هدف های متکلمانۀ وی قرار می گیرد. ظاهرا این

^{۹۶} عبدالکریم سروش، قبض و بسط تئوریک شریعت، ص ۵۰۹.

^{۹۷} عبدالکریم سروش، پیشین.

حرف ها از آن رو بر قلم او جاری شده اند که وی نیز همانند بسیاری از متکلمان اسلامی، سعی می کند با هر شعبده بازی کلامی، مشکلی از مشکلات موجود در قرآن را حل و فصل کند، ولی در همان زمان، با استدلال وارونه خود، نخواستہ و ندانسته، مشکلات اساسی تر و سوالات لاینحل تری به وجود می آورد و اساس دین و صحت قرآن را زیر سؤال می برد.

۲- سیاراتی که به چشم خدا می آیند

تحلیل و تفسیر سید محمود طالقانی از این آیه و موضوع هفت آسمان، در نوع خود خواندنی است. وی آیه ۲۹ سورۃ البقره را به این شرح ترجمه می کند: **"همان خداوند است که همه آن چه در زمین است برای شما آفرید، آن گاه به آسمان پرداخت و بر آن احاطه و استیلا یافت، پس آن را هفت آسمان پرداخته و یکسان بر آورد و همان خداوند به هر چیزی بس دانا است"**^{۹۸}. وی نیز در تفسیر این آیه، نظر غالب مفسرین اسلامی را تکرار می کند که: "مقصود از هفت آسمان همان اختران منظومه شمسی جهان ما می باشد"^{۹۹}. وی اما در همان حال متوجه کم بودن تعداد اختران در آیه قرآن است و برای رفع و رجوع این خطا مدعی می شود که: - "این آیه تنها اشاره به و بیان نمونه نظم و اندازه ای است که به چشم می آید"^{۱۰۱}.

معلوم نیست چرا طالقانی چنین فکر می کند و چرا باید خداوند و قرآن، فقط از ستارگانی که در زمان نزول با چشم غیر مسلح مردم آن زمان قابل رؤیت بوده حرف بزنند. آیا طالقانی فکر می کند که:

^{۹۸} ر. ک. به فصل «باور دینی و خداشناسی در اسلام» در جلد دوم این کتاب.

^{۹۹} قرآن، ترجمه محمود طالقانی، پرتوی از قرآن، پیشین.

^{۱۰۰} سید محمود طالقانی، پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۱۱۰.

^{۱۰۱} سید محمود طالقانی، پیشین.

- خداوند فقط از آن سیاره ها که به چشم بشر دیده می شود آگاه است؟
یا،

- شاید فقط آن ها را که به چشم می آمده خلق کرده؟ یا،
- قرآن را برای کسانی فرستاده که جز چشم غیر مسلح شان ابزاری
برای شناخت اقمار آسمانی نداشتند؟ یا حتی:
- شاید این آیه های قرآن را کسانی نوشته اند که جز قوه بینائی خود و
علم زمان نگارش قرآن، هیچ دانشی در اختیار نداشتند؟ کدام یک؟
طالقانی حتما در زمان نگارش این تفسیر، بهتر از همه می دانست که
هرکدام از این پاسخ ها را برگزیند، اصل و اساس دینی اسلام و الهی
بودن قرآن را زیر سؤال می برد.

حال، این سؤال تکراری در این جا نیز مطرح می شود که:
- طالقانی از کجا می داند که خداوند در مورد خلقت «ستارگانی که به
چشم دیده می شود» حرف زده و از ذکر بقیه خودداری کرده است؟
طالقانی بهتر از همه می دانست که نمی توان به صرف حدس و گمان،
معنی و مفهوم کلامی را که منسوب به خداست، تغییر داد. طالقانی آگاه
بود که این کار، تحریف قرآن و تغییر "وحی خداست" و مبانی اساسی
دینی و الهی اسلام را زیر سؤال می برد.
با وجود این آگاهی، می توان فکر کرد که وی حتما این معانی جدید را
از خود نساخته، و بلکه از طریقی و مرجعی دریافت کرده است. اما از
کجا و کدام منبع؟

به طور معمول، درک و فهم معنی و مفهوم موضوعاتی که به
صراحت نگارش نیافته اند، جز با مراجعه به نویسندگان اش امکان
ندارد. این شامل کتاب قرآن هم هست. در ضمن، کسی که مدعی ایمان
به این کتاب دینی است، ظاهرا مرجع مورد مراجعه ای جز خدا ندارد.
این است که اگر او معنی جدیدی را از طریق حدس و گمان شخصی
نساخته و از کسی نیز نقل نکرده، پس لزوماً آن را از "نازل" کننده
کتاب، یعنی از خدا دریافت کرده است. اما چگونه؟

در صفحات پیشین در مورد راه های تماس با خداوند، بحث و یادآوری
کردیم که بر اساس کتاب و سنت های اسلامی مورد مراجعه خود این

شریعت سازان، خداوند اراده خود را جز به طرق اعزام رسول، نزول کتاب و ارسال ملائکه مقربین خود بیان نمی کند^{۱۰۲} و "... هیچ بشری را نرسد که خداوند با او سخن گوید مگر از راه وحی، یا از پشت پرده ای، یا فرشته ای بفرستد و آن چه می خواهد به اذن خویش وحی کند..."^{۱۰۳} (سوره شورا، آیه ۵۱).

در این صورت، طالقانی باید برای اثبات صحت این معانی جدیدی که به نام تفسیر به آیات قرآن داده، روشن می ساخت که از چه طریقی به این معانی جدید و اسرار الهی پی برده:

- آیا به او وحی شده،
- از پشت پرده ای با خدا تماس گرفته،
- کتابی برایش "نازل" شده،
- از طریق فرشته ای به این معانی پی برده، و یا...؟

می بینیم که متکلمان و متشرعین اسلامی، برای اثبات دینی و جلب تبعیت مردم، ادعاهائی می کنند که جز از پیامبر و گاهی حتی جز از خدا ساخته نبوده و نیست. این است که اینان همه به سبب این گونه ادعاها، در برابر رشته سؤالاتی در مورد مبدأ و منشأ اطلاعات مورد ادعای خود قرار می گیرند و چون پاسخی به این سؤالاتی که حرف و عمل شان ایجاد کرده، ندارند، برای راست و ریس کردن سؤالاتی که خود به وجود آورده اند، مجبور به تفسیرات و تحریفات بیشتر می شوند.

ظاهراً این همه ادعاهای غیر قابل دفاع، از آن رو مطرح می شوند که اینان این حرف ها را برای کسانی می نگارند که:

- یا اسیر گرداب جهل سیاه تعصب دینی اند،
- یا شمشیرکافرکشی رمقی برای اندیشیدن و جانی برای چون و چرا کردن برای شان باقی نگذاشته است.

^{۱۰۲} ر. ک. به بحث پیشین و همچنین به جان بی ناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۷۲۸.
^{۱۰۳} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

در این شرایط تحریف و تحمیل، البته که ادعاهای ولو ضد دینی این متکلم اسلامی، که وظیفه ای جز «توجیه مبانی دینی با فهم و دانش زمانه ندارد»، به آسانی در بازار دینی- دنیوی به فروش می روند، و نظریات وارونه اش، همچون کلام خدا، بدون هر چون و چرائی پذیرفته شده و تبعیت و تسلیم دینی ایجاد می کنند.

سید محمود طالقانی اما، خود نیز واقف است که آن چه این جا می گوید و می نویسد، پاسخ سؤالات نیست و مشکل عدم تطبیق محتوی این آیات با دست آوردهای علوم امروزی را حل نمی کند و حتی سؤالات غیرقابل جواب دیگری را هم در پی می آورد. از این رو، وی در همان صفحه کتاب تفسیر خود، مجدداً به تئوری خود ساخته و پرداخته دیگری رو می آورد و با یک حساب سرانگشتی، با حذف زمین و ستاره متلاشی شده از جمع تعداد ستارگان منظومه شمسی، شادمانه به این جا می رسد که گویا: «حرف قرآن در مورد تعداد ستارگان با داده های علمی زمان ما هیچ مغایرتی ندارد.»

معلوم نیست طالقانی چه می گفت اگر زنده می بود و می دید که اخیراً حرف از وجود ستاره دیگری در این منظومه است و با محاسبه این ستاره جدید، حتی اعتبار این حساب سرانگشتی نیز زیر سؤال می رود.

نه! کشف طالقانی، همانند تئوری های غیر منطقی فروش که گناه مسایل و مشکلات کتاب را به حساب "معرفت های دینی"^{۱۰۴} می نویسد، به درد گول زدن بچه ها هم نمی خورد.

باز می بینیم آن چه در بین همه این شریعت سازان مشترک است، آن است که همه به دخالت در معنی و مفهوم قرآن دست می زنند و همه نیز با این دخالت های حمایتی خود، مشکلی از مشکلات موجود در

^{۱۰۴} ر.ک. به عبدالکریم سروش، قبض و بسط تئوریک شریعت، ص ۵۰۷-۵۰۰.

آیه‌ای را حل شده نشان می‌دهند. اینان اما، با ابداعات و عوام فریبی‌های کلامی خود، نه تنها موفق به حل و فصل مشکلی نمی‌شوند، بلکه مشکلات مهم‌تر دیگری را بر مشکلات موجود می‌افزایند و اغلب اصول دینی مورد معرفی خود را زیر سؤال می‌برند. طالقانی از خدائی حرف می‌زند که فقط در مورد آن سیاره هائی که به چشم می‌آیند، آیه می‌فرستد و سروش خطاهای علمی موجود را با فوت جادوئی «بسط و قبض» خود، غیر قابل رؤیت می‌کند و با ناامیدی تمام از دانائی و توانائی خدای زمین و آسمان، معنی و مفهوم آیات وی را "مقدمات" نا قابل فرض می‌کند.

اینان اما، هر دو به خوبی اطلاع دارند که:
- اگر در صحت معنی یک آیه، آری فقط یک آیه، تردید شود، در آن صورت و بر اساس برهان و دلیل الهی بودن قرآن،
- باید در صحت معانی ولو صریح و آشکار سایر آیات قرآن هم تردید کرد.

این است که برای رفع و رجوع ظاهری مشکل هر یک آیه‌ای، خود را مجبور می‌بینند که تمام کتاب و اصل الهی بودن آن را به مخاطره بیندازند، یا نگران به مخاطره انداختن آن نیستند.

نه! انگار گردش زمان و توسعه علوم به نفع اهل کلام اسلامی پیش نمی‌روند و آنان را هر چه بیشتر به راه‌های چاره‌ای می‌کشاند که جز به انکار مبانی دینی و اسلامی خود راه نمی‌برند.

جلوه علمی قرآن

۱- ترمودینامیک غسل و وضو

- متعصبین علمیت دینی

چهره شناخته شده در علمیت بخشیدن به احکام دینی و غیر دینی قرآن، مهندس مهدی بازرگان است.^{۱۰۵} بازرگان نماینده نسلی از متشرعین تحصیلکرده است که به بیان اصول کافی^{۱۰۶} آیه "إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ" را با شکافتن اتم و عبارت "الماء تحت الهواء" را با چاه های جوی و عبارت "آیه محکمه" را با فرمول های ریاضی، الکتریسیته و اتم تطبیق می دهند، یا «جن» را به معنای میکروب و الکترومغناطیس، آیه "ترمیهم بحجارة من سجيل" در مورد سنگباران آسمانی سپاه ابرهه را به معنی بیماری آبله^{۱۰۷} و فرشته ای به نام «جبرئیل» را به معنای «نیرو» می گیرند.

به گزارش محقق ترک آرسل دورسون^{۱۰۸}، اینان آیات مربوط به امکان «افتادن آسمان» بر «روی زمین» و همچنین آیات مربوط به جدا کردن زمین و آسمان ها از سوی خدا (سوره حج، آیه ۶۵) را به معنی وجود تنوری جاذبه سیارات^{۱۰۹} در قرآن می گیرند. اینان همچنین ادعا می کنند که قرآن از طریق آیه ۸۲ سوره النمل، اختراع اشیاء مدرن مثل هواپیما، ترن، تانک و کامپیوتر را پیش بینی کرده^{۱۱۰}، آیه ۴۰

^{۱۰۵} جهت اطلاعات بیشتر ر. ک به فصل «تحریف آیات برای اثبات «کفایت علمی قرآن» و «شرع ملقب به اسلامی» در جلد سوم این کتاب.

^{۱۰۶} اصول کافی، ص ۱۵.

^{۱۰۷} ر. ک. به قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی، پیشین، ص ۴۱ و اصول کافی، پیشین، ص ۱۵.

^{۱۰۸} Arsel Dursun, Kuran Eleştirisi 1, ibid, s. 139-152.

^{۱۰۹} Laplace

^{۱۱۰} Türkiye Diyanet Vakfı'nın yorumu, Quoted by: Arsel Dursun, Kuran Eleştirisi 1, ibid, s. 1۴۰.

سوره هود از کشتی بخار و تکنیک آن خبر می دهد^{۱۱۱} و آیه ۱۲۵ سوره انعام به پائین آمدن فشار در ارتفاعات اشاره می کند^{۱۱۲}. بر اساس این گونه تحریفات متعصبانه، ساده نگرانه و حتی کودکانه، همچنین آیه ۴۴ سوره اسراء از وجود اتم و انرژی هسته ای^{۱۱۳}، آیه ۸۸ سوره النمل از گردش زمین، آیه ۴۱ سوره رعد از جذر و مد و آیه ۸ سوره النحل از وسائط نقلیه مدرن امروز و فردا خبر می دهد^{۱۱۴}.

- لباس دوزی بازرگان

بازرگان نماینده این نسل از متشرعین و شریعت سازان است و همانند بسیاری از اینان، به عموم مسائل دینی «لباس علمی می پوشاند» و به هر حکم شرعی، نظری علمی «می چسباند». وی بر آن است که با نام ها و عناوین علمی به باور دینی برسد، یا با استفاده از نام و عناوین علمی و راه ها و متدهای اثباتی علوم مثبت^{۱۱۵}، نظریات دینی را قابل قبول نشان دهد.

به نوشته کتاب «دین شناسی معاصر» چاپ ایران، به نظر بازرگان "علوم معاصر هر یک به نوبه خود سهمی در کشف رموز و ارائه الهی بودن قرآن داشته اند"^{۱۱۶}. بازرگان از زیست شناسی و جنین شناسی برای تأیید آفرینش و تحولات گذشته و آینده انسان استفاده می کند^{۱۱۷} و هواشناسی را برای انطباق آیات با پدیده های جوی به کار می گیرد^{۱۱۸}. جامعه شناسی و روانشناسی را (که اساسا تکیه بر "اصالت عمل انسان"^{۱۱۹} می زنند و ایدئولوژی ها و اصول اخلاقی یا علمی جانشین شونده ادیان را می سازند)^{۱۲۰} به کار می گیرد تا ادعا

^{۱۱۱} Ibid.

^{۱۱۲} Arsel Dursun, Kuran Elesterisi 1, ibid, s. 139-141, 148.

^{۱۱۳} Türkiye Diyanet Vakfı'nın yorumu, Quoted by: Arsel Dursun, ibid, s. 151.

^{۱۱۴} Ibid, s. 140,152.

^{۱۱۵} positivism

^{۱۱۶} مجید محمدی، دین شناسی معاصر، ص ۲۳۴.

^{۱۱۷} مهدی بازرگان، باد و باران در قرآن، به نقل از مجید محمدی، ص ۲۲۲.

^{۱۱۸} مهدی بازرگان، پیشین.

^{۱۱۹} اعتقاد به نقش و عمل انسان زمینی به جای باور به نقش الهه ها، بت ها، رب النوع ها، خدایان و یا خدای آسمان ها و زمین در حوادث و اتفاقات دنیوی.

^{۱۲۰} مجید محمدی، پیشین.

کند که هیچ مسلک و مرامی نتوانسته است مانند قرآن مقام انسان را بالا برده، بشناسد و حقوق بشر را ادا کند^{۱۲۱}. به نظر بازرگان:

- "می توانیم با استفاده از فرضیه جدید عالمگیر نسبیت انیشتن، قرآن را در بعضی آیات ارتحال دنیا با آخرت، رسیدن ساعت (ساعت سرنوشت، یا مرگ؟)، در تمثیل و توصیف های خدا و همچنین در پاره ای از پدیده های غامض، بهتر بفهمیم. کامپوتر به امداد ما آمده، با کشف رمزی از مفاتیح سوره ها، دست نخوردگی یا اصالت و حفاظت قرآن را اثبات می کند و معجزات عددی آن را که یکی و دو تا و ده تا هم نیست ظاهر می سازد"^{۱۲۲}.

امر به قدری به بازرگان مشتبه می شود که بی توجه به مربوط بودن یا نبودن بحث ها و بی آن که کوچک ترین درکی نسبت به خواستگاه های متفاوت «علم» و «دین»، یا حوزه های علمی و ایمانی نشان دهد، با تأکید و اعتماد پیامبرانه ادعا می کند که:

- "نقش پیامبران بر انگیزتن منابع انرژی انسانی است"^{۱۲۳}،

- "بودن عرش بر آب"^{۱۲۴} با این که آب ناپایدار ترین محیط ترکیبی طبیعی و در عین حال مساعد ترین محیط برای حیات است توجیه می شود"^{۱۲۵} و،

- "سیر آفرینش، با تکامل طبیعی داروینی فهمیده می شود...ووو"^{۱۲۶}.

- قرآن همچون کتاب «فیزیک» و نه «دینی» مهدی بازرگان اما عالم علمی به مفهوم فلسفه علمی نیست. او چشم به روی تاریخ ایده و علوم می بندد و به ناچار، سرتاسر قرآن را با عینک مهندسی خود نگاه می کند و آیات قرآن را جز به صورت فرمول های مکانیک و فیزیک نمی بیند، یا نمی تواند ببیند.

^{۱۲۱} مجید محمدی، پیشین، ص ۲۲۳-۲۲۲.

^{۱۲۲} مهدی بازرگان: ۱- بازگشت به قرآن، ج ۴؛ ۲- انسان بینی قرآن، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۶۴، ص ۴۰.

^{۱۲۳} مهدی بازرگان، دعا، ص ۶۸، به نقل از مجید محمدی، پیشین، ص ۲۳۴.

^{۱۲۴} اشاره به آیات قرآن در مورد محل قرار گرفتن طبقه، یا عرش و تخت خدا بر آب.

^{۱۲۵} مهدی بازرگان، توحید، طبیعت، تکامل، ص ۳۸، به نقل از مجید محمدی، پیشین.

^{۱۲۶} مجید محمدی، پیشین.

او حتی در این محدوده نامناسب و محدود نیز، خود را موظف نمی بیند تا برای اثبات خاستگاه ابداعی خود، تئوری های علمی بیابد، یا برای اثبات فکر و نظر خود به راه شیوه های علمی و متدهای منطقی برود. او نگران هیچ کدام از «تحریقاتی» که به نام علم در معنی و مفهوم آیات قرآن مرتکب می شود نیست و خود را محتاج ارائه دلیل و منطقی برای ادعاهای دینی خود نمی بیند. این نیست جز آن که بازرگان می داند که:

- اگر اصل بر دفاع از شریعت و حکمرانی دینی باشد، هر دست بردن و تحریفی در معنی و مفاهیم قرآن، حلال و حتی واجب فرض می شود.
او می داند که:

- در این کشور و جامعه «دین زده»، کسی متکلمان را برای این دست بردن ها و تحریقات حمایتی، سین و جیم نمی کند و اساسا در جایی که: "زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد"، کسی جرأت آن را نمی یابد که سؤالی علیه ادعاهای «غیر علمی» و «غیر دینی» بنیادگرانی مثل او مطرح کند، یا با دلیل علمی به رد این ادعاها برخیزد. او در زمان و موقع خود، ناجی دین و متکلم وحده است. او شاهد است که تعلیمات علمی مدارس مدرن در ایران و تهران آن زمان، در حال زدودن آثار ذهنی «خرافات دینی شده» اند و در این شرایط رو به زوال، ادعای ولو کودکانه و «غیر دینی» علمی بودن «کتاب دینی قرآن»، می تواند درنگی در پروسه تحول و رشد سکولاریسم اجتماعی در شهرهای ایران به وجود آورد.

بازرگان همچنین مطلع است در شرایطی که درس خواندن و راه علمی رفتن به ایده آل غالب فرزندان طبقه متوسط ایران تبدیل شده، جز از راه «علمی خواندن» قرآن و جا انداختن این شبهه نادرست، ایدئولوژی و نظریه «حکومت دینی و اسلامی» به گوش کسی نمی رود. او می داند که با وجود این نیاز تعیین کننده، کسی در «حوزه های به اصطلاح علمی قم، نجف و غیره» قادر به ایفای این نقش دفاعی علیه این تهاجم علم سکولر نیست.

این جاست که بازرگان به عنوان ناجی شریعت سازانی که در برابر توسعه علوم راه برون رفتی نمی بینند، به سادگی هر عوام فریب عامی، به هر آیه دینی شاخه ای از علم فیزیک را می چسباند و برای اثبات سنت های دینی خود، صرف نامگذاری علمی را کافی تشخیص می دهد. چنین است که بازرگان، هم با زیر پا گذاشتن «وفاداری علمی» و هم با چشم پوشی از «حرمت دینی»:

- نجاست و مراتب آن ها را با خطر فسادپذیری و رویش میکروب های مودی^{۱۲۷}،

- استحاله را با تحولات شیمیائی^{۱۲۸}،

- شأن ظاهرکنندگی آب را با وجود حیوانات ذره بینی آب که مواد آلی را تجزیه و تحلیل می کنند^{۱۲۹}،

- اصل کریت^{۱۳۰} را با اصل رقیق کردن^{۱۳۱} و،

- احکام آب چاه را با تعبیر بیوشیمیک^{۱۳۲} برابرسازی می کند. بازرگان همچنین:

- تطهیر (تمیز کردن) با زمین و خاک را با پدیده جذب ذره ای^{۱۳۳}،

- تطهیر با آفتاب را با اشعه فوق بنفش^{۱۳۴} و،

^{۱۲۷} مهدی بازرگان، مطهرات در اسلام، انتشارات جهان آراء، تهران، بی-تا، ص ۶۲.

^{۱۲۸} پیشین، ص ۶۸.

^{۱۲۹} پیشین، ص ۷۷.

^{۱۳۰} بر طبق منابع و فتاوی شرعی، آب کر مقدار آبی است که اگر در ظرفی که درازا، پهنا و گودی آن هر یک سه وجب تا سه وجب و نصفی است بریزند آن ظرف را پر کند. مخلوط شدن نجاسات مثل ادرار، خون و مدفوع با آب کر تا زمانی که بو، رنگ یا مزه آب را تغییر نداده، کر بودن آب را تغییر نمی دهد (ر.ک. به مسائل ۱۹-۱۶ احکام طهارت توضیح المسائل مراجع، ج ۱، ص ۴۷-۴۶).

بر این اساس بود که شستشو در خزینه های حمام های قدیمی از نظر شرعی مجاز بود و به عنوان راهی بهداشتی برای صحت و تمیزی شناخته می شد. معمولاً کف این خزینه ها از لایه ای از چرک، مو و مدفوع پوشیده بود و بر اساس این رهنمون شرعی، از هر مدتی این کثافات را به وسیله کوزه مخصوصی تخلیه می کردند، ولی نیازی به تخلیه و تعویض آب کثیف و میکربی آن ها نمی دیدند. پس این «خزینه های شرعی»، مرکز شیوع انواع بیماری ها بودند.

این بدآموزی های «شرعی» در اشکال مختلف ادامه دارد و به سهم خود ارقام بزرگ مرگ و میر نوزادان و انواع بیماری های ساری و اپیدمی ها در جامعه و جوامع «اسلام زده» را توضیح می دهد.

^{۱۳۱} پیشین، ص ۸۳.

^{۱۳۲} پیشین، ص ۹۱.

^{۱۳۳} پیشین، ص ۹۵.

- تطهیر با حرارت را با ضد عفونی کردن در اتو و اتو کلاوهای امروزی^{۱۳۵} مقایسه می کند. او همچنین:

- نجاست سگ و خوک را با احتمال بی اعتنا بودن این حیوانات در مقابل پاره ای از میکروب ها که به حال انسان مضر است^{۱۳۶} و،

- وضو، غسل و غیره را با دستورات بهداشتی امروزه^{۱۳۷} توضیح می دهد^{۱۳۸}. بازرگان حتی "روزه را در فرمول ترمودینامیک $W=U/TS$ ^{۱۳۹} قرار می دهد^{۱۴۰} تا به ظن خود تأثیر آن در بقای حیات امت اسلامی را اثبات کند^{۱۴۱}.

این ابداعات ساده نگرانه و عوام فریبانه، اساس دکترین بازرگان برای علمی نشان دادن احکام و سنت های شرعی را تشکیل می دهد.

- ابداع علمی نمای بازرگان و بطلان صحت قرآن

بازرگان عالم علمی نیست، چرا که او در این صورت نگران سؤال و جواب منطقی در مورد نامگذاری های خود می شد.

بازرگان متعهد دینی هم نیست، چرا که در آن صورت نیز نگران سؤالات احتمالی و زیر پا رفتن اعتقادات دینی خود می شد.

بازرگان اما یک متکلم اسلامی است که می خواهد با نامگذاری های ژورنالیستی برای مرام سیاسی - دینی در حال اضمحلال خود تبلیغ کند. او نمی داند، یا نمی خواهد بداند که اگر آن چه می گوید درست باشد و اگر احکام و آیات قرآن، به خاطر دلایل و محتوی علمی خود قابل پذیرفتن اند، پس در آن صورت:

^{۱۳۴} پیشین، ص ۱۰۲

^{۱۳۵} پیشین، ص ۱۰۸.

^{۱۳۶} پیشین، ص ۱۰۷

^{۱۳۷} پیشین، ص ۱۱۸-۱۰۸؛ و نیز ر. ک. به مهدی بازرگان، راه طی شده، شرکت سهامی انتشارات، تهران، ص ۱۰۲، به نقل از مجید محمدی، پیشین، ص ۲۰۰.

^{۱۳۸} ر. ک. به مجید محمدی، پیشین، ص ۲۰۰-۱۹۲.

^{۱۳۹} W انرژی موثر یا فعال، U انرژی داخلی، F درجه حرارت سیستم و S کمیت حرارتی.

^{۱۴۰} مهدی بازرگان، چهار مقاله، شرکت سهامی انتشار، تهران، ص ۱۹۶-۱۸۱، به نقل از مجید محمدی، پیشین، ص ۱۹۹.

^{۱۴۱} ر. ک. به مجید محمدی، پیشین، ص ۲۰۱-۱۹۸.

- انطباق با دست آوردهای علمی به وجه شناخت و دلیل صحت آیات قرآن تبدیل می شوند.

به بیان دیگر،

- آیات قرآن به آن سبب پذیرفته می شوند، یا باید پذیرفته شوند، که علمی اند یا با علم قابل نامگذاری و انطباقند.

بازرگان البته که نمی تواند از استدلال و شیوه ای که خود به وجود آورده، فرار کند و علیه منطق خود بلند شود. وی در هر حال به قدری از علم و دانش امروزی بهره دارد که بفهمد در علم "یک بام و دو هوا" وجود ندارد و نمی توان حکم و قاعده ای را در موردی پذیرفت و پایه منطق و استدلال خود قرار داد، ولی در موردی دیگر، وقتی این حکم و قاعده به ضرر گوینده تبدیل می شود، پشت به آن کرد و نپذیرفت. در نتیجه، منطق بازرگان به این جمع بندی می رسد که:

- همان طور که «فرمول های علمی» صحت احکام و آیات را به اثبات می رسانند، پس:

- هر احکام و آیه ای هم که دلیلی علمی ندارد یا با دلایل علمی قابل اثبات نیست، اعتبار ندارد و صحت دینی اش مردود است. در نتیجه:

- آیاتی که غیر علمی اند، یا با علم قابل اثبات نیستند، جزو قرآن نیستند، وحی خدا به حساب نمی آیند و مردودند.

بدیهی است که آیات "خدای خالق جهان" نباید غیر علمی و فاقد صحت علمی باشند. از چنین خدائی انتظار نمی رود که آیاتی بفرستد و حرفی بزند که پس از مدتی غلط از آب در آید.

اما استدلال علم گرایانه بازرگان قدمی فراتر می رود و دین را به علم وابسته می کند. با این اعتبار، نه فقط صحت دینی آیاتی که غیر علمی اند و با واقعیات موجود تطبیق ندارند، بلکه حتی صحت آیاتی هم که از طریق علمی قابل اثبات نیستند، زیر سؤال می رود. در نتیجه، با این استدلال و گزینش به اصطلاح علمی بازرگان، حتی

صحت «آیات دینی» قرآن (که به سبب دینی بودن، در حوزه دینی^{۱۴۲} و نه حتماً علمی قرار دارند) رد می شود و اصل و اساس اعتبار «کتاب دینی بودن» قرآن زیر سؤال می رود.

این نتیجه گیری، البته در این حد هم باقی نمی ماند. بازرگان با ردیف کردن این فرمول های ترمودینامیک بر آن نیست که این یا آن حکم مشخص و معین قرآن را به اثبات برساند و بقیه را رها کند. او می خواهد بگوید:

- حالا که گویا به ظن وی، صحت آیاتی از قرآن به وسیله قواعد و متدهای علمی ترمودینامیک اثبات می شود، پس:

- تمامی قرآن با علوم امروزی می خواند و قابل اثبات است، و بر این اعتبار است که قرآن در کلیت خود الهی به حساب می آید^{۱۴۳}.

این روش و نتیجه گیری استدلالی البته به این معنی هم هست که اگر یک یا چند حکم و آیه قرآن از نظر علمی رد شوند، بنا به این گزینش و فرمول ابداعی بازرگان و شریعت سازان درس خوانده دیگر، در این صورت:

- فقط آن چند حکم و آیه نیستند که باطل اعلام می شوند، بلکه صحت، اعتبار و خدائی بودن «کل قرآن» زیر سؤال می رود.

آیا بازرگان و شرکاء بعدی حاضر به پذیرش این شرط و نتیجه گیری هستند و می توانند به چنین فتوائی که اساس و بنیاد اسلامی را به زیر سؤال می برد تن در دهند؟

- اگر نه! که در آن صورت باید گفت تمام کارهای عوام فریبانه شان برای چسباندن ترم های علمی به احکام دینی، هم از نظر علمی و هم از نظر دینی، از بیخ و بن بی اعتبار و فاقد ارزش است.

- اگر آری! که در آن صورت دیگر «نه سری می ماند و نه دری!».

^{۱۴۲} ر. ک. به فصل «کتاب دینی قرآن» در جلد دوم این کتاب.

^{۱۴۳} ر. ک. به مجید محمدی، پیشین، ص ۲۳۷-۲۳۴.

- مشکل تعریف «دینی» و «غیر دینی»

می‌دانیم که بازرگان با این نامگذاری ها قادر به اثبات علمی بودن کتاب «دینی» قرآن نمی‌شود، همان گونه که نامگذاری بچه های افغانی به «سردار و سالار» کسی را به درجه داری و گروهبانی هم نمی‌رساند. اما جالب این جاست که بازرگان، حتی اگر با این نامگذاری ها به موفقیتی هم نائل می‌آمد، به هیچ نتیجه دینی نمی‌رسید. چرا که هیچ کسی نگفته:

- «کتاب علمی» حتماً «کتاب دینی» است، یا کتابی که محتوی علمی دارد، حتماً از سوی خدا "نازل" شده یا الهی و دینی است. بازرگان و سایر متکلمانی که برای علمی بودن قرآن می‌کوشند، اساساً با مشکل تعریف دین و تفکیک دین از علم رو به رو هستند.

در ضمن، بازرگان فراموش می‌کند، یا می‌خواهد فراموش کند که اساساً تحول تاریخ علوم نشان می‌دهد که تئوری‌ها، اکتشافات و اختراعات علمی از آن سبب به وجود آمده‌اند که این امور دور از کنترل دینی نگه داشته شده‌اند.

علوم در اساس مثبت و لائیک‌اند و عنصر دینامیک در آن، «انسان زمینی» است و نه همانند دین، «آیات، وحی الهی یا مقامات آسمانی». علوم بر «رد» باورهای غیر مثبت، غیر قابل مشاهده و نوع دینی ساخته شده‌اند. رد باورهای غیر مثبت و غیر قابل مشاهده و تجربه در اصطلاح دینی اسلام، «کفر» نامیده می‌شود و شدیداً ممنوع و قابل مجازات است.

این تفاوت‌ها همچنین از آن جا ناشی می‌شوند که ادیان و علوم دو راه تاریخی مختلفی را طی کرده‌اند و هم از این رو:

- هیچ دینی با رشد و توسعه خود به علم نینجامیده و نمی‌انجامد. دین اسلام نیز تا آن جایی که «دین» است، از این قاعده مستثنی نیست.

بازرگان و هم مسلک های شریعت سازی که سعی می کنند با استفاده از این شیوه های فاناتیستی، قرآن را نه فقط کتاب دینی، بل کتاب علوم و معرفت علمی معرفی بکنند، با مشکل بزرگ دیگری هم رو در رویند. متعصبان دینی نمی توانند بفهمند که علم و داده های علمی با وجود این همه اعتبار و منزلت، در اصل و اساس:

- موقتی است،

- قابل نقد و اصلاح دائمی است و

- رد آن و انکار احکامش، نه فقط کفر و قابل مجازات نیست، بلکه پاداش هم دارد!

این است که علمی نامیدن «کتاب دینی قرآن» نه تنها بر صحت دینی آن نمی افزاید، بلکه قانونمندی های علمی فوق (شامل موقتی، قابل نقد، قابل رد و اصلاح بودن) را شامل این «کتاب دینی» نیز می کند. بدین ترتیب، با پذیرفته شدن این ادعاها، «دین» نیز تابع قانونمندی های «علم» می شود و از آن رو، حتی دیگر ابداعات بنیادگرایانه ای که کلیات قرآن (هم نیمه دینی و هم نیمه غیر دینی قرآن) را «ابدی»، «جهانی» و «لازم الاجرا» تعریف می کنند، جایی برای بیان نمی یابند.

با علمی نامیدن و دیدن قرآن، این کتاب دینی حتی «دوام و بقای آیات دینی» خود را هم از دست می دهد.

- انتخاب ناگزیر بین علم و دین

و سؤال مهم دیگر:

بازرگان می نویسند^{۱۴۴} که مثلاً «تطهیر با حرارت» با عمل ضد عفونی اتو کلاوهای امروزی و «نجاست سگ و خوک» با احتمال بی اعتنا بودن این حیوانات در مقابل پاره ای از میکروب ها قابل توجیه است. نظر بازرگان این است که صحت احکام اسلامی (که گویا دچار شک و تردید اند و قابل اعتماد بودن شان احتیاج به اثبات علمی دارد)، به وسیله علوم امروزی (که گویا قابل اعتمادند) ثابت می شوند. معیار

^{۱۴۴} ر.ک. به مجید محمدی، پیشین، ص ۱۹۹.

ارزشی این مقایسه، اثبات صحت دینی به وسیله «علوم» است. با بیان دیگر، این «علم» است که «دین و احکام دینی و قرآنی» را ثابت می‌کند و صحت دین و احکام دینی را به اثبات می‌رساند. از این رو:

- ۱- علم، اصل و اساس و معیار تشخیص صلاحیت و صحت است و،
- ۲- دین، تابع علم است و صحت خود را از آن می‌گیرد.

اما اگر علم، اصل و مبنای ارزیابی، و دین و قرآن، فرع و محتاج اثبات به وسیله علم اند، در آن صورت،

- اصلاً چه دلیل و نیازی برای مراجعه به دین (و قرآن) وجود دارد؟

و،

- به چه سببی باید قواعدی را که بر دست آورد های علمی به وجود آمده اند، به درون دستگاه دینی برد و از مجموعه آن ها «دین» و باور دینی ساخت؟ و،

- چرا نباید به جای آن مستقیماً خود علم و دست آوردهای علمی را پذیرفت و ملاک قرار داد؟ و به طور مثال:

-- چرا نباید به جای مثلاً «نجاست، استحاله، اصل کریت، احکام نجاست و تطهیر» به «خطر فسادپذیری و رویش میکروب های موزی»، «تحولات شیمیائی»، «تعابیر بیوشیمیک»، «قواعد اتو کلاوها» و «دانش مربوط به میکروب های مضر به حال انسان» روی آورد؟،

-- چرا نباید به جای مثلاً تطهیر دینی، علم ضد عفونی را جایگزین ساخت؟ یا،

-- چرا نباید به جای بحث از نجاست سگ و خوک، به دانش نوع تغذیه و میکروبی بودن یا نبودن این حیوانات و چگونگی مبارزه علمی با این میکروب ها پرداخت و،

-- چرا نباید مسایل را به طور مستقیم از راه و روش علمی- که بر این ادعا، منبع ارزشی احکام دینی است- حل و فصل کرد؟

به بیان دیگر، اگر اصل و تعیین کننده «علم» است و اگر علمی بودن کتاب دینی قرآن، صحت محتوی آن را نشان می‌دهد، در این صورت:

- چرا تنها مراجعه به علم کفایت نمی‌کند؟ و،

- چه احتیاجی به مراجعه به آیاتی است که به قول بازرگان ها، خود صحت شان را از علم می گیرند و در برابر آن، فرع به حساب می آیند؟

مجید محمدی در کتاب دین شناسی چاپ ایران خود، در مورد مشابهی به درستی می نویسد که "اگر ما بنای دین را بر حل معضلات بگذاریم، همان طور که مدعی هستیم که برای رفع معضلات موجود رجوع به دین اسلام لازم است، باید متقابلاً بپذیریم که با رفع مشکلات، دیگر نیازی به مراجعه به دین و (اسلام) نداریم"^{۱۴۰}.

- گوی و میدان شریعت سازان

اما با وجود این همه ایرادات و اشکالات در نظریه دینی بازرگان، فرض کنیم که همه حرف های بازرگان و سایر مدعیان علمی بودن آیات و احکام قرآن، راست و درست است و قرآن کتابی سرتاسر مملو از دانش و دانائی علمی، آن هم در قالب های امروزی، مثبت و قابل دسترسی، تحقیق، سنجش، کشف و تعویض و تغییر است. در این صورت، چرا باید این کتاب علمی فقط با تئوری ها و یافته های علمی ماهیتاً لائیک کشف شوند و به اثبات برسند، و چرا عکس آن هیچ وقت تحقق نیافته و نمی یابد؟ یعنی:

- چرا این مدعیان علمی بودن قرآن، پس از صدها سال کند و کاو در کتابی که به قول خودشان مالا مال از همه علوم روز است و هر آیه اش «اشاره» به دانش و قانونمندی علمی می کند، نباید موفق شده باشند حتی یک قانون، یک تئوری علمی یا یک کشفی که تاکنون برای بشر ناشناخته بوده، از آن استخراج کنند؟ یعنی به جای این نوع ادعاها، که مثلاً این آیه یا حکم قرآنی و شرعی با این یا آن قانون و کشف علمی سازگار است یا به اثبات می رسد، چرا نتوانسته اند نشان دهند که:

- لااقل مجهولی از مجهولات بشری به وسیله مطالعه و کند و کاو قرآن، راه حل پیدا کرده است؟ و،

^{۱۴۰} ر. ک. به مجید محمدی، پیشین، ص ۲۲۶-۲۱۵.

- چرا با این همه علمای اعلام، مقامات مذهبی و حتی "معصومین" دینی و مذهبی، که آگاه به اسرار الهی و قرآنی فرض می شوند، هیچ موردی از کشف مجهولی علمی از قرآن در تاریخ اسلام به ثبت نرسیده است؟

مهدی بازرگان و سایر متشرعینی که دانش و دانائی شان را مدیون علوم مثبت اند و نه دین، به خوبی می دانند که با این چسب و سریش حتی می توان یافته های علمی را به غزلیات عاشقانه حافظ هم چسبانید، ولی اگر این چسباندن ها، منطقی در پشت سر داشته باشند، باید بتوان از کتاب شعر حافظ هم نظریه و قانونمندی جدید علمی استخراج کرد. اگر نمی شود استخراج کرد، پس این رابطه اثباتی و علمی:

- غیر واقعی است،
- چسباندن زورکی و فاناتیکی است و،
- ادعائی عوامفریبانه است.

این همه نشان می دهد که ادعاهای علمی بودن قرآن و این که قرآن فراگیرنده تمام علوم^{۱۴۶} است،

- نه قابل عرضه اند،
- نه دلیل و منطقی در پی دارند و،
- نه به تأیید دینی منجر می شوند.

بعدا، در جلد های دوم و سوم این کتاب، به تفصیل خواهیم دید که قرآن «کتابی دینی» است و از دو نیمه دینی و غیردینی تشکیل شده است.

^{۱۴۶} ر. ک. به فصل «تحریف آیات برای اثبات "کفایت علمی قرآن" و "شرع ملقب به اسلامی» در جلد سوم این کتاب.

۱- نیمه «دینی» قرآن^{۱۴۷} در حوزه ایمانی و احساسی فرد مسلمان جا می‌گیرد و نه بر اساس اثبات علمی، بلکه به علل احساسی و عاطفی وی به وجود می‌آید،

۲- نیمه «غیر دینی یا دنیوی»^{۱۴۸} قرآن به مواردی خاص، زمانی بسیار دور و جامعه قبیله‌ای محل زایش دینی خود تعلق دارد و جایی برای کاربرد در جامعه علمی و مدرن امروزی ندارد. هر بازی علمی متشرعین درس خوانده برای قابل پذیرش نشان دادن احکام این نیمه «غیر دینی یا دنیوی» قرآن در جامعه مدرن امروزی، مثل کوبیدن آب در هاون است. بازی علمی بازرگان و آیندگان درس خوانده اش که به دین و قرآن با عینک علوم و علوم مثبت می‌نگرند، جز نمونه‌هایی از این تلاش بی‌حاصل نیستند^{۱۴۹}.

۲- فتوای می‌خوری و باقی قضایا

عین این استدلال را عبدالکریم سروش در موضوعی دیگر مطرح می‌کند. به بیان او:

- "چرا خمر و میسر، یعنی شراب نوشی و قماربازی در قرآن تحریم شده؛ دقیقاً بدین دلیل که میان مردم آشوب و نزاع در می‌افکند"^{۱۵۰}. از نظر وی: "چون اکثریت بدند، شراب را بر همه حرام کرده اند. ولی در بهشت چون همه خوبند، دیگر باده خوری اشکالی ندارد"^{۱۵۱}. اگر چنین است که وی می‌گوید و این و هر حکمی در قرآن بر «دلیل، منطق عقلانی و ضرورتی علمی» متکی است، در آن صورت، باید با رفع آن سبب‌ها و ضرورت‌ها، آن حکم هم از اعتبار بیفتد. مگر نه؟

^{۱۴۷} ر. ک. به بحث مربوط به «قرآن دینی» در جلد دوم این کتاب.

^{۱۴۸} ر. ک. به بحث مربوط به فصل «قرآن غیر دینی» در جلد سوم این کتاب.

^{۱۴۹} در مورد علمی بودن و چگونه علمی بودن قرآن (و نتیجه آن در بحث مربوط به صحت یا عدم صحت حکومت دینی) ر. ک. به بحث‌های مربوطه در جلد سوم این کتاب.

^{۱۵۰} عبدالکریم سروش، آئین شهریاری و دینداری، ص ۶۶.

^{۱۵۱} عبدالکریم سروش، پیشین، ص ۵۸.

به طور مثال، اگر حرام بودن شراب به سبب بد بودن مردم و آشوب و نزاع مصرف کنندگان نوشابه های الکلی است، پس اگر در جایی که مردم، تربیت شده و با فرهنگ اند و شراب خوردن و مصرف مشروبات الکلی باعث آشوب و نزاع و بروز مشکل و مسأله فردی و اجتماعی نمی شود، منع اسلامی و قرآنی مشروبات الکلی اعتبار ندارد و شراب خوردن، از نظر اسلامی و قرآنی، آزاد، "مباح و حلال" است.

سروش نمی تواند به این سؤال جواب منفی بدهد، چرا که او، با استدلال خود قبلاً به این سؤال پاسخ مثبت داده است. این است که هر جواب منفی وی به معنی رد حرف و استدلال خود و نشان دهنده آن است که وی موضوع «منطقی و عقلانی بودن احکام قرآن» را صرفاً برای گول زدن مردم و دموکراتیک نشان دادن احکام شرعی خود، ساخته و پرداخته است.

اما اگر جواب، طبق ادعای وی به شرح فوق، مثبت است (که می دانیم نمی تواند باشد^{۱۵۲})، یعنی اگر آن گونه که از فتوای سروش فهمیده می شود، به نظر وی نیز «در جایی که مردم خوب، تربیت شده و متمدن اند، مصرف شراب حلال است»، در آن صورت چرا این حکم شامل سایر احکام نباشد؟ یعنی:

- چرا نباید در امور دیگر هم همین «منطق» به اجرا در آید و چرا نباید در سایر اموری که اجرای حکم قرآنی با منطق و شرایط روز نمی خواند، آن حکم قرآنی، لزوم اجرائی و حکم دینی خود را از دست بدهد؟

به این معنی، حالا که بر اساس فتوای سروش، به خاطر عدم تطبیق «حکم قرآنی» در مورد شراب با «شرایط روز» می توان آن احکام را به کنار گذاشت، پس:

- بر همین اساس می توان هر حکم دیگر قرآن، که با شرایط امروزی تطبیق ندارد را به کنار نهاد و از اعتبار انداخت.

^{۱۵۲} چرا که از متکلمان اسلامی که وظیفه دار مقبولیت دادن به احکام و سنت های دینی و شرعی اند، چنین انتظاری نمی رود.

بر این اساس، به فتوای سروش:
- همه ادعاهای «ضد دینی‌یی»^{۱۵۳} چون تقدس و ابدیت «تمام احکام قرآنی و شرعی» و سایر ابداعات مشابهی که اساس شریعت اسلامی و حکومت دینی را می‌سازند، با تغییر شرایط، اعتبار و ضرورت خود را از دست می‌دهند و صحت و اجبار دینی خود را گم می‌کنند. به بیان دیگر:

- آن چه «احکام اسلامی و شرعی» خوانده می‌شود، فاقد تقدس یا الزام دینی اند و باید با تغییر شرایط، یا بر اساس رأی و اراده انسان زمینی، تغییر یابند، یا حتی بی اعتبار اعلام شده و دور ریخته شوند. مگر نه؟! در این راستا، حتی می‌توان استدلال کرد که:

- آیات و احکام "غیر دینی" قرآن، در زمانی برای هدایت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه قبیله ای عربستان آن روز و زمان، "نازل" شده بوده و با ناپدید شدن آن شرایط و نیازها، آن احکام و آیات هم از اعتبار اجرائی و تقدس الهی افتاده اند و هیچ مفهومی جز یادمانده ها و مدارک تاریخی- دینی ندارند.

بدین معنی، سیر و ادامه منطق سروش چنین ایجاب می‌کند که:
- هر حکم قرآن تا زمانی که شرایطش ایجاب می‌کرده قابل اجرا بوده، ولی حالا، پس از تغییر آن شرایط، احکام ناظر بر آن شرایط و زمان گذشته هم علت وجودی و قدرت اجرائی خود را از دست داده اند و هم از این رو، امروزه و در هر آینده ای:

- نه «آیات غیر دینی قرآن» مقدس و لازم الاجرا ند،
- نه «حکومت دینی» اعتبار و تقدس دینی دارد، یا الهی و خدائی به حساب می‌آید و،

- نه «شرع معروف به اسلامی» و قواعد و قوانین دنیوی ناشی از دین و کتاب، صحت و الزام دینی دارد.

این همه در ضمن می‌رساند که:

^{۱۵۳} ر. ک. به بحث های مربوطه در جلد سوم این کتاب.

- شریعت‌سازانی و اربابان دینی که هنوز هم به نام دین، خدا و مقدسات دینی حکم می‌رانند و با نام دین و اسلام، حکم و قانون به وجود می‌آورند، فاقد هر تأیید دینی اند و دین‌فروشانى بیش نیستند.

آفرین بر عبدالکریم سروش که با حرف و منطقی ساده در مورد نوشیدن شراب، بر تمام ادعاهای دین‌سالارانه شرکای دینی خود خط بطلان کشیده و با منطق خود مبنی بر «نسبی و ناظر به شرایط بودن احکام دینی و قرآنی»، راه را برای گذر به نظام سکولر، رها شدن مردم مسلمان از سیطره دین‌سالاران و قانونگذاری متکی بر رأی و اراده و مشارکت مردم مسلمان و غیرمسلمان، هموار کرده است.

- بگذار مردم ما هم پس از این همه ستم دیدن، زندگی آزادانه را تجربه کنند، آزادی بیان داشته باشند، از حق و حقوق بشری استفاده کنند و بدون ترس از انتقام و مجازات متشرعین، حرف بزنند، ببندیشند، نقد کنند، بنویسند ... و،

- بگذار مردم ما هم از احکام صدها سال پیش جوامع برده‌داری و فئودالی معروف به اسلامی برهند و از این راه، به رشد اجتماعی لایق انسان امروزی نایل آیند. بگذار مردم ما هم بدون ترس از چماق تکفیر، لایق آزادی و دموکراسی شناخته شوند و بی توجه به احکام و محتوی «امور غیردینی» «کتاب دینی» خود، احکام و قوانین «زندگی دنیوی» خود را خود تصویب کنند و حق و مسئولیت‌گزینش آنچه را در زمان و مکان خود درست، یا رد آن چه را نادرست تشخیص می‌دهند، به دست آورند. بگذار مردم مسلمان و غیرمسلمان ما هم، پس از قرن‌ها سرکوب و سانسور دینی، از جام آزادی تمدن جهانی بنوشند!

اما،

- آیا متکلمی همانند سروش که کارش توجیه، تفسیر و قبولاندن احکام شرعی و دینی به مردم است، قادر به صدور چنین فتوای آزادی‌بخشی است؟ و،

- آیا فروش و شرکاء می توانند چنین آزادانه و رها از تعصبات و دگم ها فکر بکنند و فتوا دهند که «احکام دنیوی قرآن» ناظر بر زمان، مکان، «شان و مورد نزول» اند و هم از این رو، در زمان ما فاقد اعتبار اجرائی اند؟

می دانیم که نه!

نه فروش و نه بازرگان، یا شریعتی و دیگر شریعت سازان و متشرعان، چنین منطقی را نمی پذیرند یا نمی توانند بپذیرند، و نه اربابان و انحصارگران دینی به آنان اجازه می دهند که با چنین فتوای ضد شرعی، ابزار حکومت دینی را از دست شان در آورند. فروش می داند که هدف وی و دیگر "اهل کلام" فقط توجیه احکام، منطقی نشان دادن شریعت و نهایتاً قالب کردن حکومت و سرکوبی دینی و اسلامی به مردم است و نه رها کردن آنان از احکام شرعی قرون وسطائی و مرتجعان دینی. این است که ادعاهائی از این دست که "چرا خمر و میسر یعنی شراب نوشی و قماربازی در قرآن تحریم شده؛ دقیقاً بدین دلیل که میان مردم آشوب و نزاع در می افکند" یا "چون اکثریت بدند، شراب را بر همه حرام کرده اند، ولی در بهشت چون همه خوبند، دیگر باده خوری اشکالی ندارد"، چیزی نیستند جز توجیهات تبلیغاتی متکلمی «ظاهراً» مدرن و امروزی که خود را موظف می داند که به سؤالاتی که سنت گرایان حوزه های علمیه قم و نجف جوابی ندارند، پاسخی به ظاهر علمی ولی با همان محتوی کهنه و دگماتیک بیابد و ارائه دهد.

قبلاً در مورد شریعتی هم تجربه شده^{۱۵۴} که این متشرعین «درس خوانده و ظاهراً امروزی» حتی در بهترین شرایط، جز همان بنیادگرایان فاناتیک حوزه های علمیه اسلامی نیستند؛ با این تفاوت که اینان زبانی دیگر دارند و مفاهیم کهنه را در الفاضی ظاهراً نو فرموله می کنند.

^{۱۵۴} ر.ک. به کتاب های نویسنده تحت عنوان «زن در گرداب شریعت» و «زن و اسلام شریعتی».

فصل ۲

دستکاری و تحریف حمایتی آیه ها

امانت داران "کلام الله"

مترجمان و مفسران معروف قرآن، طبق روش معمول، در بین متون ترجمه خود پارانتز هائی باز می کنند و مطالب توضیحی خود را در داخل آن پارانتزها می نویسند. این روش به این معنی است که مطالب بیرون پارانتزها، ترجمه کلمه به کلمه و مستقیم آیات قرآن است و هر جا مترجم برای توضیح متن اصلی احتیاج به توضیح بیشتری داشته، برای حفظ امانت متنی که منتسب به خداست، آن توضیح اضافی را در داخل پارانتز آورده است. بر اساس این روش، باور و انتظار عمومی بر آن است که:

۱- اولاً متون خارج پارانتزها فقط باید ترجمه کلمه به کلمه آیات قرآن باشند و،

۲- ثانیاً توضیحات داخل پارانتزها فقط باید:

- متن اصلی را توضیح دهند،
 - هیچ موضوع دیگری غیر از آن چه به صراحت در متن اصلی آمده است را در بر نگیرند و،
 - هیچ جای معنی و منظور متن اصلی را هم تغییر ندهند.
- اعتماد به این روش، همچنین این اطمینان را در خوانندگان متون ترجمه ای قرآن به وجود می آورد که هیچ معنی و مفهومی اضافه بر متن اصلی، در متون ترجمه ای وارد نشده است.

این اطمینان همچنین با این پیشداوری تقویت می شود که حتما کسی که کار مترجمی قرآن را به عهده می گیرد، هم فردی متعهد به حرفه مترجمی و هم مؤمن به الهی بودن قرآن است و کسی با این خصوصیات و اعتقادات، هرگز و هرگز؛ یعنی حتی دستش را هم ببرند، دست به تغییر معنی و مفهوم متن قرآن نمی زند و به هیچ بهائی به "وحی و امانت خدا" خیانت نمی کند.

در ضمن، متشرعین اسلامی قرن هاست در این مورد تبلیغ می کنند^{۱۵۵} که طبق آیات قرآن:

- "خداوند حافظ کلام خود" است و کسی نمی تواند "کلام الله" را تحریف کند و در آن خللی وارد آورد.

به بیان تفسیر نمونه، "خداوند نسبت به حفظ قرآن از هرگونه تحریف تضمین داده است"^{۱۵۶}، چرا که آیات مربوطه در قرآن در این مورد صراحت دارند که: **"کلام خدای تو از روی راستی و عدالت به حد کمال رسید و هیچ کس تبدیل و تغییر آن کلمات نتواند کرد و او شنوای داناست"**^{۱۵۷} (سوره انعام، آیه ۱۱۵)، **"بی گمان کسانی که قرآن را انکار می کنند، و آن کتابی است گرامی، که در اکنون و آینده اش باطل در آن راه نمی یابد، فروفرستاده ای از سوی فرزانه ستوده است"**^{۱۵۸} (سوره فصلت، آیه ۴۲-۴۱) و **"همانا ما قرآن را نازل کردیم و ما نگهبان آنیم"**^{۱۵۹} (سوره الحجر، آیه ۹).

این تفسیرها و تأکیدها، این باور، یا شبهه عمومی را هر چه بیشتر تقویت می کنند که گویا:

۱- اولاً مفسران و شریعت سازان، به تحریف قرآن بر نمی خیزند و،

^{۱۵۵} لزوما بعد از پس گرفتن اعتراضات اولیه شان به قرآنی که در زمان عثمان جمع آوری و به لهجه قریشی بازنویسی شده بود (ر. ک. به بحث های مربوطه در جلد دوم این کتاب).

^{۱۵۶} ر. ک. به تفسیر نمونه، فهرست موضوعی، ص ۲۸۳ و جلد ۱۱، ص ۱۷.

^{۱۵۷} قرآن، ترجمه حسین محی الدین الهی قمشه و قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۱۵۸} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۱۵۹} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

۲- ثانیاً اگر هم به چنین کاری برخیزند، طبق آیات مربوطه، با ممانعت خداوندی که نگهبانی آن را تضمین کرده، رو به رو شده و از ارتکاب به چنین کاری باز داشته می شوند.

متشرعین و شریعت سازان اسلامی مدعی این اندیشه، نمی توانند توضیح دهند که اگر مقصود از نگهبانی قرآن، جلوگیری از عدم تحریف «معنی و مفهوم» قرآن است، پس این همه مذهب و فرقه دینی و اسلامی مختلف چگونه به کتاب یکسانی استناد می کنند و هر کدام نیز از آیات آن، معانی متفاوت و خاص خواست خود را می سازند و با این معانی ابداعی و استخراجی، علت وجودی و مشروعیت خود را توضیح می دهند.

- آیا استخراج این همه معانی مختلف از یک متن قرآن به معنی دست بردن های گوناگون در معنی و مفهوم قرآن و تحریف معانی آن نیست؟

اعتقاد به صحت عمل مترجمین و مفسرین قرآن، به خصوص از آن نظر در جامعه ما تقویت شده و جنبه عام و عمومی پیدا کرده که بسیاری قادر به خواندن و نوشتن زبان عربی نیستند. حتی با دانستن این زبان، از آن نظر که اغلب مسلمانان به سبب های دینی و تاریخی، مردمی حقیقت جو و محقق نیستند، نمی توانند، نمی خواهند یا از ترس تابوها و انحصارگران دینی جرأت نمی کنند تا برای «قرائت مستقیم و بدون واسطه کتاب دینی» خود همت بگذارند و به تحریفات معانی یی که از سوی فرقه های مختلف اسلامی عرضه می شوند، پی ببرند.

با این وجود، گاهی جملات آیه ها به قدری خلاصه و ساده اند که ایرانیان و سایر مسلمانان غیر عرب نیز با اطلاع نسبی از کلمات عربی موجود در زبان هاشان متوجه می شوند که کارها به این سادگی و به درستی پیشداوری های شان پیش نرفته و نمی روند. نگاهی، ولو نه چندان عمیق به متون قرآن و مقایسه آن با متون ترجمه ها و تفسیر های موجود، نشان می دهند که نه تنها این پیشداوری ها در

مورد دست نخوردگی متون ترجمه ای قرآن صحت ندارند، بلکه اساساً از وظائف مترجمین قرآن آن است که:

- به تبعیت از این یا آن مفسر و متکلم، در مفهوم آیات منسوب به خدا دست ببرند و آن‌ها را به «نفع اسلام و اسلامیان روز» تغییر دهند. حال:

-- یکی مفهوم آیه را تغییر می‌دهد،

-- دیگری به نظر خود غلط‌های علمی را اصلاح می‌کند و،

-- یکی دیگر با «تغییرات کوچک» در این جا و آن جای قرآن، برای خدای خود هوادار و نمازخوان و برای اربابان دینی و اسلامی نیز حکومت، شوکت و ثروت جمع می‌کند.

ظاهراً اینان، از این که توانسته‌اند در «معنی و مفهوم» قرآن دست ببرند و آن را با منافع اسلام حکومت‌گر! تطبیق دهند، افتخار هم می‌کنند. حتی چنین می‌نمایند که گویا انتظار آن را هم دارند که "خداوند بخشنده و مهربانی" که مورد سانسورشان قرار گرفته، عوض این «خدمات حمایت‌گرانه» و «تحریف‌های خیرخواهانه!» را در این یا آن دنیا بدهد و از شرمندگی‌شان در آید.

بهاالدین خرمشاهی و حسین محی‌الدین الهی قمشهء، مترجمان معروف قرآن نیز، فقط مترجمان حرفه‌ای و بی‌طرف قرآن نیستند.

آنان نیز تفسیرات و توضیحات اضافه بر متن اصلی را در داخل پارانتز می‌نویسند و آنان نیز به این وسیله، این اطمینان را به خوانندگان قرآن ترجمه شده القاء می‌کنند که گویا:

- هر چه در متن اصلی قرآن وجود دارد، ترجمه کلمه به کلمه آیات قرآن است و هر چه اضافه بر آن است، با پارانتز مشخص شده است. همچنین،

- آن چه در داخل پارانتز آمده، مربوط و منطبق با معنی آیه مربوطه است و فکر و باور دیگری را به خواندگانش القاء نمی‌کند.

با این وجود، آنان نیز از این اعتماد عمومی به امانت داری شان سوء استفاده می کنند و،

- هم در متن قرآن ترجمه شده دست می برند و کلماتی را به فارسی بر می گردانند که در متن اصلی قرآن، یا آنچه "وحی الهی و کلام الله" خوانده می شود، وجود ندارند و،

- هم در داخل پارانتز ها مطالبی می نویسند که با محتوی متن اصلی آیات منسوب به خدا نمی خوانند و معنی و مفهوم آیات را تغییر می دهند.

دعای پایانی این هر دو مترجم نیز نشان می دهند که اینان نیز این دخالت بشری در کلام خدا و اصلاح، سانسور و تحریف معانی آیات قرآن را خدمتی برای خدا و اسلام می پندارند. اینان نیز این را نیز جزو وظیفه مترجمی اسلام خواهانه خود می دانند که با دخالت خود در آیات قرآن، معنی و مفهومی بیافرینند که از معنی و مفهوم ظاهری و لزوماً مورد نظر خدا، «بهتر یا بیشتر» به سود اسلام حکومت گر تمام شود.

در ذیل نمونه هائی تصادفی و لزوماً نه مهم از این صدها و هزارها دستکاری و تحریف در ترجمه قرآن را نقل می کند.

۱- صف به صف «خدا» و فرشتگان "بنده"

ترجمه آیات آغازین سوره الصافات یکی از این نمونه هاست. متون اصلی این آیات هم ساده اند و هم از کلماتی تشکیل شده اند که در زبان فارسی نیز دارای همان مفهوم رایج در زبان عربی اند. در نتیجه، فارسی زبان ها برای قضاوت در مورد وجود کلمات ترجمه شده در این آیه ها، احتیاجی به دانستن زبان عربی ندارند. اصل متن آیات مورد نظر سوره الصافات چنین است: "والصفت صفا (آیه ۱)؛ فالزجرات زجرا (آیه ۲)؛ فالتلت زکرا (آیه ۳)؛ ان الهکم لواحد" (آیه ۴).

ترجمه بهالدین خرمشاهی چنین است:

'سوگند به فرشتگان صف در صف' (آیه ۱) و با بازدارندگان (از معاصی) (آیه ۲) و به خوانندگان ذکر (قرآن و کتاب های آسمانی) (آیه ۳) که خدای شما یگانه است" (آیه ۴)^{۱۶۰}.

مقایسه متن عربی 'والصفت صفا' و متن فارسی "سوگند به فرشتگان صف در صف" آیه اول نشان می دهد که کلمه «فرشتگان» که در متن ترجمه آمده، هیچ معادلی در متن عربی قرآن ندارد. به بیان دیگر، در متن عربی آیه، هیچ کلمه ای مترادف کلمه «فرشتگان» یا هیچ اشاره ای که یک چنین فهم و درکی را سبب شود، وجود ندارد. ترجمه درست و کلمه به کلمه این عبارت: 'سوگند به صف در صف' است. ترجمه «تفسیر نمونه» نیز مشابه این معنی، یعنی: 'سوگند به آن ها که صف کشیده اند'^{۱۶۱} را مطرح می کند.

حال، این «صف در صف» که خدا با آن سوگند می خورد، چه معنی و مفهوم دارد و اصولاً دارای معنی هست یا نیست، بحث دیگری است. ظاهراً این آیه هیچ معنایی ندارد و از این نظر می تواند جزو آیات متشابه یا متشابهات^{۱۶۲} به حساب آیند. به همین خاطر هم، مترجم قرآن، بهالدین خرمشاهی، خود را موظف دیده تا کلام و وحی ظاهراً «فاقد معنی» خدا را با اضافه کردن کلمه «فرشتگان»، یک کمی! تغییر دهد و با این اصلاح کوچک! به آیه اول این سوره، معنی و مفهومی ببخشد. - آیا این کار به معنی اعتراف به نقص آیه و ناتوانی یا فراموش کاری خالق آیه نیست؟ و،

- آیا اصولاً کسی که کلام خدای خالق جهان را محتاج تکمیل و اصلاح می داند، می تواند ادعا بکند که به قادر و توانا بودن خدای خالق این آیه و کتاب ایمان دارد؟

^{۱۶۰} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۱۶۱} قرآن، ترجمه تفسیر نمونه.

^{۱۶۲} یعنی آیه ای که دارای هیچ معنی نیست یا معانی مختلف و مخالف دارد. ر.ک. به توضیح مربوطه در فصل «دشواری های شناخت دینی بدون واسطه» در این کتاب.

دخالت مترجم قرآن در معنی و مفهوم این سوره از قرآن اما، در همین جا و در همین حد خلاصه نمی شود. ترجمه ظاهر را « کلمه به کلمه» آیات دوم و سوم سوره الصافات از متن عربی به فارسی نیز، به شرح زیر از اصلاح و سانسور این مترجم و مفسر قرآن تاثیر پذیرفته و معانی یافته اند که در کتابی که "وحی و کلام خدا" نامیده می شود، هیچ معادلی ندارند:

"فَالزُّجَرَاتُ زَجِرًا" به معنی "به بازدارندگان" و "فَالْتَلِيتُ ذِكْرًا" به معنی "به ذکر کنندگان" است. ترجمه توضیحی این آیات در تفسیرها نیز مشابه این معانی و چنین است: "همان ها که قویا نهی می کنند" و "و آن ها که پی در پی ذکر را تلاوت می کنند"^{۱۶۳}.

ترجمه خسرمشاهی اما توضیح بیشتری از معنی و مفهوم متن اصلی دارد: وی آیه دوم را: "و با بازدارندگان (از معاصی)" (سوره الصافات، آیه ۲) "و آیه سوم را: "به خوانندگان ذکر (قرآن و کتاب های آسمانی)" (سوره صافات، آیه ۳) ترجمه کرده است.

مقایسه توضیحات ترجمه خسرمشاهی با ترجمه های توضیحی سایر شریعت سازان، مثلاً توضیحات «تفسیر نمونه» روشن می سازد که: - خسرمشاهی در این جا نیز، این بار با افزودن عبارات توضیحی در داخل پارانتزها، در معنی و مفهوم آیات دست برده و به این آیه ها، معانی و مفاهیمی بخشیده که در متون اصلی وجود ندارد. هیچ کدام از عبارات "از معاصی" در داخل پارانتز جلو آیه دوم و "قرآن و کتاب های آسمانی" در داخل پارانتز جلو آیه سوم، توضیح صحیح متن آیه ها نیستند و هیچ کدام نیز مفهوم مشابهی در متن اصلی ندارند. این دخالت اضافی در ترجمه، به آیه دوم معنایی داده که در متن اصلی قرآن وجود ندارد و همچنین معنی و مفهوم «احتمالی یا ناقص» آیه سوم را هم «قطعی» جلوه می دهد.

این همه، چه را نشان می دهد جز آن که خسرمشاهی مترجم معروف قرآن به زبان فارسی به وظیفه مترجمی خود وفا نکرده و در معنی

^{۱۶۳} ر.ک. به تفسیر نمونه.

متنی که به ادعای خود وی، "کلام و وحی" خداست، دست برده است. با این وجود، وی نیز مانند سایر متکلمین، مترجمین و مفسرین قرآن، حتماً خوشحال است که فرصتی یافته تا به حمایت از قرآن و خدا برخیزد و به «تکمیل» متون دینی بی دست بزند که لابد از نظر وی «ناقص، ناکفا و محتاج اصلاحند».

آیا چنین فکری می تواند از ایمان به خدای دانا و توانا ناشی شود؟

خرمشاهی خود بهتر می داند که اصلاح متنی که وی خود آن را "نازل شده از سوی خداوند خالق جهان" می داند،

۱- می تواند به معنی آن باشد که نویسندگان در مورد توانائی و دانائی خدای خالق این آیات شک دارد. چنین فکر و ارزیابی ای در عین حال به معنی رد آیاتی است که مدعی اند: **(«الله ما يشاء، ان الله على كل شئ القدير»)** "... خداوند هر چه بخواهد می آفریند، بیگمان خداوند بر هر کاری تواناست" ^{۱۶۴} (سوره نور، آیه ۴۵) و **«لگو این کتاب را آن خدائی فرستاده که به علم ازلی از اسرار آسمان ها و زمین آگاهست»** ^{۱۶۵} (سوره فرقان، آیه ۶).

۲- می تواند به معنی رد ادعای قرآن در مورد ساده، روشن و همه فهم بودن آیات قرآن باشد و از این نظر نیز در تضاد با دسته ای از آیات قرار گیرد که قرآن را «مبین» ^{۱۶۶}؛ یعنی «ساده، روشن، قابل فهم و بی نیاز از تفسیر و توضیح» معرفی می کنند: **«... آری نور و کتابی مبین (روشنگر) بیه سوی شما آمده است: «این ها آیات کتابی روشنگر (مبین) است. ما آن را به صورت قرآنی عربی نازل کردیم؛ باشد که اندیشه کنید»** ^{۱۶۷} (سوره یوسف، آیه ۱)، **«... این جز اندرز و «قرآن مبین» نیست»** ^{۱۶۸} (سوره یاسین، آیه ۶۹)، **«در حقیقت قرآن**

^{۱۶۴} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۱۶۵} قرآن، ترجمه حسین محی الدین الهی قمشهء.

^{۱۶۶} ر. ک. به توضیحات مربوطه در فصل «نزول و آثار نزول قرآن از سوی خدا» در جلد دوم این کتاب.

^{۱۶۷} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۱۶۸} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

را برای تذکر بس آسان آوردیم پس آیا متذکر شونده ای هست؟^{۱۶۹} (سوره قمر، آیه ۱۷ و آیات مکرر ۲۲، ۳۲، ۴۰ و دیگر)، "الر (الف. لام. راء) کتابی است از سوی فرزانه ای آگاه که آیات آن استوار، روشن و شیوا بیان شده است"^{۱۷۰} (سوره هود، آیات ۲-۱) و آیات فراوان دیگر^{۱۷۱}.

۳- یا می تواند به معنی رد صحت و کفایت قرانی باشد که: "اگر انس و جن هم گرد آیند... نمی توانند نظیر آن را بیاورند" (سوره اسراء، آیه ۸۸)^{۱۷۲}.

خرمشاهی، همانند حسین محی الدین الهی قمشه و دیگران، با این نوع تحریفات و دخالت ها نشان می دهد که بر خلاف این همه آیه در مورد محافظت قرآن از سوی خدا، شریعت سازان اسلامی به راحتی می توانند آیه الهی را اصلاح و تکمیل کرده، در آیه الهی دست برده و هر معنی یی را که لازم و صلاح باشد، بر زبان خدا جاری کنند.

می بینیم که طبق معمول همه شریعت سازان، «اصلاح حمایتی» خرمشاهی نیز نه فقط کمکی به دین و خدا نمی کند، بلکه باعث بروز سوالاتی می شود که با اساس دین و صحت قرآن برخورد می کنند و آن ها را زیر سؤال می برند. با این وجود:

- نه این نمونه در قرآن ترجمه شده وی تنها و مهم ترین مورد و اتفاق است و،

- نه وی از نظر دست بردن در متن قرآن و اصلاح، تحریف و تغییر معنی و مفهوم آیات "نازل" شده، یا وحی شده از سوی خدا، تنها، یا موردی استثنائی است.

^{۱۶۹} سید محمود طالقانی، پرتوی از قرآن، ج ۱ و ۲، پیشین، ص ۱۵.

^{۱۷۰} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۱۷۱} ر. ک. به بحث مربوطه در فصل «نزول و آثار نزول قرآن از سوی خدا» در جلد دوم این کتاب.

^{۱۷۲} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

۲- "وحي الهی" «طوائف بشر» را کم داشت

حسین محی الدین الهی قمشه ای، مترجم و مفسر دیگر قرآن در ایران نیز به همان راهی می رود که سایر مفسران و متکلمان می روند. او نیز قرآن را به نوعی ترجمه می کند که به سود اسلام حکومت گر، شرع و مقامات اسلامی است و او نیز در زمان ارتکاب به این کار، هیچ تردید و تعهدی نسبت به صحت دینی نشان نمی دهد. برای نمونه به ترجمه الهی قمشه ای از آیه ۱۷ سوره هود نظر می افکنیم و آن را با ترجمه جمعی از هم مسلکانش از همین آیه مقایسه می کنیم. در قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی این آیه چنین آمده است:

- "آیا کسی که حجت آشکاری از پروردگارش دارد (پیامبر) و شاهی از خویشان (ابوبکر الصدیق)^{۱۷۳} او پیرو آن است (مانند کسی است که پیرو و شاهی ندارد؟) و پیش از او هم کتاب موسی راهنما و مایه رحمت بود، اینان به آن ایمان دارند و هر کس از گروه های مشرکین که به آن کفر و انکار ورزد، آتش دوزخ وعده گاه اوست ...^{۱۷۴}" (سوره هود، آیه ۱۷).

جمله مشخص شده فوق به شرح: "و هر کس از گروه های مشرکین که به آن کفر و انکار ورزد..."، ترجمه خرمشاهی از متن قرآنی "و من یکفر به من الاحزاب فالنار موعده..." است. دیگر مفسرین و مترجمین نیز این جمله را در همین معنی یا مشابه آن ترجمه و تفسیر کرده اند. از آن جمله اند:

تفسیر احسن الحدیث: "هر کس از احزاب به آن کفر ورزد..."^{۱۷۵}.
تفسیر المیزان: "و هر کس از گروه های مختلف به او کافر شود، ..."^{۱۷۶}.

^{۱۷۳} قرآن، ترجمه ابوبکر عتیق نیشابوری، تفسیر سورآبادی.

^{۱۷۴} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۱۷۵} قرآن، ترجمه علی اکبر قرشی، تفسیر احسن الحدیث.

^{۱۷۶} قرآن، ترجمه سید محمد حسین طباطبائی، تفسیر المیزان.

تفسیر سورآبادی: **"او هر که به او نگرود به خدا و به رسول و به قرآن از همه کافران از هر گروه که باشند..."**^{۱۷۷}.
 از آن میان فقط حسین محی الدین الهی قمشهء به آن جنبهء عمومی و جهانی داده و در قرآن ترجمه ای خود، جمله را به صورتی برگردانده است که از نظر معنی با بقیهء ترجمه ها فرق می کند: **"او هر کسی از طوایف بشر (!) به او کافر شود وعده گاهش البته آتش دوزخ است"**^{۱۷۸}.

"شأن نزول" این آیه بنا به بیان تفسیر سورآبادی چنین بوده که گویا: "کافران مکه گفتند: "یا محمد، گواه داری بر آن که تو رسول خدایی؟". پیامبر علیه السلام دست بر دوش ابوبکر نهاد و گفت "این شاهد من است"^{۱۷۹}. ترجمه ها و تفاسیر دیگر در مورد این که این آیه در رابطه با ابوبکر "نازل" شده یا نه، نظرهای مختلفی ابراز می دارند، ولی آن ها نیز همه می پذیرند که این آیه در رابطه و برخورد با گروهی از کافران مکه "نازل" شده و در نتیجه، همان گونه که از متن آیه هم بر می آید، به گروه های (احزاب) کفار مکه در زمان رسول پاسخ می دهد. این است که تا جایی که به مخاطب آیه مربوط می شود، همه این ترجمه ها، به جز ترجمهء حسین محی الدین الهی قمشهء، مشخصا به کفار مکه اشاره می کنند. در این میان فقط الهی قمشهء است که کلمه احزاب را نه «احزاب کفار قریش در زمان و مکان معین ۱۴۰۰ سال پیش از این عربستان»، بلکه "طوایف بشر"، آن هم در معنی گروه های اجتماعی زمان های بعدی و از آن جمله گروه های اجتماعی امروزه، معنی کرده است.

وی البته با اضافه کردن عبارت "طوایف بشر" کار زیادی نکرده، جز آن که "حرف خدا" را که خطاب به «مردمی معین» در «زمان و

^{۱۷۷} قرآن، ترجمه ابوبکر عتیق نیشابوری، تفسیر سورآبادی.

^{۱۷۸} قرآن، ترجمه حسین محی الدین الهی قمشهء.

^{۱۷۹} تفسیر سورآبادی، پیشین، ج ۲، ص ۱۰۴۶.

مکان معینی» بود، "تغییر" داده و به آن بعد زمانی و مکانی همگانی و جهانی بخشیده است. فقط همین!

لابد به نظر وی:

- خدا منظورش مورد خطاب قرار دادن «همه طوایف بشر» بوده، ولی قید کلمه "بشر" را فراموش کرده!، یا شاید،

- حسین محی الدین الهی قمشهء خود را بهتر از خدا می داند چگونه باید آیه نوشت و چه محتوائی باید به قرآن داد، یا از نظر وی:

- هر کسی از مفسران، معنی و مفهومی برای قرآن نوشته و حالا هم نوبت اوست که معنی و مفهوم خود را به زبان خدا بیان کند و به نام قرآن و "وحی خدا" به بازار می آورد.

سبب هر چه هست، آن چه در پیش روست به صراحت نشان می دهد که:

- حسین محی الدین الهی قمشهء به کاری دست زده که در بهترین حالتش «اصلاح، سانسور و تحریف مصحلتی آیات قرآن» نامید می شود.

این کاری است که حتی پیامبرش هم به خود اجازه انجامش را نمی داد، یا نمی بایست می داد.

۳- حکمی برای عالم و عالمیان

مورد فوق اما، تنها «اصلاح و تغییر، سانسور و بازنویسی» یا دست بردن حسین محی الدین الهی قمشهء در معنی و مفهوم قرآن نیست. از این اصلاحات، سانسورها و دست بردن ها در کتاب قرآن ترجمه شده وی بارها و بارها به چشم می خورد. ترجمهء حسین محی الدین الهی قمشهء در واقع بیش از آن که «متن ترجمه ای» به مفهوم حرفه ای آن باشد، «تفسیر و تأویل خلاصه شده ای» از قرآن است.

البته تفاوت او با سایر مفسرین و متکلمین در این نیست که مثلاً وی در معنی و مفهوم کلام منسوب به خدا دست می برد، ولی دیگر مفسرین به چنین کاری دست نمی زنند. نه! «دست بردن در معنی قرآن کار همه شریعت سازان است». تفاوت او با بقیه در آن است که وی حتی احتیاجی نمی بیند که کار خود را «تفسیر قرآن» بنامد تا حداقل فرقی بین حرف و نظر شخصی اش با معنی و مفهوم مستقیم "کلام الله" ایجاد شود. او بهتر و راحت تر می بیند که همه تغییرات و تحریفات خود را، مستقیماً به نام خدا و قرآن بیان کند.

ترجمه آیه ۱۲ سوره الاحقاف نمونه ای از این نوع «دست بردن های مستقیم در معنی و مفهوم آیه قرآن» را نشان می دهد:

"و پیش از قرآن کتاب تورات بر موسی که امام و پیشوای مهربان خلق بود نازل گردید و این کتاب قرآن مصدق کتب آسمانی پیشین به زبان فصیح عربی است نازل شده تا «ستمکاران عالم را بترساند» (... لینذر الذین ظلمو...) و نیکوکاران را بشارت دهد"^{۱۸۰} (سوره الاحقاف، آیه ۱۲).

لازم نیست عربی بدانید تا متوجه شوید که در جمله عربی " لینذر الذین ظلمو..." کلمه ای راجع به «عالم و عالمیان» وجود ندارد و حسین محی الدین الهی قمشهء آن را از خودش در آورده و وارد معنی آیه کرده است.

^{۱۸۰} قرآن، ترجمه حسین محی الدین الهی قمشهء.

دیگر مترجمین قرآن، عبارت (... لینذر الذین ظلمو...) را "تا ستم پیشگان (مشرک) را هشدار دهد..."^{۱۸۱} و "تا کسانی را که ستم کردند اذار کند..."^{۱۸۲} ترجمه کرده اند.

می بینیم که تفاوت الهی قمشهء با مترجمین دیگر، زیاد نیست و جز دو کلمهء کوچک «عالم و عالمیان» را در بر نمی گیرد. در واقع الهی قمشهء کاری نکرده جز این که با افزودن این کلمه به کلام منتسب به خداوند خالق جهان، به آسانی و راحتی معنی آیه و "وحی" را تغییر داده و از موضوع مورد مشخصی که "شأن نزول" معینی دارد، آیه و حکمی برای تمام «عالم و عالمیان» ساخته است. فقط همین!

این «مشت نمونه خروار» یکبار دیگر نشان می دهد که دست بردن در معانی قرآن و ساختن مبانی دینی جدید برای «مشروعیت دینی بخشیدن» به «حکومت و شریعت به اصطلاح اسلامی» در امروز، بسیار آسان تر و رایج تر از آن است که در ذهن می گنجد و انتظار می رود. در این صورت، این سؤال مطرح می شود که:

- با وجود این همه «اصلاحاتی» که در طول تاریخ دراز اسلام رسمی و حکومت گر انجام شده و گاهی منظور و مفهوم آیات را به تمامی تغییر داده اند، به کدام ترجمهء ظاهرا با امانت قرآن می توان اعتماد کرد؟

و سؤال پیش می آید که:

- چرا از این همه اربابان دینی که به نام آیت و حجت خدا، سنگ خدا و قرآن را به سینه می زنند، در برابر این همه تحریفات قرآن حرفی نمی زنند و تکمیل، تحریف، سانسور و اصلاح «حمایتی» این و آن هم مسلک شان را با رضایت خاطر نظاره می کنند؟

این حاتم بخشی ها و سکوت موافقت آمیز کجا و بخشش جایی در بهشت، یا تهدید به سوزاندن هست و نیست مردم برای فقط پس و پیش کردن تلفظ کلمه ای از قرآن کجا؟ و چقدر عمر و انرژی که برای تلفظ

^{۱۸۱} قرآن، ترجمهء بهالدین خرمشاهی.

^{۱۸۲} قرآن، ترجمهء تفسیر المیزان.

عربی حرف ضات کلمه «والضالین» سوره حمد صرف می شود، تا خداوند خالق جهان، که انگار جز به زبان عربی آشنا نیست، دعا و نماز بنده غیر عربش را با تلفظ صحیح عربی بشنود و از محتوای آن ها سر در آورد.

- چرا چنین است، این یک بام و دو هوائی از کجا می آید و این سنت پذیرش و توافق پنهانی از کجا ریشه می گیرد؟

ظاهراً در مقابل این گونه سؤالات، تنها پاسخ ممکن آن است که:

- اگر دست بردن در قرآن برای توجیه آیات دینی و دنیوی و قابل قبول نشان دادن احکام، حکومت و شرع اسلامی است، جایز است، تأیید می شود و انواع پاداش های دنیوی را در پی می آورد و بر عکس، اگر از این کار سودی عاید شریعت سازان و اربابان دینی اسلام حکومت گر نشود، و بدتر از آن، اگر چنین کاری علیه حکومت دینی و دنیوی و دکانداری شریعت خواهان نوع به نوع دینی و فرقه ای به کار رود، تغییر معنی و مفهوم آیه و آیه ها که نه، تلفظ نه چندان صحیح حرف و کلمه ای از آیات قرآن، حرام و کفر به حساب می آید، محکوم می شود، کیفر این جهانی و تهدید آن جهانی در پی می آورد و با اوایلای متشرعان و ملایان رو به رو می شود.

این تحریفات و دست بردن ها در قرآن البته کار امروز و فردا نیست، بل سابقه ای ۱۴۰۰ ساله دارد^{۱۸۳}. این همان تردستی یی است که در فقه و سنت اسلامی به «تفسیر» و «علم کلام» معروف است و بسیاری از این شریعت سازان با تبعیت از این «شیوه های جا افتاده»، به خود حق می دهند که آیات قرآن را به دلخواه خود تغییر دهند و با گذاشتن حرف به دهان خدای خالق جهان، وقت و بی وقت، آیات نوع به نوع جدیدی تقریر کرده و به بازار آورند؛ و با این کار به پاداش های سیاسی و اقتصادی برسند.

طبیعی است که یک چنین خدمات حمایتی برای حاکمان دینی، که هم از «نعمت» غارت ثروت مردم و توده های محروم مسلمان

^{۱۸۳} ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان «تحریف معنی و مفهوم قرآن با احادیث جعلی» در جلد سوم این کتاب.

برخوردارند و هم مدعی کلید داری بهشت برین خدایند، بدون اجر و پاداش نمی ماند.

دست بردن های مترجمان و خاصان در معنی و مفهوم قرآن، و از آن میان تحریفات حسین محی الدین الهی قمشهء، و همچنین پذیرش این تحریفات از سوی اربابان دینی حاکم بر مقدرات مردم مسلمان را، باید در زمینه مورد ارزیابی و بحث قرار داد.

۴- رفع و رجوع تعارضات قرآن

آیه ۵۲ سورة القصص چنین است:
"الَّذِينَ اتَيْنَاهُم الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ مُؤْمِنِينَ".^{۱۸۴} نگاهی دقیق به این جمله قرآن حتی به فارسی زبانان هم معنی تقریبی آن را روشن می کند: "کسانی که قبلاً کتاب آسمانی به آن ها داده ایم به آن (قرآن) ایمان می آورند"^{۱۸۴}، یا "کسانی که پیش از آن به ایشان کتاب آسمانی داده بودیم، به آن ایمان می آورند"^{۱۸۵}، یا "کسانی که قبل از قرآن کتاب به آنان دادیم به قرآن ایمان می آورند"^{۱۸۶}.
ترجمه حسین محی الدین الهی قمشه از این متن قرآنی اما معنی و مفهوم دیگری دارد و عباراتی را در بر می گیرد که در متن اصلی معادلی ندارند: "آنان که ما به آن ها پیش از این کتاب (آسمانی تورات و انجیل) فرستادیم (یعنی موسی و عیسی و پیروان حقیقی آن ها) به این کتاب آسمانی قرآن البته آنان ایمان می آورند"^{۱۸۷} (سورة القصص، آیه ۵۲).

می بینیم موضوعی که وی در داخل پارانتز اول نوشته، توضیحی بر متن اصلی است و طبق پیشداوری مورد بحث در صفحات پیشین، باید با معنی متن اصلی ترجمه شده قبل از خود خوانائی داشته باشد، که دارد. اما توضیح داخل پارانتز دوم، هیچ سابقه ای در این یا آیات قبل از خود ندارد و حرفی دیگری است که وی به زبان و نام خدا بیان کرده است.

این دست بردن آشکار در معنی و مفهوم قرآن، خواننده قرآن ترجمه شده وی را در برابر این سؤال قرار می دهد که:

- چرا مترجم قرآن الهی قمشه چنین آشکار و بی محابا برای تغییر معنی و مفهوم آیه ای از قرآن می کوشد؟ و مگر چه موضوع و مسأله مهمی باعث این شده که چنین چهره شریعت خواه اسلامی، خطر

^{۱۸۴} تفسیر نمونه، جلد ۱۶، ص ۱۰۶.

^{۱۸۵} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۱۸۶} تفسیر المیزان، جلد ۱۵، ص ۶۶.

^{۱۸۷} قرآن، حسین محی الدین الهی قمشه.

مجازات الهی و گلائیة احتمالی هم مسلک های دیندارش را به جان بخرد و با اضافه کردن عبارت "یعنی موسی و عیسی و پیروان حقیقی آن ها" به متن قرآن، برای اصلاح و تغییر کلامی که نام خدا را بر خود دارد بکوشد؟

- مگر از نظر وی متن موجود آیه قرآن چه ایرادی دارد و چه مسأله ای ایجاد می کند که وی برای رفع و رجوعش به کاری چنین مهم، یعنی سانسور "وحی و آیه خدا"، تن در داده و نتایج آن را نیز به جان می خرد؟ و،

- چرا او و مفسران و متکلمانی که این فکر را به او القاء کرده و متشرعینی که به یاری اش شتافته اند، فکر می کنند و می توانند فکر کرده اند که با وجود این سانسور و تحریف آشکار معنی و مفهوم آیه قرآن، نه فقط از سوی خداوند خالق این آیات، بخشیده خواهند شد، بلکه حتی به دریافت پاداشی در خور نیز نایل خواهند آمد؟

ظاهرا داستان از این قرار است که این آیه پیش بینی می کند که اهل کتاب، یعنی یهودی ها و مسیحی ها به این دلیل که کتاب دینی مشابهی دارند، الهی بودن قرآن را خواهند پذیرفت و به دین اسلام گردن خواهند نهاد. بر خلاف این آیه و پیش بینی، دیدیم که یهودیان مورد نظر شبه جزیره عربستان آن روز، قرآن را نپذیرفتند و حتی در این راه به جنگ بود و نبود تن دادند و جان و مال خود را در راه امتناع از ترک دین یهودی و نصاری و پذیرش اسلام، فدا دادند.

در همان حال، ظاهرا الهی قمشهء به خوبی واقف بوده که در قرآن، آیه دیگری وجود دارد که می گوید: **"آیا طمع دارید یهودیان به دین شما بگروند در صورتی که گروهی از آنان کلام خدا را شنیده و به دلخواه خود تحریف می کنند. با آن که در کلام خدا تعقل کرده و معنی آن را دریافته اند"**^{۱۸۸} (سوره بقره، آیه ۷۴). می بینیم که این دو آیه کاملا با همدیگر مغایر و متضادند. اولی دال بر پیش بینی پذیرش قرآن و اسلام

^{۱۸۸} قرآن، ترجمه حسین محی الدین الهی قمشهء.

از سوی یهودیان است و دومی حتی فکر سازش و گرویدن آنان به اسلام و قرآن را زیر سؤال می برد.

تازه، آیه سومی هم وجود دارد، آیه ۲۵۳ سوره البقره، که اختلاف بین این ادیان را امری الهی معرفی می کند و بر آن است که اساساً از ازل این انگیزه خلق شده که اینان به دین اسلام نگروند و حتی با مسلمانان در جنگ و اختلاف به سر برند. در نتیجه، هرگز انتظار آن نمی رفته است که اینان به دین اسلام ایمان بیاورند، یا کتاب قرآن را تأیید کرده و بپذیرند: «اینان پیامبرانی هستند که بعضی را بر بعضی برتری بخشیدیم ... و اگر خدا می خواست کسانی که پس از ایشان آمدند، پس از روشنگری هایی که برایشان آمد، کشمکش و کارزار نمی کردند، ولی اختلاف پیشه کردند؛ و بعضی از ایشان ایمان آوردند و بعضی کفر ورزیدند، و اگر خدا می خواست کشمکش و کارزار نمی کردند، ولی خداوند هر آن چه اراده کند انجام می دهد»^{۱۸۹} (سوره بقره، آیه ۲۵۳).

می بینیم این آیه با هر دو آیه قبلی در تضاد قرار دارد و به جای گرویدن اهل کتاب به اسلام و قرآن، از خواست و اراده خداوند برای «عدم سازگاری و ضرورت وجود اختلاف بین مؤمنین به این ادیان» خبر می دهد.

حال ظاهراً این مترجم «متعهد اسلامی» می خواهد به «وظیفه شرعی» خود عمل کرده و این مسأله و دوگانگی مندرج در کتاب دینی خود را حل و فصل کند. در نتیجه، به ابتکاری که سابقه ای دراز در علم تفسیر دارد رو می آورد و برای رفع و رجوع این تعارضات، «معنی و مفهوم این آیه قرآن» را تغییر می دهد. ظاهراً برای انجام این مهم؛ او مطابق معمول، ولی بر خلاف پیشداوری ساده نگرانه خوانندگان قرآن ترجمه شده اش، اسم پیامبران این ادیان را به متن ترجمه اضافه می کند و برای خالی نبودن عریضه، عبارت من در آوردی خود را در داخل پارانتز داخل متن قرآن جا می دهد. این در

^{۱۸۹} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

حالی است که او کاملاً آگاه است که بحث آیه مربوطه بر سر «یهودیان و مسیحیان» است و نه بر سر «پیامبران یهودیان و مسیحیان». با این تردستی، الهی قمشهء به باور خود نشان می دهد که مقصود آیه ۵۲ سوره القصص، نه خود یهودیان و مسیحیان، بلکه پیامبران این ادیان اند که مثلاً می توان مثل برخی مفسرین اسلامی ادعا کرد که "در روز قیامت به این کتاب ایمان خواهند آورد" و از این طریق:

- پیش بینی قرآن تحقق خواهد یافت.

وی در عین حال، جلو کلمه "پیروان اینان" کلمه "حقیقی" را می افزاید تا نشان دهد که اگر این پیش بینی قرآن درست در نیامده، برای آن است که نظر قرآن بر "پیروان حقیقی" این ادیان بوده و اینان که ایمان نیاورده اند، "پیروان حقیقی" نیستند. در نتیجه، در حرف و پیش بینی قرآن خلاقی نیست!

وای به روزی که "بندگان خدا" خود را موظف بدانند تا اشکالات و اشتباهات کلام کتاب دینی و "وحی" منسوب به خدا را رفع و رجوع کنند.

- آیا چنین کسانی که نسبت به صحت آیات کتاب دینی خود مطمئن نیستند، می توانند مدعی ایمان به خدائی قادر، توانا، عالم و خالق باشند؟

و سؤال این است که اینان، با این همه تحریف و دست بردن های ولو حمایتی در آیات قرآن، سر کدام یک را کلاه می گذارند، سر خود را، یا سر خدا یا مردم را؟

ظاهراً مردم که از این دست بردن ها و تحریفات بی خبر اند و چشم بسته و گوش بسته به دنبال این جماعت شریعت ساز راه افتاده و تحریفات شان را به عنوان "حرف و کلام الله" به جان می خرند، اولین قربانیان این "اصلاحات و دست بردن ها"، و لاجرم بازندگان واقعی این شعبده بازی های دینی اند.

سانسور حمایتی «دین مادر»

۱- کی بود کی بود، من نبودم

بی عدالتی است اگر گناه دست بردن در کلام منسوب به خدا و تحریف قرآن را به گردن مترجم، مفسر یا متکلم معینی بیندازیم. این کار به دیگر شریعت سازانی که در این جا نامی از آنان برده نشده، فرصت خواهد داد که گناه تحریف "کلام الله" را به گردن این و آن بیندازند و با این کار، تحریف و دخالت خود را از انتقاد دور نگه دارند.

وقتی کتاب نویسنده با عنوان «زن و اسلام شریعتی» منتشر شد، کسانی از متشرعین وطنی، در پاسخ به انتقادات نویسنده از ستم شرعی وارده به زنان مسلمان اظهار داشتند که گویا این کتاب و افشاگری هایش فقط شامل شخص علی شریعتی بوده و ربطی به سایرین پیدا نمی کند. اینان البته خود می دانستند که:

- محتوی این کتاب فقط به انتقاد از نظریات زن ستیزانه علی شریعتی محدود نمی شود، بلکه همه احکام و نمایندگان شرع اسلامی، که بر مشروعیت ظلم جنسی و به بردگی کشانیدن زنان مسلمان صحه می گذارند، را مورد خطاب قرار می دهد. تازه نقد این کتاب بیش از آن که از متشرع باشد، از شرع و احکام شرعی ملقب به اسلامی است. حال:

- روزی این احکام را مطهری عنوان می کند،
- روزی دیگر شریعتی نمایندگی اش را به عهده می گیرد و،
- روزی نیز در این یا آن فتوا و رساله بیان می شود.
انتخاب علی شریعتی برای آن بود که نظریات وی در کتاب «فاطمه فاطمه است» از سوی بسیاری، به غلط «متفاوت تر، بهتر و انسانی تر» از نظریات ملایان حوزه های علمی ارزیابی می شد. از این رو، کتاب «زن و اسلام شریعتی» بر آن بود تا با نشان دادن واقعیت نظریات زن ستیزانه این بنیادگرای اسلامی به اصطلاح

«اصلاح طلب و هومانیت»، این فکر را به خوانندگان منتقل کند که:

- حالا که بنیادگرای معروف به «اصلاح طلب و هومانیت» چنین افکار ضد بشری و زن ستیزانه ای دارد، وای به حال بنیادگرایان معروف به محافظه کار و سنتی، که افکارشان با هیچ معیار انسانی نمی خواند^{۱۹۰}، مثال: «تازه خویش این است، وای به حال بدش!»

با این وجود، متشرعین دیگر اسلامی با مراجعه به نام شریعتی در روی جلد کتاب این نویسنده، سعی کردند تا نقش خود در ظلم شرعی وارده بر زنان مسلمان را از دیده ها بپوشانند و علت را نه در «احکام ضد زن قرون وسطائی شرع ملقب به اسلامی»، بلکه در «عقاید فرد معینی از جمع خود» جستجو کنند. از این زاویه باید یادآوری کنم که قید نام کسانی چون حسین محی الدین الهی قمشهء، بهالدین خرمشاهی، محمود طالقانی، عبدالکریم سروش و غیره در این کتاب، در رابطه با دست بردن در این یا آن آیه قرآن، به این معنی نیست که فقط اینان دست در معنی و مفهوم قرآن برده اند، یا فقط این موضوعات مطرح شده مورد تحریف قرار گرفته اند. نه! واقعیت این است که:

- نه این موضوعات و معانی آیات قرآن، تنها موارد تحریف شده اند،
- نه متشرعین و شریعت سازانی که در این کتاب نام برده می شوند، تنها کسانی اند که دست در قرآن برده و تحریف کرده یا می کنند و،
- نه کسی از متشرعین قدیم و جدید، یا زنده و مرده، اعم از متکلم، مفسر، فقیه، قاضی و عالم دینی، از تجاوز به حریم آن چه وحی و کلام الله خوانده می شود، پرهیز کرده و می کند.

در ضمن، باید اضافه کرد که دست بردن در معنی و مفهوم قرآن و تحریف موضوعات و آیاتی که در این جا نقل می شوند، فقط

^{۱۹۰} کتاب نویسنده تحت عنوان «زن در گرداب شریعت» برای جلوگیری از این شبهه سازی نگارش یافته و از طریق مقایسه نظریات شریعتی با مطهری و توجیه یگانگی های این نظریات با منابع اسلام حکومت گر نشان داده که بی توجه به بیان های ظاهرا مختلف، سر و ته کرباس سیستم مردسالارانه و زن ستیزانه اسلامی یکی اند و گناه این همه نیز عمدتا به گردن بنیادگرانی است که این احکام ناظر به زمان های گذشته مدفون در تاریخ را امروزی فرض کرده و برای تحمیل و جانداختنش کوشیده و می کوشند.

مواردی را در بر می گیرند که متناسب با حوصله این کتاب انتخاب شده اند. یادداشت های نویسنده از موارد و موضوعات تحریف شده، گواهی می دهند که تعداد موارد و موضوعات تحریف شده قرآن و دست بردن های غیرمجاز در معنی و مفهوم آیات، از مرز صدها و هزار ها می گذرد و ثبت و ضبط آن ها تحقیقی جداگانه و مستقل لازم دارد.

ذکر این موارد و توضیح آن ها نیز، نه در بخشی از یک کتاب، بلکه در کتابی مستقل نیز به آسانی جا نمی گیرد و قابل عرضه نیست. تفاوت اینانی که در این جا نام برده شده اند با بقیه هم مسلک های شان، بیشتر تصادفی یا به خاطر شهرت دینی شان در بازار دینی روز است. و گرنه، همه این متشرعین از متکلم و فقیه تا مفسر و عالم دینی، از نظر تجاوز به حریم آن چه خود "کلام الله" و "وحی" "نازل" شده از سوی خدا" می نامند، سر و ته یک کرباسند.

۲- اجماع "علما" و سر و ته کرباس سانسور "کلام الله"

- سنت تحریف و گذر زمان

دستکاری در متن قرآن، سنتی قدیمی و جاافتاده است. کافیت که کلمه و جمله ای در قرآن به درد کار دینی- دنیوی شریعت سازان نخورد و کافی است که کسی برای راست و ریس کردن آن کلمه و جمله قرآن، به کشفی عامه پسند نائل شود و راه حل عوام فریبانه ای پیشنهاد کند. از آن پس، همه اینانی که ظاهراً معتقد به خدا و علم و توان وی اند، ابزار تفسیر و تأویل خود را به کار می گیرند و هر کس با زبانی و کلامی، به سانسور آن کلمه و جمله قرآنی به درد نخور دست می زنند و بدون هرگونه تردید دینی یا اخلاقی، کشف جدید عوام فریبانه را به جای معنی و مفهوم متن اصلی قرآن جا می دهند.

در این جریان، البته هر کس سلیقه و ابداع کلامی خود را دارد و هر کس نیز به بهانه ای و راهی به سانسور و جا به جایی این یا آن کلمه و

جمله قرآن دست می زند و حرف و معنی مناسب حال و هوای خود و فرقه خود را جایگزین می کند. مگر نه این که به قول خودشان، "بهشت درهای فراوان دارد و هر کدام از این حضرات از دری وارد آن خواهند شد؟"

هم از این روست که پس از ۱۴۰۰ سال، هنوز هم کار تفسیر و تأویل آیات به پایان نرسیده و هر که می آید «عمارتی نو می سازد»، بدون این که مورد سؤال قرار گیرد که:

- تا کی این بازنویسی معانی آیات قرآن دوام خواهد آورد؟ و بالاخره

- کی و چه موقع، مردم مسلمان، کتاب دینی «نهایی و غیر قابل تغییری» به دست خواهند گرفت؟

در اکثر موارد و موضوعات مربوط به سانسور و تغییر و تحریف معنی کلمات و جملات قرآن، تقریباً همه مترجمین و مفسرین جدید و قدیم شرکت دارند. فقط تفاوت در این است که قسمتی از این تغییرات و تحریفات، مسبوق به سابقه اند و از این ها برخی هنوز هم به همان شکل و توجیهات سابق عرضه می شوند، در حالی که تفسیر و تعبیر برخی دیگر با گذشته فرق کرده و لباس عاریتی متکلمان اسلامی زمان و مکان امروزی را به تن کرده اند.

قسمتی دیگر از این تغییرات و تحریفات اما، جدید اند و اخیراً بر اساس نیازهای جامعه مدرن و پاسخ به مسایل جدید امروزی به وجود آمده اند، یا برای تطبیق با علوم روز، و اختراعات و اکتشافات جدید، به معنی و مفهوم جدید آراسته شده اند. این دسته از تحریفات، با ابزار کلامی امروزی تفسیر و تعبیر می شوند.

- دین "حنیف"^{۱۹۱} در قرآن

^{۱۹۱} برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به «باور دینی اسلام در نقطه تلاقی گرایشات یکتاپرستی عربستان» در جلد دوم این کتاب.

سانسور «کلمه کلیدی»^{۱۹۲} «حنیف و حنفا»^{۱۹۳} نمونه ای از تحریفات مسبوق به سابقه است. در عین حال، مقایسه نمونه های جدید و قدیم ترجمه ها و تفسیرات این موضوع و مورد، نشان می دهد که در طول زمان بر میزان و موارد سانسور و تحریف این کلمه افزوده شده، یا به بیان دیگر، متشرعان جدید از نظر دخالت در معنی و مفهوم قرآن نسبت به قدیمی ها جسورتر شده و به مرزهای جدیدی از تعبیر و تفسیر و تحریف "کلام خدا" نایل آمده اند.

جریان از این قرار است که در زمان ظهور دین اسلام، "در مرکز عربستان و در منطقه وسیعی به نام یمامه، عشیره ای به نام «بنی حنیفه» اقامت داشت. حنیفه از مفهوم حنیف استنتاج می شود و بنا بر اسطوره ای دینی، لقب حضرت ابراهیم بوده که برای یکتاپرستی مبارزه می کرده است. قبل از ظهور اسلام، اکثر اعضای عشیره بنی حنیفه، یا گرایش به یکتاپرستی داشتند یا اصل یکتاپرستی ادیان یهودی و مسیحی را پذیرفته بودند. اینان اما، خواهان دین ساده و ابتدائی تری بودند که به تمایل آنان به زهد، انزوا و جهان گریزی پاسخ مطلوب می داد»^{۱۹۴}.

"در یمامه «خالد ابن سنان» از عشیره ابس، «حنظله ابن صفوان» و «مسيلمه» از عشیره بنی حنیفه برای یکتاپرستی تبلیغ می کردند»^{۱۹۵}. مسيلمه مدعی بود که مخاطب الله (ملقب به رحمان) قرار گرفته تا برای پرستش او تبلیغ کند. او با نوشتن آیاتی که جنبه ابلاغی و اخلاقی داشتند، برای پیامبری خود تبلیغ می کرد»^{۱۹۶}. پس از اعلام ظهور محمد، مسيلمه که قبل از وی مدعی بعثت شده بود، با او تماس گرفت و

^{۱۹۲} Koran Ensiklopedisi, Turan Dursun, cilt 7, s. 264.

^{۱۹۳} فرشید فریدونی، نقدی بر فلسفه و تاریخ دول اسلامی و دلایل شکست مردم سالاری دینی در ایران، استنسیل، ۲۰۰۵، ص ۸. همچنین ر. ک. به بحث «باور دینی و خداشناسی در اسلام» در جلد دوم این کتاب.

^{۱۹۴} ر. ک. از جمله به پطروشفسکی، پیشین، ص ۲۲.

^{۱۹۵} فرشید فریدونی، پیشین.

^{۱۹۶} فرشید فریدونی، پیشین.

پیشنهاد همکاری داد. ولی محمد پیشنهاد او را رد کرد، زیرا فقط خود را منبع واقعی وحی الهی می دانست^{۱۹۷}.

ورقه این نوفل هم از اعضای آئین حنفا بود که برای یکتاپرستی تبلیغ می کرد. او بخشی از انجیل را نیز به عربی ترجمه کرده بود. قبلا او و محمد ساعت ها در رابطه با یکتاپرستی بحث کرده بودند. سه شخص سرشناس دیگر آئین حنفا «زید بن عمرو بن نفیل»، «عبیدالله بن جحش» و «عثمان بن حویرث» نام داشتند^{۱۹۸}. زید بن عمرو برای زهد و عبادت به کوهستان حراء پناه می برد و در همان جا با محمد پیرامون یکتاپرستی گفتگو می کرد^{۱۹۹}.

"محمد، حنفا را می شناخت و ایشان را پیروان «دین پاک و برحق» می شمرد. وی در قرآن، حنفا را به این معنی آورده و در آیه های عدیده، از ایشان در نقطه مقابل بت پرستان یاد کرده است" (قرآن: سوره ۱۰ آیه ۱۰۵، سوره ۲۲ آیه ۳۱، سوره ۳۰ آیه ۳۰، سوره ۹۸ آیه ۵)^{۲۰۰}. او حنفا را پیروان کیش باستانی ابراهیم می شمرد (قرآن: سوره ۲ آیه ۱۳۰ و سوره ۳ آیه ۶۷).

کلمه حنیف و حنفیه ۱۲ بار در قرآن به کار رفته و از آن جمله اند: آیه ۱۰۵ سوره یونس، آیه ۱۲۵ سوره النساء، آیه ۱۳۵ سوره البقره، آیه های ۶۷ و ۹۵ سوره آل عمران، آیه های ۷۹ و ۱۶۱ سوره انعام، آیه های ۱۲۰ و ۱۲۳ سوره النحل، آیه ۳۰ سوره الروم، آیه ۳۱ سوره الحج و آیه ۵ سوره البینه.

از این ها، پنج آیه مستقیما در مورد دین حنیف "نازل" شده اند که از آن جمله اند: آیه ۱۰۵ سوره یونس؛ آیه ۷۹ سوره انعام؛ آیه ۳۰ سوره الروم؛ آیه ۳۱ سوره الحج و آیه ۵ سوره البینه. این آیات بر آنند که:

- "و ان اقم وجهک للدين حنیفا و لا تكونن من المشركين" = "به دین حنیف روی آور و هرگز از مشرکین نباش" (سوره یونس، آیه ۱۰۵) و "اقم وجهک للدين حنیفا فطرت الله التي فطر الناس علیها لا

^{۱۹۷} فرشید فریدونی، پیشین، ص ۱۲.

^{۱۹۸} فرشید فریدونی، پیشین.

^{۱۹۹} فرشید فریدونی، پیشین.

^{۲۰۰} پطروشفسکی، پیشین، ص ۲۲.

تبدیل لخلق الله نلك الدين القيم و لكن اكثر الناس لا يعلمون" = "روی به سوی دین حنیف کن که مطابق فطرت خدا و مردمان است، در آفرینش خدا تغییری راه ندارد؛ این دین استوار است ولی بیشتر مردم نمی دانند" (سوره الروم، آیه ۳۰).

این آیات بر روی هم این معنی را می رسانیدند که:

- "دین اسلام همان دین حنیف است، یا در آغاز دعوت اسلام و زمان نزول این آیات چنین بوده، پیامبر اسلام عین همین دین را تبلیغ می کرده و همراه با مسلمانان دیگر، موظف به پذیرش آن بوده است".
بقیه آیات قرآن مربوط به این دین در مورد پیوند دین حنیف با ابراهیم پیغمبر است: آیه ۱۲۵ سوره النساء، آیه ۱۳۵ سوره البقره، آیه های ۶۷ و ۹۵ سوره آل عمران، آیه ۱۶۱ سوره انعام، آیه های ۱۲۰ و ۱۲۳ سوره النحل همه به تکرار تأیید می کنند که: "ابراهیم حنیف و مسلمان است و مشرک نیست" (سوره آل عمران، آیه ۶۷؛ سوره انعام، آیه ۱۶۱؛ سوره نحل، آیه ۱۲۳).

- انکار قید دین حنیف

اما با وجود این دستور صریح خدا، و با وجود این همه وحی و آیه در مورد ضرورت پیوستن به این دین «حنیف»، جالب است که اکثریت قریب به اتفاق مترجمین و مفسرین مورد مراجعه نویسنده، از بیان این کلمه کلیدی قرآن خودداری کرده اند. هر کس، چه مترجم یا مفسر و متکلم، از راهی برای سانسور و حذف این نام و کلمه از متن قرآن کوشیده و هر کس نیز برای طفره رفتن از قید این نام و عنوان، ابتکاری خاص به کار برده و راه فراری برگزیده است.

سبب این سانسور و انکار جمعی به درستی معلوم نیست، اما نگاهی به جهت گیری تفسیرات گوناگون، سوالاتی را در مورد سانسور آیات مربوط به آئین و دین حنف یا حنفا عمده می کنند: آیا این همه برای آن است که:

- ۱- این آیات با سایر آیات قرآن (و از آن جمله، آیات ۵ و ۶ سوره یاسین، آیه ۳ سوره سجده، و آیه ۱۵۶ سوره انعام)^{۲۰۱} که مدعی اند پیامبری برای اعراب فرستاده نشده و دعوتی برای آنان نیامده، مغایرت دارند و این متشرعین با سانسور نام این «دین سابق یکتاپرستی عربی» که مورد تأیید قرآن هم قرار گرفته، برای حل و فصل این مغایرت در بین آیات قرآن می کوشند؟
- ۲- آیا اینان برای اثبات «دین عربی»^{۲۰۲} یکتاپرست اسلام» که می بایست کاملاً جدید و بی سابقه بوده و هیچ گونه گذشته ای در میان این قوم نداشته باشد، این سانسورها و دست بردن ها در کلام منتسب به خدا را مجاز تلقی می کنند؟ یا:
- ۳- این همه انکار و سانسور ناشی از آن است که شریعت سازان اسلامی نمی خواهند مطرح کنند که قبلاً کس و کسانی هم دعوت به یکتاپرستی کرده بودند و پیامبر اسلام اولین آنان نبود؟

هر چه هست، اکثریت این شریعت سازان در ترجمه آیات مربوطه، از بیخ و بن از ترجمه کلمه «حنیف» سر باز زده و چنان نشان داده اند که انگار در متن قرآنی اصلاً و اساساً چنین کلمه ای وجود نداشته و ندارد. برای تحقق این انکار بزرگ، هر کدام نیز سعی کرده اند به این پرده پوشی و سانسور وحی الهی و آیه قرآن، راه و چاه خاصی بیابند و تردستی بدیعی را به کار ببندند. برای نمونه:

^{۲۰۱} «(این کتاب) فرو فرستاده (خداوند) پیرومند و مهربان است» "تا قومی را که پدران شان هشدار نیافته بودند، و خود غافلند، هشدار دهی" (سوره یاسین، آیات ۵ و ۶)، "یا گویند که آن (قرآن) را بر ساخته است، نه بلکه حق است و از سوی پروردگار توست تا قومی را که (پیامبر) هشدار دهنده پیش از تو به سراغ شان نیامده بود، بیم دهی، باشد که به راه آیند" (سوره سجده، آیه ۳) و "قرآن را برای این برای شما فرستادیم تا نگویید که کتاب تورات و انجیل پس بر دو طایفه یهود و نصاری فرستاده شد و ما از تعلیم درس آن کتاب الهی غافل و بی بهره ماندیم" (سوره انعام، آیه ۱۵۶) (قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی).
^{۲۰۲} برای توضیح بیشتر ر. ک. به جلد های بعدی این کتاب.

- بهال‌الدین خرمشاهی در ترجمهٔ بند اول آیهٔ ۳۰ سورة الروم، نام دین «حنیف» را تماماً سانسور کرده و به جای آن از کلمهٔ «حق»، آن هم در داخل پارانتز استفاده کرده است. ترجمهٔ وی از این عبارت قرآن: **«أفأقم وجهك للدين حنيفا...»** نه معادل درست آن به شرح: **«پس روی به دین حنیف کن...»**، بلکه به صورت **«پاکدلانه روی به دین (حق) بیاور...»** است.

- حسین محی‌الدین الهی قمشهء، مطابق معمول، از خود کلمات و عباراتی بر معنی آیه افزوده و نام دین «حنیف» را نیز به دین «اسلام» برگردانده است: **«پس تو ای رسول (با همه ی پیروانت!) مسقیم رو به جانب آئین پاک اسلام آور...»**.
 - نویسندهٔ «ترجمهٔ خلاصهٔ تفسیر المیزان» اسم حنیف را به صورت صفت به کار برده و آن را با کلمهٔ نامربوط «معتدل» برابر سازی کرده است: **«پس روی خود را به جانب دین معتدل و حنیفی کن که...»**.
 - مکارم شیرازی و شرکاء، در «تفسیر نمونه» خود «دین حنیف» را با «آئین خالص» معادل قرار داده و نوشته اند: **«روی خود را متوجه آئین خالص پروردگار کن...»**. آنان توضیح نمی دهند که منظور از به اصطلاح «آئین خالص» در این آیه کدام آئین و دینی است و با کدام بخش از این آیه برابر سازی شده است.

- سید علی قریشی در کتاب «تفسیر احسن الحدیث» برای سانسور کلمهٔ حنیف در بند فوق الذکر قرآن، از خود جمله ای بدون هر گونه معنی و مفهوم ساخته است: **«توجهت را به این دین (!) پیوسته کن (?)...»**.
 - ابوبکر عتیق نیشابوری در کتاب «تفسیر سورآبادی» برای ندیده گرفتن این کلمهٔ کلیدی قرآن، آن را در نام «اسلام» خلاصه کرده است: **«بایست (بایست) بر دین اسلام بگشته از همه دین های بد راست ایستاده بر مسلمانی (?)...»**.

- خواجه عبدالله انصاری در کتاب «تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید» به سلیقهٔ معمول و شیوهٔ تأویلی خود به سانسور این کلمهٔ کلیدی دست

زده است: «تو روی خویش و آهنگ خویش را به سوی دین پاک و یکتاگویی راست دار (?)»... او توضیح نمی دهد که منظورش از «دین پاک و یکتا گو» چه دینی است.

قابل توجه است که در این میان فقط در ترجمه طباطبائی در تفسیر المیزان، این کلمه معادل خود را یافته است: «پس روی به دین حنیف کن» که مطابق فطرت خداست فطرتی که خدا بشر را بر آن آفریده و در آفرینش خدا دگرگونی نیست، این است دین مستقیم، ولی بیشتر مردم نمی دانند^{۲۰۳} (سوره الروم، آیه ۳۰) و «(و به من وحی شده که:) وجه بندگی و دینداری را متوجه دین حنیف کن، و زنهار، زنهار که از مشرکین نباش»^{۲۰۴} (سوره یونس، آیه ۱۰۵).

با این وجود، این دو مورد تنها مواردی اند که طباطبائی در تفسیر المیزان خود به ذکر این کلمه کلیدی پرداخته و آن را به نام درست خود ترجمه کرده است.

تو گوئی که وی نیز از ضرورت سانسور این کلمه کلیدی قرآن و وحی خدا آگاه بوده و تا حدودی هم در این راه کوشیده، ولی به اندازه آیندگانش جرأت انکار تمام موارد «آیات و وحی خدا» را در خود ندیده و در هر حال، راهی برای جواب به سؤالات احتمالی خدای خالق جهان باز گذاشته است.

این همان موردی است که دیگر هم مسلکان وی اصلاً فکرش را نکرده و اساساً نشان نمی دهند که به خاطر تعهد و ایمان دینی شان به وجود خدائی خالق، از مصالح و منافع روز خود صرفنظر کرده و برای پیشبرد کار دنیوی شان، به خود اجازه سانسور آیات منسوب به خدا را نمی دهند.

می بینیم که دست بردن در معانی قرآن و ساختن مبانی دینی برای «مقبولیت دینی بخشیدن» به نیات دنیوی متشرعین، بسیار آسان تر،

^{۲۰۳} قرآن، ترجمه تفسیر المیزان.

^{۲۰۴} قرآن، ترجمه تفسیر المیزان.

رایج تر و عمومی تر از آن است که در ذهن مسلمانان می‌گنجد و انتظار می‌رود. با این وجود، مجدداً این سؤال مطرح می‌شود که:
- با وجود این همه دست بردن‌ها و تحریفات، به کدام ترجمه و تفسیر ظاهراً با امانت قرآن می‌توان اعتماد کرد؟

فصل ۳

جمع‌بندی- تحریفات پیامبران دروغین «اسلام رسمی»

- مشت نمونه خروار

به تکرار یادآوری می‌شود که نام‌ها و موضوعاتی که در این بخش عنوان شده، در مقام مقایسه با آن همه شریعت‌سازان اسلامی از مفسر، متکلم و فقیه تا قاضی، عالم و حاکم اسلامی که در طول تاریخی به درازی ۱۴۰۰ سال به نوسازی و بازسازی معنی و مفهوم قرآن دست زده‌اند، فقط مشت‌ی از خروارها را می‌مانند. از نظر معنی و مفهوم قرآن نیز، این‌ها نمونه‌هایی نه چندان تمام‌عیار از دست‌بردن‌ها، ابداعات و تحریفات نوع به نوع دینی و غیردینی این دوره طولانی تاریخی‌اند.

این همه نشان می‌دهد که دست‌بردن در معنی و مفهوم قرآن، و سانسور و تحریف آیات، فقط از تعدادی مترجم و مفسر قرآن سرزده و نمی‌زنند. این همه بلکه، تداوم سنتی شایع در سرتاسر تاریخ اسلام و حکومت اسلامی پس از رسول است و سابقه‌ای به درازی حکومت‌های دینی و اسلامی دارد. از این رو، ذکر نام این یا آن متشرع و نشان دادن این یا آن مورد از تحریف کلام منسوب به خدا در این کتاب، به این معنی نیست که کار سانسور و تحریف آیات قرآن فقط محدود به این چند نفر متشرع و مفسر است، یا موارد تحریف فقط در این حد و اندازه محدود می‌شود.

دخالت و تحریف هر کدام از این‌ها همانند تکه‌سنگی از بنای عظیمی است که هزاران متشرع و شریعت‌ساز اسلامی در ساختن و پرداختنش دخیل بوده، شرکت داشته و نقش ایفا کرده و می‌کنند.

دخالت هزاران فرد و فرقه در معنی و مفهوم آیات معروف به "وحی خدا" و تداوم سنتی چنین فراگیر از اصلاح و تحریف قرآن معروف به "کلام الله" در طول تاریخی چنین طولانی، نه فقط محتوی آیات و معنی و مفهوم این «کتاب دینی» را تغییر داده، بلکه همچنین بر این امر گواهی می دهند که:

- اطلاعات دینی ناشی از «قرائت با واسطه و رسمی موجود» فاقد صحت دینی و الهی است.

این هم دلیل دیگری است مبنی بر این که اسلام حکومت گری که امروزه برای "دانش دینی" «با واسطه و رسمی» خود، تبعیت دینی و سیاسی می طلبد، بر اثر این همه دخالت های «بشری» در معنی و مفهوم قرآن، فاقد اعتبار دینی است و با وجود این همه خدشه و تحریف، در یک ارزیابی بی طرفانه، «غیر دینی» و حتی «ضد مبانی دینی و اسلامی» است.

تحریفات چنین همه جانبه، «غیر دینی» و «ضد دینی»، در طول زمانی چنین طولانی، فکر و ذهن انسان مسلمان را با باورهای تحریف شده و خرافه اجتماعی و فرهنگی پر کرده و از راه سرکوبی مستمر دینی و عقیدتی، به شست و شوی مغزی توده های محروم مسلمان انجامیده است.

- معیارهای "اخلاق دینی" و شیوه های رایج تحریف

ابداعات و سلیقه های متفاوت فردی و منافع فرقه ای، نقش مهمی در تحریفات دینی ایفا می کنند و در واقع، "هر که آمده امارتی نو ساخته" است. با این وجود، شیوه ها و موارد رایج تحریفات دینی اکثراً مشابه، همانند و تکراری اند. در همه این ها:

- الف- تعهد دینی بسیار ضعیف عمل می کند و ایمان دینی هیچ مرز و مانعی برای دست بردن در کلام منسوب به خدای قرآن ایجاد نمی کند.
- ب- دخالت های انسانی تا رد صلاحیت های دینی پیش می روند و اکثراً توان خدائی که باید قادر، توانا و دانای مطلق باشد، به سادگی به هیچ انگاشته می شود.

ج- رسم بی طرفی در ترجمه و تفسیر متون به کلی فراموش شده است. مرزهای تفسیر از حد توضیح ساده موضوعات دینی گذشته و ابداعات بشری، به سادگی به زبان قرآن بیان می شوند و با "وحی الهی" معادل قرار داده می شوند.

مفسرین قرآن عادت دارند با صغرا و کبرا کردن متون آیات، از طریق مراجعه به احادیث اکثرا جعلی^{۲۰۵} و با پیش کشیدن روایات متعارض و غیر قابل اعتمادی که "شان نزول" خوانده می شوند، معنی و مفهوم دلخواه خود را بر آیات قرآن تحمیل کنند. و در واقع، خواست خود را به نام خدا و قرآن به بازار آورند. آنان که اهل تأویل اند^{۲۰۶}، از آن میان اهل طریقت و شیعیان، حتی در صورت لزوم پا را از این هم فراتر می گذارند و وقتی استخراج معنی و منظوری از قرآن از راه جعل حدیث و روایت ناممکن می شود، معنی و مفهومی می سازند که نه نسبتی با متن اصلی آیه و قرآن، و نه قرابتی با معنی ظاهری آن ها دارد.

برای نمونه دیدیم که مثلا شریعتی با تردستی تمام، کلمه «مستضعفین»، که در قصه ای از قرآن برای نامیدن گروهی از قوم یهود زمان فراعنه مصر به کار رفته، را مورد "تفسیر" قرار می دهد. و با این «چشم بندی کلامی»، با تغییر معنی و مفهوم آیه و همچنین زمان و مکان مورد نظر قرآن، برای زمان حاضر و امروزه روز، حکم دینی و معنی قرآنی می سازد. در نتیجه، معنی و مفهوم ساخته و پرداخته شریعتی از کلمه «مستضعفین»، نه آن است که در قرآن قید شده، و نه آن است که پیامبر این آیات نقل کرده، یا پیشینیان متکلم و مفسر وی در طول تاریخ مطرح ساخته اند.

اهل تأویل حتی این گونه دست بردن در معنی کلمات و جملات را کافی به منظور خود نمی بینند و به جای آن، معنی و مفهوم مورد نظر خود

^{۲۰۵} ر. ک. به بحث مربوطه در فصل «تحریف معنی و مفهوم قرآن با احادیث جعلی» در جلد سوم این کتاب.

^{۲۰۶} به معنی طرح و نتیجه گیری موضوعی که در متن ظاهری آیات هیچ معادلی ندارد و به اصطلاح، «باطنی» است. تفسیر، حداقل محدود به توضیح ظاهر کلمه و جمله آیات است، اما در تأویل هیچ تعهدی به ظاهر نظم و نثر وجود ندارد (برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به بحث مربوطه در جلد سوم این کتاب).

را به عنوان «معنی باطنی» کلمه، جمله و آیه قرآن به کار می گیرند. اینان به طور مثال با مراجعه به آیه مربوط به تعداد برادران یوسف، بدون هر اشاره و نشانه ای، عدد دوازده را اشاره به ۱۲ امام شیعیان دوازدهم قرار می دهند، یا با مراجعه به سوره یوسف "که حاوی داستان تورات درباره یوسف است، همچون «فاجعه مبارزه خصایص گوناگون روح انسانی» توجیه و تأویل کرده، یعقوب را نماینده «تفکر»، یوسف را «قلب حساس»، و ده برادر او را نماینده «پنج حس باطنی و پنج حس ظاهری» معرفی می کنند»^{۲۰۷}.

- نفع طلبی های دنیوی، انگیزه اساسی تحریف تاریخی

در مثال های پیشین تجربه شد که شریعت سازان مورد مثال به دو انگیزه عمده: ۱- نفع طلبی های دنیوی^{۲۰۸} و ۲- فاناتیسم دینی، دست به تحریف معنی و مفهوم آیات قرآن می زنند، یا بر اصلاح، سانسور و تحریفات قرآن مهر تأیید زده و چراغ سبز روشن می کنند. این چگونگی نیز تاریخی به درازای تاریخ اسلام در پشت سر دارد. در جلد های بعدی این کتاب خواهیم دید^{۲۰۹} که از نظر تاریخی، بازیگران علم کلام، بازی های تفسیر و تأویل قرآن را با آغاز «حکومت دینی» خلفا آغاز کردند. آنان به احکام و فرامین اربابان دینی اعتبار دینی و قرآنی قائل شدند و به نام دین و خدا، مردم مسلمان را مجبور به تبعیت از اربابان و شریعت دینی کردند. این کار با گذشت زمان و عمده شدن حکومت دینی و همچنین با گذر از «ایمان دینی» به «تعلقات فرقه ای» و «منافع دنیوی»، تا به حد ابداع معانی و مفهومی که نه در قرآن بیان شده و نه پیامبرش از آن خبر داشته، توسعه یافت:

- کسانی روایت ساختند،

- جمعی به تولید و جعل حدیث و فروش^{۲۱۰} آن روی آوردند و،

^{۲۰۷} پطروشفسکی، اسلام در ایران، ص ۱۲۸-۱۲۷.
^{۲۰۸} ر. ک. به فصل «علل و انگیزه های دست بردن در معنی و مفهوم قرآن» در جلد سوم این کتاب.

^{۲۰۹} ر. ک. به فصل «تکوین تاریخی حکومت و شریعت اسلامی» در جلد سوم این کتاب.
^{۲۱۰} ر. ک. به فصل «تحریف معنی و مفهوم قرآن با احادیث جعلی» در جلد سوم این کتاب.

- عده ای با استفاده از این احادیث جعلی و به کارگیری تفسیر و تأویل، به بیان معنی و منظور خود به زبان "وحی" و خدا کوشیدند، یا با مقایسه آیات با همدیگر و به اصطلاح از راه تفسیر «قرآن با قرآن»، مفاهیم جدید دینی و دنیوی استخراج کردند.

بعدا به تفصل توضیح داده خواهد شد^{۲۱۱} که زمانی طولانی از فوت رسول نگذشت که فروپاشی سیستم اسلامی با خروج نومسلمانان از اسلام آغاز شد. خلفای اولیه اسلامی با زور شمشیر از این خروج از دین و «فروپاشی ظاهری» اسلام جلوگیری کردند، ولی با این وجود:

- «فروپاشی ناپیدای محتوی دینی» ادامه یافت. به زودی «حکومت دینی و تبعیت شرعی ناشی از آن» به جای «ایمان به خدای واحد» نشست و فرمانبری از حاکمان اسلامی، به اندازه اطاعت از خدای خالق، مقدس و لازم الاجرا فرض شد^{۲۱۲}. از این جا، دست بردن در معنی و مفهوم قرآن، همچون یکی از واجبات و ضروریات «حکومت دینی و اسلامی» به سنتی پایدار تبدیل شد.

این بود که از آغاز، هدف تحریفات، ساختن احکام لازم برای فروش در بازار قدرت و سیاست، و برای سوار شدن بر احساسات ایمانی توده های محروم و ناآگاه بود:

- حکومت ها مشروعیت دینی و قرآنی لازم داشتند.

- قاضی اسلامی برای اجرای اوامر حاکمان دینی، احتیاج به حکم دینی داشت.

- شلاق محتسب و تیغ جلاد، با قرائت آیه های قرآن توجیه و تحمیل می شدند.

- گرفتن جان و مال، ستاندن غنیمت و غرامت دینی، و همچنین ابقای برده داری و تقدیس ثروت و شوکت طبقاتی جوامع اسلامی، نیازمند استخراج حکم و فرمان دینی از راه تعبیر و تفسیر بود.

^{۲۱۱} ر. ک. به فصل «عدم مشروطیت دینی حکومت دینی و اسلامی» در جلد سوم این کتاب.

^{۲۱۲} ر. ک. به فصل «شمارش معکوس دینی» در جلد سوم این کتاب.

این همه جز از راه دست بردن در معنی و مفهوم قرآن و استخراج منظور و نظر مورد نیاز روز از آیات این «کتاب دینی» ممکن نبود. می‌گویند^{۲۱۳} ابداع، ایجاد و بدعت سیاسی و اقتصادی از این دست، حدود ۳۰۰ سال طول کشید تا تفسیرها و دست بردن‌ها در معنی و مفهوم آیات قرآن، منجر به ساخته و پرداخته شدن فقه اسلامی، مذاهب دینی و فرقه‌های مذهبی شدند و از این راه، شریعت‌های نوع به نوع اسلامی ظهور کرده و بر پا ایستادند.

با این وجود، این جا پایان خلاقیت‌های دینی و دخالت‌های انسانی در متون منسوب به خدا نبود. از آن پس نیز شریعت‌سازان مذاهب و فرقه‌ها بیکار ننشستند.

- حاکمان دینی می‌باید مشروعیت کسب می‌کردند، یا هر از گاهی به تجدید مشروعیت دینی خود دست می‌زدند.

- یکی جنگ می‌خواست و فتوای قرآن را لازم داشت و دیگری طالب صلح بود.

- یکی مالیات می‌ستاند و دیگری به نام خدا و اسلام، مال و دارائی به یغما می‌برد.

- اربابان دینی برده‌دار و زمین‌دار در برابر طبقات بردگان و برزگران نیازمند حکم قرآنی بودند.

- آنان حتی برای شلاق زدن، دست بریدن، سنگسار کردن، جان و مال ستاندن، حرمسرا ساختن، امرود بازی و به بردگی کشاندن و خرید و فروش زنان و کودکان مردم مسلمان، نیاز به تفسیر و تأویل آیات داشتند.

این بود که "هر که آمد عمارتی نو ساخت" و هر نورسیده‌ای معنی و مفهومی جدید به آیات قرآن افزود: آیه ساخت و حکم شرعی به وجود آورد. از همه این‌ها، مفاهیم و قرآن یا قرآن‌هائی فراهم آمد، که اگر

^{۲۱۳} ر. ک به فصل «بازنویسی معنی و مفهوم "کلام الله"» در جلد سوم این کتاب.

هم «نظم و نثر» یکسان داشتند، از نظر «معنی و مفاهیم» آن نبودند که در زمان نزول مطرح بود، یا بیان می شد. در مثال های آغازین کتاب، تجربه کردیم که این معانی حتی به افق هائی نظر دارند که در زمان پیامبرش شناخته نبودند:

- بازرگان فرمول های مکانیک را وارد آیات قرآن کرد.
- طالقانی تئوری نجوم را در قرآن یافت.
- شریعتی انقلاب مستضعفین و رهائی امت امامان علوی را لباس قرآنی پوشاند.
- علی اکبر قرشی وفاداری به امام وقت انقلاب اسلامی را قرآنی کرد و و و.

بدین ترتیب قرآن از نظر «معنی و مفهوم» به وسیله هر مذهب و فرقه که نه، حتی از سوی هر فرد و دسته اسلامی بازنویسی شد و در آن هم نمانده، به بازبینی های مکرر دچار آمد.

این سنت یک قرآن با صدها محتوی و معنی و مفهوم، به وجود آورد. تولید قرآن های جدید، که نظم و نثر یکسان ولی معنی و مفهوم مختلف و متفاوتند دارند، امروزه روز هم دوام می آورد.

- محتوی "کلام الله" - «نظم و نثر» یا «معنی و مفهوم»

بحث از «تحریف» قرآن و آیاتش، توضیح محتوی آن چه "کلام الله" نامیده می شود را لازم می شمارد. بدون توضیح این ترم دینی نمی توان دست بردن های شریعت سازان در «معنی و مفهوم» قرآن را تحریف نامید و اینان را متهم و محکوم به عمل ضد دینی کرد. در فصل «آثار نزول قرآن کلام الله» در جلد دوم این کتاب به این سؤال پاسخ داده می شود که آیا آن چه "کلام الله" خوانده می شود، «نظم و نثر» قرآن است یا «معنی و مفهوم» آن. در این معنی، آیا «دست بردن در قرآن»:

- به معنی دست بردن در «نظم و نثر» قرآن است یا،
- به «تغییر معنی و مفهوم» آیه و قرآن گفته می شود.

در فصل مربوطه توضیح داده شده که آیات مختلف قرآن، آدرس های مختلفی در مورد منشأ «نظم و نثر» قرآن به دست می دهند. از اینان آیاتی دلالت بر آن دارند که نظم و نثر قرآن از آن خداست (آیه ۱۰۱ سوره النحل؛ آیه ۶ سوره النمل و آیات متعدد دیگر). آیاتی نظم را از آن فرشته ای به نام جبرئیل یا روح الامین می دانند (آیه ۱۰۲ سوره النحل، آیه ۱۰۲ سوره النحل، آیات ۱۹۴-۱۹۳ سوره الشعراء، آیات ۹۷-۹۸ سوره البقره، آیات ۲۱-۲۰ سوره التکویر) و آیاتی نیز آن را کار رسول کریم (آیه ۴۰ سوره الحاقه) معرفی می کنند.^{۲۱۴}

اما اگر در این مورد که چه کسی نویسنده «نظم و نثر قرآن» است، آیه ها متفاوتند و بحث ادامه دارد، در مورد تعلق «معنی و مفهوم قرآن» به شخص خدا، نه آیه ها متفاوتند و نه شریعت سازان مختلف تفسیرهای مختلف می آورند، یا می توانند بیاورند. اکثر شریعت سازان اسلامی، چه متکلمان و مفسرین یا فقهای اسلامی متفق القولند که از زاویه دید آیات موجود:

- در تعلق «معنی و مفهوم قرآن» به خدا هیچ جای بحث و گفتگو وجود ندارد. طبق این آیات، این «معانی و مفاهیم» از کتاب و لوح محفوظی که در پیش خداست برداشته شده و به وسیله «نظم و نثر» خدا، یا دیگران در قرآن آمده است. به بیان دیگر:

- حتی اگر آیه های قرآنی دال بر واگذاری «نظم و نثر» به دیگران، فرشته یا انسان، وجود دارد، در مقابل،

- هیچ آیه قرآنی دال بر واگذاری و تفویض اختیار خلق «معنی و مفهوم» قرآن به کسی، چه فرشته یا انسان، نیست.

بر اساس این اطلاعات دینی:

- حتی اگر «نظم و نثر» قرآن را فرشته ای یا بشری هم نوشته باشد،

- «معنی و مفهوم» قرآن به خدا تعلق دارد و در واقع، منظور از «کلام الله»، همان «معنی و مفهوم آیات قرآن» است.

^{۲۱۴} ر. ک. به فصل «منبع و چگونگی نزول کتاب دینی قرآن» در جلد دوم این کتاب.

جمع بزرگی از شریعت سازان فرقه های مختلف اسلامی، به طور تئوریک هم که شده در این مورد هم نظرند و بشری کردن «معنی و مفهوم» قرآن را به معنی دست بردن در کلام و "وحی" خدا می دانند. اینان از نظر برابر سازی ترم اسلامی "کلام الله"، عمدتاً به دو گروه عمده تقسیم می شوند. به نظر گروهی:

- "کلام الله" عبارت از «معنی و مفهوم»^{۲۱۵} قرآن است و به نظر گروه دیگر:

- "کلام الله" عبارت از «معنی و مفهوم» و «نظم و نثر» قرآن است. به بیان دیگر، در همه حال، یعنی هم بر اساس آیات قرآن و هم «نظر رسمی» شریعت سازان فرقه های گوناگون اسلامی در همه حال:

- «معنی و مفهوم» قرآن معادل با "کلام الله" شمرده می شود و،

- دست بردن در «معنی و مفهوم» قرآن، یا تغییر آن به هر نیت و سببی، به معنی دست بردن در "کلام الله" و تحریف و خدشه دار کردن "آیه و وحی خداست".

با این وجود، به طوری که بعداً به تفصیل توضیح داده خواهد شد، در «عمل» کارها بر عکس است. یعنی از نظر «نظم و نثر»، قرآن جمع آوری شده دوره خلفای اسلامی با اصلاحاتی در این جا و آن جا، رسمیت یافته و جا افتاده است. از آن پس، تغییر و جا به جا کردن «نظم و نثر قرآن» عنوان "تحریف کلام الله" به خود گرفته و جز در مواردی معدود^{۲۱۶}، به محرمات دینی پیوسته است. اما به جای آن، «معنی و مفهوم، یا محتوی قرآن»؛ که به بیان قرآن و اعتراف خود اینان از آن خداست، برای تغییر و دست بردن مفسرین باز گذاشته شده است.

^{۲۱۵} از نظر اینان اگر معنی و مفهوم آیات بر سر جا بماند، تغییر نظم و نثر آن ها ایرادی ندارد. به بیان دیگر، تغییر و جا به جایی نظم و نثر قرآن به معنی تحریف و خدشه دار کردن قرآن و "کلام الله" نیست. از این رو، کسانی همچون ابو حنیفه، پایه گذار مذهب حنفی، خواندن قرآن به زبان فارسی (یا زبان های دیگر) را جائز می شمردند.

^{۲۱۶} به طور مثال، کتاب قرآن چاپ لیبی در دوره قذافی.

از این طریق، در طول سال ها و قرن ها کار و تولید معانی و مفاهیم مختلف قرآنی از سوی انواع شریعت سازانی که کارشان ایجاد معانی جدید آیات از راه تفسیر بوده، «قرآن هائی» نگارش یافته که:

- از نظر «نظم و نثر» یکی اند، ولی،
- از نظر «معنی و مفهوم»، یا در واقع، آن چه "کلام الله" نامیده می شود، به شمارش فرقه های اسلامی، متکلمان و مفسران قرآن، متفاوت اند.

به بیان دیگر، در عمل و بر اثر دست بردن های مکرر در معنی و مفهوم، قرآن عبارت شده از:

- «یک نظم و نثر و تعدادی بی شماری معنی و مفهوم».

این سنت باز نگاری معنی و مفهوم قرآن کماکان ادامه دارد. باز هم هیچ کدام از شریعت سازان، چه متکلم و مفسر، یا فقیه، قاضی و عالم دینی، در نظم و نثر آیه ها دست نمی برند، یا جرئت دست بردن در «ظاهر» قرآن رسمی شده دوره خلفا را ندارند. ولی در عوض، آن گونه که در مثال های پیشین تجربه شد، به آسانی در معنی و مفهوم آیات، که «همه متفق القولند که از آن خداست»، دست می برند. و هر روزه بنا به مصلحت ها و منافع لحظه ای خود و اربابان دینی وقت، به عنوان تفسیر و تأویل این یا آن آیه قرآن، حرف تازه ای «از سوی خود»، ولی «به نام خدا» به بازار می آورند.

از این زاویه، ابداعات گوناگون این شریعت سازان:

- مستقیماً ابداعات ناقض "کلام الله" و از آن نظر:

- «ضد دینی» اند.

این است که هر گونه تبعیت مسلمانان از آن چه اینان "احکام دینی و قرآنی" و "شریعت اسلامی" می نامند، پشت کردن به محتوی قرآن و روگردانی از نظر خداست و منع دینی دارد.

- پدیده تحریف مضاعف دوره مدرنیسم

دیدیم که بخشی از آن چه شریعت سازان اخیر بر معنی و مفهوم قرآن افزوده اند، سابقه قبلی و تاریخی ندارند، یا مواردی اند که در زمان های اخیر و بر اساس گفتمان های امروزی، از نو ساخته و پرداخته شده اند. این پدیده نیز البته تازه نیست و در سرتاسر تاریخ ۱۴۰۰ ساله اسلامی، هر که آمده عمارت دینی جدیدی ساخته، حرفی از حرف های بی حسابی را که از گذشتگان خود به ارث برده، رد کرده و حرف جدیدی را که مناسب زمان جدید بوده، جایگزین آن کرده است. این بوده که:

- نه تحریف معنی و مفهوم قرآن به پایان رسیده و
- نه عبارت "کلام الله"، معنی و مفهومی «نهائی» یافته، و تغییر و تحریفش به پایان رسیده است.

سنت تغییر و تحریف قرآن، پس از ورود مدرنیسم اروپائی به کشورها و جوامع مسلمان نشین، شکل و رنگ دیگری به خود گرفت. در این دوره، با سرعت گرفتن گردش تحولات اجتماعی، تفسیر قبلی و قرون وسطائی پاسخگو نشدند و سؤالاتی که با ورود دانش و علوم جدید به این جوامع مطرح می شدند، در هر لحظه تاریخی، پاسخ های جدیدی را طلب کردند. اسلام محافظه کار و به قولی مکتبی، نه درکی از این سؤالات داشت، نه پاسخی به این مسایل می داد. این در حالی بود که فقدان پاسخ در برابر سؤالات جدید، کل سیستم اسلام حکومت گر را با خطر فروپاشی رو به رو می کرد.

البته تا آن جایی که اسلام، «دین» بود و به ایمان دینی می پرداخت، مشکل چندانی وجود نداشت، ولی اسلام بنیادگرا، حکومت گرا و شریعت گرا که «دین اسلام» را نه «دین»، بلکه «حکم و قاعده سیاسی و حکومتی» می دانست، بدون تولید و عرضه ایدئولوژی اجتماعی قادر به ادامه حیات نبود. حتی دیگر قول پاداش بهشت آن جهانی و تهدید با جهنم این و آن جهانی نیز برای ترساندن، ترغیب، اقناع و به تبعیت و تسلیم واداشتن توده های تازه بیدار شده، طبقات نوین شهری و نسل های درس خوانده جوامع مسلمان نشین، کفایت نمی کرد.

از آن رو، با آغاز عصر مدرنیسم؛ عصر ورود تحولات و رشد علوم، سنت «دست بردن» برای «توجیه مشروعیت دینی حکومت ها» و «اصلاح حمایتی قرآن»، با شدت و سرعت دوباره و افزوده جریان یافت. بانیان و حاکمان شریعت که خود و مبانی دینی-دنیوی شان را در خطر می دیدند، رفته رفته به این جا رسیدند که حالا دیگر وقت محافظه کاری و وفادار ماندن به اوراد قرون وسطائی نیست و باید در ها را به روی مدافعات جدید دینی باز بکنند. «دفاع به اصطلاح علمی» «عالمان به اصطلاح فکلی» از مبانی دینی، تنها راه برون رفت ممکن از این بحران دینی بود و مجوز خود را از این شرایط بحران می گرفت.

این است که مترجمین و مفسرین گوناگون قرآن، اجازه گرفتند تا بدون ترس از برخی از تابوهای سابق دینی، معنی و مفاهیمی را که پیشینیان شان به نام معنی قرآن فراهم آورده بودند، تغییر دهند و معانی و مفاهیمی بسازند که با دانش و آگاهی امروزی سازگاری داشته باشند و به بخشی از سؤالات جدید پاسخ دهند.

از این راه، «هر که آمد عمارتی نو ساخت»، یا مجاز شد که به شرط دفاع از دین و مشروعیت حکومت اربابان دینی، «عمارت های نو» بسازد.

این عمارت های دینی و شرعی، البته قبلا هم به انگیزه سود های دینی و دنیوی، به تمامی روی پایه های قرآنی نایستاده بودند و بی تأثیر از ابداعات و مصالح خلفا، حاکمان و اربابان دینی نبودند، ولی حالا به خاطر سرعت تحولات:

- هم آن چه ساخته می شود، عمارت هائی دیگر است و به طور چشم گیر با عمارت های دوره های ماقبل مدرنیسم و سرمایه داری فرق می کند و،
- هم به خاطر فشار سرعت تحولات علمی و تکنولوژیکی جهانی، دیگر هیچ عمارت دینی برای مدتی قابل دوام و بقا نیست.

علوم و دانش به سرعت و شتاب شکل عوض می‌کنند و هر تحول اجتماعی، تا تثبیت نشده دچار تحولی دیگر می‌شود. این است که ابداعات و یافته‌های جدید شریعت سازان رنگارنگ، از متکلم و فقیه تا مفسر و ارباب دینی، دیگر مثل دوره‌های پیشین، صدها سال عمر نمی‌کنند و هر بنای جدید دینی، تا جا نیافتاده مجبور به تغییر و نوسازی می‌شود.

برای نمونه دیدیم که طالقانی و دیگر متکلمان بر آن بودند تا با حساب سرانگشتی، عدد نه اقمار دور خورشید را به هفت تایی قرآن برسانند. تازه اگر این کار «عوام فریبانه» به سببی پذیرفته می‌شد، هنوز دو دهه نگذشته صحبت از کشف یک قمر دیگر، به میان آمده است. این می‌رساند که دیگر حساب‌های سرانگشتی غیرعلمی متکلمان دو دهه قبل هم به کار نمی‌آیند و باید کس یا کسان دیگری بیایند و با صغرا و کبرا چیدن‌های جدیدی، هم خود و قرآن را از محاسبات حمایتی طالقانی‌ها برهانند و هم طرحی نو در اندازند. این جاست که سروش با «استدلال انکاری» خود وارد صحنه می‌شود تا با انداختن گناه عدم صحت تعداد اقمار قید شده در قرآن به گردن «معرفت‌های دینی»، به آن جا برسد که اصلاً حالا "آسمان هفت تا هست"^{۲۱۷} یا نیست، مهم این است که خالق آن‌ها خداست. خالق کائنات خداوند است"^{۲۱۸}.

از اینان علی شریعتی، در چها دهه پیش سعی می‌کرد از راه انداختن گناهان به گردن آن چه وی «اسلام صفوی» می‌خواند، به برپائی «اسلام بنیادگرایی» که وی «اسلام علوی» نام نهاده بود، نایل شود. امروزه حداقل این دانش فراهم شده که این اسلام فرقه‌ای حاکم بر ایران، نه فقط بر خلاف ادعای شریعتی، «اسلام صفوی» نیست، بلکه

^{۲۱۷} ر.ک. به آیه ۲۸ سورة البقره به شرح: «او است که هر چه در زمین هست یکسره برای شما آفرید سپس به آسمان پرداخت و هفت آسمان به پا ساخت و به همه چیز داناست» (ترجمه تفسیر المیزان)

^{۲۱۸} ر.ک. به فصل «هفت آسمان بطلمیوس و فهم سیال اسلامی» در همین جلد.

خیلی نزدیک تر، «اسلام قاجاریه-استعماری»^{۲۱۹} است و برای تغییر و اصلاح آن:

- نه «علوی کردن دین»، بلکه:
- جدائی مطلق دین از سیاست،
- تنها راه پاسخ درست به سؤالات مبتلابه امروز و فرداست.
- این به مفهوم، ۱- دینی نگهداشتن «نیمه دینی» و ۲- بشری کردن «نیمه دنیوی» دین و قرآن است.

این است که در دوره های اخیر، نه فقط تفسیرات قدیمی و گذشته به کرات دچار بازنویسی می شوند، بلکه مفسرین و متکلمان اسلامی جدید خود را مجبور می بینند که بحث های اقناع دینی - دنیوی خود را با «نقد اسلاف خود» آغاز کنند.

این همه اما پس از آن همه دستکاری به آن جا رسیده که امروزه آن چه به نام ترجمه و تفسیر قرآن عرضه می شود، دیگر قرآن در مفهوم سنتی آن نیست، بلکه از نظر معنی و مفهوم:

- ارقام نجومی طالقانی است،
- علوم مکانیک بازرگان است،
- حکمت دنیوی قمشه ها، ناصر مکارم شیرازی ها، قریشی هاست و و و.

-- از پیامبری تا خداوندگاری

در این شرایط جدید، دیگر معانی آیات بین "برادران" هم عصر یک فرقه هم با همدیگر فرق می کنند. دیگر درس خوانده های مکتب خانه ها و مدارس دینی هم خود را مجبور می بینند که مفاهیم آیات را بر علوم و دانش های روز بنا نهند و همراه با تغییرات و یافته های جدیدی علمی به تفسیرهای جدید و تغییر معنی و مفهوم دینی تن در دهند.

^{۲۱۹} ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان «توسعه مدرنیسم و اسلام گرایی در ایران و ترکیه».

شکل نگرش دینی هم با گذشته فرق کرده و موضوعات، آنی نیستند که در زمان انشایش بودند. این همه به چه معنی است:

- جز اصلاح معنی و مفهوم قرآن و یا بالاتر از آن، «بازنویسی و تجدید نظر» در آن،
- جز پیامبری قرآن و قرآن های جدید یا حتی بالاتر از این ها،
- جز عملاً "نازل" کردن آیات جدید و انجام کارهایی که فقط از خدا ساخته است؟

مجید محمدی، نویسنده کتاب «دین شناسی معاصر» چاپ ایران، به درستی به این موضوع اشاره می کند و نقش و ادعای پیامبری در اعمال و رفتار متکلمانی جدیدی چون شریعتی و سروش را در زیر ذره بین می برد.^{۲۲۰}

واقعیت آن است که پدیده خود را «نبی و رسول زمانه» دیدن در بین این متشرعین عام است و بسیاری از فعالان دینی و اسلامی، امروزه خود را نه فقط نبی زمان، بلکه مأمور ابداع و اجرای «احکام دینی خود ساخته ای» می بینند که گویا از سوی خدا آمده و خواست و نیت خداوند خالق جهان را بیان می کند. از همین رو:

- از نظر بنیادگرایان امروزی، انجام و عدم انجام نظریات شان، یکی را مسلمان یا کافر می سازد.

با چنین تفکری است که عبدالکریم سروش در کتاب آئین شهریاری و دینداری خود، پیامبر را با آنچه وی «حرکت آفرینی و انقلابی گری» می خواند، برابر می داند و با حذف کامل «گزینش الهی»، تئوری «تداوم نسل پیغمبران در تاریخ» را علم می کند. او از آن طریق، بی توجه به آیه قرآن در مورد پیامبری پایانی محمد (سوره احزاب، آیه ۴۰)، برای اثبات پیامبری خود و همپالکی های به اصطلاح «حرکت آفرین و انقلابی گرش» دلیل می تراشد.^{۲۲۱} از دید وی و هم مسلک های شریعت خواه اش:

^{۲۲۰} ر. ک. به مجید محمدی، پیشین، ص ۳۶۴.
^{۲۲۱} عبدالکریم سروش، آئین شهریاری و دینداری، ص ۳۴ و ۴۰-۱۷.

- انگار که هر تحولی در دنیا، مستقیماً هدایت شده از آسمان و از راه دینداری است، و انگار که تحولات تکنولوژیکی و پیشرفت های علمی و صنعتی سده های اخیر را هم، نه فلسفه و علم سکولر و لائیک متکی به عقل و اندیشه بشری، بلکه پیامبران و از آن میان، این پیامبران خود برانگیخته متکلم و متشرع اسلامی و شیعه گری به بشریت هدیه داده اند^{۲۲۲}.

بی سبب نیست که (گویا!) ما مسلمانان مشعل تمدن و رفاه جهانی را حمل می کنیم و کشورها و جوامع غربی که از این زنجیره پیامبران شریعت ساز اسلامی و فرقه ای محروم بوده اند، فقیر و عقب مانده و تحت ستم باقی مانده اند!

سروش اما از این نظر حق دارد که خود و هم مسلک هایش را نبی و رسول بخواند. به راستی که با این «دست بردن ها در معنی و مفهوم قرآن و وحی الهی»:

- هر متکلم و مفسر اسلامی، پیامبری جدید است. اما واقعیت این است که کاری که این شریعت سازان انجام می دهند، حتی از پیامبر قرآن هم بر نمی آید. وی حتی از این نظر از سوی خدا تهدید می شد که اگر به کار دست بردن، که «پیامبران خود برانگیخته امروزی» به راحتی انجامش می دهند، بر می خاست و معنی و مفهوم آیات خدا را تغییر می داد، خداوند دست راستش را می گرفت و شاهرگش را قطع می کرد: «ای اگر (محمد) بر ما (از دروغ به ما)»^{۲۲۳}
سخنانی می بست، دست راستش را می گرفتیم، سپس شاهرگش را قطع می کردیم و هیچ یک از شما مدافع او نبود» (سوره الحاقه، آیه ۴۴-۴۷)^{۲۲۴}.

^{۲۲۲} ر. ک. به عبدالکریم سروش، آئین شهریاری و دینداری.

^{۲۲۳} قرآن، ترجمه حسین محی الدین الهی قمشه.

^{۲۲۴} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

این می‌رساند که دست‌بردنی که اینان در معنی و مفهوم قرآن می‌کنند، حتی از عهده پیامبرش هم بر نمی‌آید، بلکه بر اساس باورهای دینی اسلام، فقط از «خدا» ساخته است. اینان، از این رو:

- کار خلق معانی جدید آیات را با خدا قسمت می‌کنند و خود را در این کار مهم با خدا شریک می‌پندارند.

قبلاً نتیجه شده که از آن جا که این ادعاهای پیامبری و خدائی تنها سپر دفاعی حاکمان دینی در برابر توسعه دانش و تحولات اجتماعی اند، هیچ صدا و واکنشی ایجاد نمی‌کنند و به آسانی، سکوت رضایت‌آمیز دین‌سالاران و دین‌فروشان را به دنبال می‌آورند. این سکوت و رضایت، محصول دوره بحران ناشی از لزوم عرضه دست‌آورد های علمی و همچنین محصول آن است که امروزه نمی‌توان مردم را به آسانی زمان‌های پیشین، با ادعاهای غیرمنطقی و غیرعقلانی و با صرف حرف و کلام قرون وسطائی قانع کرد و به کنترل در آورد.

- راه دینی «قرائت با واسطه»، دینی نیست

این در و دروازه باز برای بازنویسی قرآن، که سیاست «حمایت از دین و حکومت دینی» «به هر بهائی» را در برنامه دارد، در ادامه کار خود، راه را برای هر چه بیشتر خدشه دار شدن «قرائت دینی رسمی و با واسطه» هموار می‌کند و اصل و اساس صلاحیت و صحت دینی آن را به زیر سؤال می‌برد.

در ضمن، این همه «تحریف و سانسور» که در طول صدها سال دوام آورده و گاهی حتی منظور و مفهوم آیات را به تمامی تغییر داده و آیاتی جدید با معانی کاملاً متفاوت به وجود آورده، قبل از همه نشان می‌دهند که:

- قرائت دینی «رسمی و با واسطه» تا چه اندازه مخدوش و اطلاعات دینی موجود تا چه حد سانسور و تحریف شده اند.

این جاست که آگاهی از این واقعیت تلخ و نومیدکننده، سوالات فراوانی را در مورد صحت دینی مطرح می‌کند و قبل از همه این اندیشه را ایجاد می‌کند که با وجود این سابقه و سنت چندین و چندین صد ساله:

- چه حدود و مقداری از احکام قرآن که خود این شریعت سازان، مقدس و الهی بودن جزء به جزء آن را تبلیغ می کنند، مورد این گونه سانسورها و «دست بردن های تحریفی» قرار گرفته اند و تا چه حدی، تصاویر بدون روتوش از دین و قرآن را به نمایش می گذارند؟

- با وجود این همه دست بردن ها، به کدام ترجمه و تفسیر ظاهرا با امانت قرآن، می توان اعتماد کرد؟ و،

- اصولا چگونه می توان با این همه دست بردن ها در معنی و مفهوم آیات قرآن، دینی بودن این یا آن حکم ملقب به "دینی و اسلامی"، یا شرعی" را باور کرد و به عنوان «مسلمان دینی»، خود را در برابر آن ها مسئول و متعهد دانست؟

پاسخ هر چه می خواهد باشد، این همه نشان می دهد که با وجود این همه تحریفات تاریخی:

- راه قرائت «رسمی و با واسطه دینی» شدیداً تحت تأثیر سوداهای دنیوی و انواع تردستی های دین سازی ها و دین فروشی های کهنه و نو، غیر قابل اطمینان و اعتماد است و به هیچ هدایت دینی منجر نمی شود.

فصل ۴ بازیگران و بازی

ارثیه مذهبی و سازمان دینی

در مثال های پیشین، با نادرستی و تحریف منابع «اسلام رسمی و حکومت گر» و ارزش نازل و کیفیت پائین اطلاعات حاصل از «قرانت رسمی و با واسطه» آشنا شدیم. اما این اطلاعات دینی و مذهبی، یا اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، از کجا در جامعه ما ریشه زده، چگونه دوام آورده و بازتولید شده، و بر اساس چه مکانیسم هایی از نسلی به نسلی منتقل شده و به دست ما و نسل های ما رسیده اند؟

صدها سال شریعت سازی، از زمان فوت رسول تا به امروز، صدها اثر پایه ای با محتوی دینی مخدوش، هزارها کتاب تفسیر و تأویل، ده ها و صدها هزار روایت و حدیث راست و دروغ به وجود آورده است. به بیان علی دشتی، "صدها کتاب چون بحارالانوار، حلیه المتقین، جنات خلود، انوار نعمانی، مرصادالعباد، قصص الانبیاء و قصص العلما در ایران هست که تنها یکی از آن ها برای مسموم کردن و تباه کردن افکار ملتی کافی است"^{۲۲۵}. بر این آثار مخدوش و گمراه کننده، باید انواع و اقسام رساله های دینی و فتاوی شرعی و فرقه ای را نیز افزود.

^{۲۲۵} علی دشتی، ۲۳ سال، ص ۴۰۶.

نگرشی ولو کوتاه به تحولات سده های اخیر، نشان می دهد که سازمان شیعه گری در ایران، با استفاده از این آثار و به کارگیری هزاران ملا، از آیت الله، حجت الاسلام، بحر العلوم، ثقة الاسلام، قاضی القضاة، تا ملایان روضه خوان، طلاب علوم دینی و ده ها و صدها هزار مأمور خدمات مذهبی و فرقه ای از سید، مرده شور، دعا خوان و دعا نویس تا هیئت های امناء، سرایداران و گدایان مساجد و حسینیه ها، نیروی اجرایی قدرتمندی برای اشاعه دین رسمی حکومت گر و گسترش راه شرعی خود تشکیل داده اند. فقط در طول دویست سال اخیر:

- هزاران مسجد، حسینیه، محکمه و مدرسه دینی، امامزاده و زیارتگاه ساخته و به کار گرفته شده اند،

- شاهان و درباری ها برای حفظ تاج و تخت و توجیه قدرت حاکمه خود، برای پیشبرد این بازی دینی و پایداری کنترل دینی- سیاسی خود، مال و قدرت وقف کرده اند^{۲۲۶}،

- نیروی تعیین کننده استعمار^{۲۲۷} خارجی برای راکد نگهداشتن حرکات اجتماعی و تثبیت عقب ماندگی تاریخی، حتی به تربیت و خرید رهبران دینی دست زده و هزینه مدارس طلاب را پرداخته اند^{۲۲۸}،

- بازار و سرمایه داری سنتی ناظر بر مناسبات اجتماعی و اقتصادی پیشا سرمایه داری، برای گرفتن حکم حلالی ثروت به یغما برده و بهره کشی شرعی خود، مال امام، خمس و زکات پیشکش به اصطلاح "روحانیتی" کرده اند که موقعیت باد آورده شان برنیات استعماری بیگانگان، و از آن جمله، انگیس و روس، و سپس آمریکا بنا شده است^{۲۲۹}.

در نتیجه، این همه "ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کار بوده اند" تا نیروی ملایان فرقه حاکم، امکان شکل یابد، و قادر به حفظ حیات

^{۲۲۶} ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان "توسعه مدرنیسم و اسلام گرایی در ایران و ترکیه".

^{۲۲۷} بهره کشی استعماری از راه حفظ رکود اجتماعی انجام می گیرد و در مقابل، بهره کشی امپریالیستی بر توسعه تحت کنترل سرمایه داری بنا می شود (ر. ک. به کتاب های نویسنده تحت عنوان «استراتژی استعمار نو» و «توسعه مدرنیسم و اسلام گرایی در ایران و ترکیه»).

^{۲۲۸} ر. ک. به کتاب نویسنده به شرح پیشین.

^{۲۲۹} ر. ک. به کتاب نویسنده به شرح پیشین.

فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در حوزه شرعی شود، و از این راه، تحولات تاریخی در این کشور و جوامع را به کنترل خود در آورد^{۲۳۰}. اینان، با استفاده از این امکانات تاریخی، همچنین از طریق کنترل، منع و سانسور اندیشه ها و اندیشمندان دگراندیش، موفق شده اند تا تعلیمات «اسلام رسمی» و «شریعت فرقه ای» خود را از اوان کودکی در دل و جان شهروندان ایرانی کاشته و به ودیعه بگذارند. و این همه به کار آمده تا از ما مردمی ساخته شده که:

- یا تماما به ایدئولوژی دینی و سیاسی کاست رهبری دینی فرقه شیعه گری حاکم بوسه می زنیم و،
- یا حتی اگر به نحوی و نسبتی از حوزه دینی اینان بیرون آمده ایم، در حوزه های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی شان گرفتار آمده و تطبیق یافته ایم، و به آسانی هم قادر به نجات خود و بیرون آمدن از این تعلیمات فرهنگی شده نیستیم.

انحصار دانش دینی و جعل منابع

بی تردید، یکی از علل تداوم دین سالاری در ایران از تسلط رهبران فرقه ای بر تولید و عرضه اطلاعات دینی ناشی می شود. سردمداران فرقه حاکم با به دست گرفتن انحصار ترجمه و تفسیر کتاب دینی قرآن، هر آن چه خواسته اند بر زبان خدا جاری ساخته و به زبان خدا بیان کرده اند. برای توضیح و توجیه مقام و منصب دینی- دنیوی شان، شرع و شریعت اسلامی ساخته و پرداخته اند. با عناوین ضد توحیدی همچون آیت الله و حجت اسلام، در اموری کار پیامبری کرده و حتی به طوری که در صفحات پیشین نتیجه شد، با تحریف و بازنویسی آیات

^{۲۳۰} ر. ک. به کتاب نویسنده به شرح پیشین.

قرآن، نقش شرکای خدای خالق را بازی کرده و به نام خدا حکم شرعی و فتوای دینی ساخته و صادر کرده اند.

این همه میسر نشده مگر آن که اینان انحصار قرائت، ترجمه و توضیح قرآن را به دست گرفته اند و «قرآن تحت انحصار» خود را برای هر منظوری، «تعبیر و تفسیر» کرده و برای مشروعیت دادن به تسلط و اربابیت خود و اربابان دنیوی شان آیه آورده اند، یا با عرضه تفسیرهای نوظهور، هر حکم و نظر مورد نظر خود را، نظر خدا و "کلام الله" نامیده اند.

امروزه در بسیاری از موارد، مرز بین اینان با رسول و حتی اینان با خدا از بین رفته و در بسیاری موارد:
- رأی و نظر اینان به عنوان رأی و نظر خدا و به همان اندازه لازم الاجرا فرض می شود.

جعل اخبار، روایات و احادیث از سوی شریعت سازان^{۲۳۱}، از زمان های قدیم برای همه آشناست. سردمداران امروزی فرقه شیعی حاکم بر ایران نیز، همانند هر فرقه انحصارگر دیگر، هر وقت لازم شده، در زوایای سنت های اسلامی، از میان صدها هزار حدیثی که خود در موارد دیگر، راست و درست بودن شان را مشکوک و مردود می خوانند، عبارت و روایتی برگزیده و آن را مبنای شرعی بودن خواست و نظریات دنیوی خود قرار می دهند.

اینان اما، آن طوری که در نمونه آغاز کتاب حاضر ملاحظه کردیم، به کاری بیش از فقط جعل حدیث دست می زنند. اینان خود می دانند که دیگر نمی توان «نظم و نثر» متن قرآن رسمیت یافته دوران خلفا را تغییر دهند و از این رو، به دستکاری «معنی و مفهوم آیات»، یعنی درست آن بخشی از قرآن که همه و از جمله خود قرآن در مورد الهی بودنش متفق القولند دست می زنند.

^{۲۳۱} ر.ک. به فصل «تحریف معنی و مفهوم قرآن با احادیث جعلی» در جلد سوم این کتاب.

مهم ترین شیوه دست بردن در «معنی و مفهوم آیات قرآن»، «تفسیر» است. «تفسیر»، آن گونه که در دوره های آغازین بعد از رسول معمول بوده^{۲۳۲}، به معنی توضیح ساده قرآن نیست. تفسیر بلکه در عمل تاریخی زمان های بعدی، مترادف با تغییر، سانسور و اصلاح معنی قرآن بر اساس منابع، عقاید و علائق بشری است. برخی حتی قدمی فراتر رفته، با دلیل تراشی بدون پایه مبنی بر این که قرآن «معانی باطنی» دارد، به شیوه ای که «تأویل» نامیده می شود روی می آورند. «تأویل» در عمل به معنی الهی نامیدن معنی و مفهومی است که هیچ معادلی در متن اصلی آیات یا آن چه وحی و معجزه الهی خوانده می شود، ندارد. این شیوه غیر دینی، راه سوء تعبیر و تفسیر قرآن را به روی انواع متشرعین هموار می کند و فرصتی فراهم می آورد تا هر فرقه و حتی شریعت سازی: - به نیات و خواسته های دنیوی خود لباس قرآنی بپوشاند و نظر شخصی خود را به نام دین و خدا به خورد توده محروم و عقب نگه داشته شده بدهد.

از این نظر، «انحصار ترجمه و تفسیر قرآن»، به مهم ترین ابزار حکومت و شوکت کاست اربابان دینی، ملایان و انواع شریعت سازان و دین فروشان فرقه تبدیل شده و قدرت نامحدودی را به دارنده حق انحصاری ارمغان می آورد. از این راه، تصمیم و اراده رهبران دینی-فرقه ای، عنوان «اسلامی و الهی» به خود می گیرند و قدرت و تسلط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نامحدودی را در اختیار سردمداران و پدرخوانده های فرقه صاحب انحصار قرار می دهد. حضور ملایان به عنوان شرکای شاهان و حکومت ها و نهایتاً به عنوان حاکمان حکمرانی های گوناگون اسلامی، مدیون جا انداختن این انحصار دینی-دنیوی است.

^{۲۳۲} ر. ک. به بحث «بازنویسی معنی و مفهوم کلام الله» در جلد سوم این کتاب.

- کراهت یا منع ورود

این انحصار البته میسر نشده جز آن که نسل تحصیلکرده دهه های گذشته ما از رجوع به منابع مورد مراجعه شریعت سازان و از کند و کاو موضوعات دینی دور مانده، یا به شکلی از اشکال از ورود به حوزه انحصاری دین سازان منع شده اند. نظر سنتی بسیاری از روشنفکران سکولر و مدرن ما بر این تعلق داشته و دارد که گویا:

- "توسعه دانش و افزایش سواد و آگاهی عمومی، خود به خود راه تفکر عقلانی را هموار می کند و تداوم تسلط افکار و اندیشه های دینی و نوع دینی را تقلیل داده و متوقف می کند. بر این باور، راه دور ایستادن از موضوعات «دینی و دینی شده» و پشت کردن به مطالعه و کند و کاو محتوی دینی و فرقه ای، خود به خود به بی اهمیت شدن سلطه دینی می انجامد و زوال تاریخی حکومت و تسلط دینی را تسریع می کند".

این فکر اما، در اساس بر بینش مکانیکی از «تئوری های تکاملی مکانیکی» که در آن انسان در برابر «جبر تاریخی»، فاقد نقش به حساب می آید، متکی است و آن چنان که در عمل تاریخی به اثبات رسید، کارکردی نداشته، جز آن که در عمل، به انحصارگرایان دینی فرصت داده تا حق توضیح و تفسیر دینی را در دست خود حفظ کنند و به وقت ضرور، با مراجعه به منابع دینی ابداعی خود، برای اثبات صحت نیات دینی- دنیوی خود، دلیل و مدرک دینی بسازند. و از این طریق، در افکار توده های محروم، خود را به عنوان نمایندگان و شرکای خدا و مقدسین دینی و فرقه ای جا بیندازند.

در طول این مدت، روشنفکرانی که از این شیوه سنتی تبعیت نکردند و به نقد دینی و عقیدتی روی آوردند:

- یا مثل کسروی به تیغ ترور انحصارگران دینی فرقه حاکم گرفتار آمدند و تاوان ورود به مزرعه خصوصی سردمداران فرقه را پس دادند،

- یا مثل هزاران دگراندیش ایرانی، به جرم ایستادگی در برابر انحصارگران دینی، با عناوینی همچون کافر، منافق و باغی، جان و مال باختند و

- یا در ابعاد هزاران، هستی و دارائی خویش را بر جای نهاده، مجبور به فرار از «کشور دین زده» و قطع ارتباط با توده های تحت ستم و جادو شده دینی شدند.

در این میان، جمعی نیز برای گرفتن جواز ورود به این حوزه انحصاری، و شاید با شبهه پیشبرد آن چه «اصلاحات دینی»^{۲۳۳} از درون» می خوانند، راه سازش به اصطلاح موقتی و تاکتیکی با قشر انحصارگران به اصطلاح "روحانی" را در پیش گرفتند. اینان جز آن که در درون سیستم انحصاری حل شوند، منشاء هیچ تغییری نشدند و در واقع از این همه بازیگرانی که سازش با انحصار و انحصارگران دینی و فرقه ای را برگزیدند، هیچ اثر و نامی در تاریخ باقی نمانده است.

از جمع خودی نیز کسانی مانند مهدی بازرگان و علی شریعتی برای کسب مجوز ورود به حوزه انحصار دینی کوشیدند و به آن نرسیدند مگر آن که به تطبیق تمام عیار با معیارهای حاکم تن دادند و دستبوسی پدر خوانده های فرقه ای را عین دین و ایمان معرفی کردند^{۲۳۴}. دست آوردها و حتی نقد دینی اینان نیز، به هیچ حرکت «پروتستانیسیم دینی» نینجامیده و در نهایت، جز به کار تحکیم و تثبیت قدرت انحصاری کاست حاکم و قشریون فرقه ای نیامده اند.

در حال حاضر، از اینان کسانی همچون عبدالکریم سروش به بهانه «اصلاحات دینی»، در خط تبعیت بی چون و چرا از کاست انحصارطلب ملایان پیش می روند. آنان خود بهتر می دانند که دین اسلام بر قرآن متکی است و همانگونه که در حرکت نیمه کاره معتزله هم تجربه شد، «اصلاحات دینی» در اسلام:

^{۲۳۳} به معنی تغییر رنگ و روی ظاهر، و نه به معنی پروتستانیسیم و ادامه راه جنبش های اسلامی عقل گرا، همچون جنبش معتزله در معیارهای امروزی.

^{۲۳۴} ر. ک. به کتاب های نویسنده تحت عناوین: ۱- زن و اسلام شریعتی و ۲- زن در گرداب شریعت.

- نه از انتقاد از سنت های خرافی یا ملایان دینی و فرقه ای،
- بلکه از «نقد عقلانی قرآن» شروع می شود.
تا زمانی که چنین حرکت بنیادی «پروتستانیستی» آغاز نشده، هر گونه
حرکتی تحت عنوان «اصلاح دینی»، جز در خدمت احیای
دین سالاری و تحکیم اربابیت دین سالاران، قرار نمی گیرد و نخواهد
گرفت.

کتاب دوم

قرآن و قرائت «بی واسطه»

فصل ۱

قرائت «بی واسطه» قرآن

راه سوم

دیدیم که «قرائت با واسطه دینی» محصول قرن ها دخالت ناروا و تحریف شریعت سازان مختلف، از متکلم و فقیه تا مفسر، محدث، قاضی، روحانی و سایر انواع اربابان دینی، در محتوی و معنی و مفهوم آیات قرآن است. بعداً توضیح داده خواهد شد^{۲۳۵} که این دست بردن ها در معانی آیات و به کار بردن انواع تعبیر، تفسیر و تاویل:

- از سوئی و عمدتاً «دنیوی» است و برای ایجاد و تداوم تسلط سیاسی رهبران اسلامی و توجیه اصل «حکومت دینی» ایجاد شده و «بهره کشی دنیوی» توده های مؤمن و مسلمان را در برنامه دارد و
- از سوی دیگر، آلوده به تعصبات یک سو نگرانه «دینی» است و به ابداعات دگماتیک متشرعین اسلامی پاسخ می دهد.

برای رسیدن به این هدف هاست که مطالعه و عرضه اطلاعات دینی به انحصار در آمده و به خاطر حفظ این منافع دنیوی و دینی است که به عناصر خودی و تسلیم شدگان به اربابان حوزه انحصاری اسلامی و فرقه ای اجازه داده می شود تا هر آن چه را که برای حفظ تسلط دینی موجود لازم به نظر می رسد، بدون هرگونه تعهد و الزام دینی، ابداع

^{۲۳۵} ر. ک. به بحث مربوطه در جلد سوم این کتاب.

کنند، بگویند و بنویسند. و در صورت ضرورت حتی حرمت «معنی و مفهوم آیات منسوب به خدا» را هم به هیچ انگارند.

با استفاده از این شیوه‌های آلوده به تحریف و همچنین از طریق انحصار تاریخی تولید و عرضه اطلاعات دینی، شریعت‌سازان اسلامی موفق شده‌اند تحریفات خود را به نام خدا، دین و اسلام به خورد توده‌های مسلمان بدهند. آنان چنین می‌نمایند که انگار هر آن چه می‌گویند و می‌نویسند، حرف و کلام خداست و «مستقیماً کسی را مسلمان دیندار یا از دینداری دور می‌کند»^{۲۳۶}.

از این طریق، «مسلمان و دیندار بودن» با «تبعیت از اربابان دینی» یکی فرض می‌شود و ادعا و دروغی به این بزرگی، «توده‌های محروم مسلمان و معتقد به خدا» را مجبور به تبعیت دینی و سیاسی از آنان می‌کند. این در حالی است که طبق نمونه‌های مورد بحث فصل‌های پیشین:

- اطلاعات دینی «رسمی شده‌ای» که به وسیله این شریعت‌سازان تولید و عرضه می‌شوند، نه فقط دین و قرآن را با همه واقعیت‌ها و نیک و بد هایش به تمامی نمایندگی نمی‌کنند، بلکه حتی در بسیاری موضوعات، به راه تحریف عمدی می‌روند و از آن رو:

- «غیر دینی و غیر اسلامی» و حتی «ضد دینی و ضد اسلامی» اند.

این جاست که «رهائی» از قرائت دینی «رسمی و با واسطه‌ای» که محصول دخالت غیر مجاز شریعت‌سازان در مبانی دینی‌اند، برای مسلمانانی که می‌خواهند «ایمان دینی خود را حفظ کنند، ولی به این خاطر، مجبور به تبعیت غیر دینی دین‌سازان نشوند»، به تنها راه انتخاب تبدیل می‌شود. بدون بریدن از این منبع و منزله شدن از این

^{۲۳۶} بعداً در جلد دوم این کتاب خواهیم دید که مشخصه دینی بودن یک عمل در آن است که انجام دادن و ندادنش «مستقیماً کسی را دیندار یا از دینداری دور می‌کند». اعمالی که چنین کارکردی ندارند و فقط با گناه و ثواب سنجیده می‌شوند، می‌توانند «وابسته به اعمال دینی» باشند، ولی قسمتی از «دین» نیستند.

تحریفات دینی رسمی شده، هیچ راهی برای رستگاری، یا درست دیدن و با عقل و منطق بشری برگزیدن، وجود ندارد.

در این جریان، البته هر کسی وظیفه هدایت خود را دارد و هر کسی نیز، خواهی و نخواهی مجبور به راهی انتخاب در یک سه راهی گزینش است:

۱- راه موجود «با واسطه و رسمی»، به شرحی که توضیح داده شد، تبعیت بی چون و چرا از تحریفات شریعت سازان را به همراه دارد، و از همان رو، اگر نتیجه دنیوی هم داشته باشد، به هیچ مقصد دینی نمی رسد.

۲- راه دوم که به پشت کردن به دین و ترک باورهای دینی و اسلامی را پی می جوید. ترک دین اما فقط با ترم «بی دینی» قابل توضیح و برابر سازی نیست، چرا که آن چه «بی دینی» یا ترک دین نامیده می شود، حتماً به معنی «بی ایمانی» و ترک هرگونه ایمان نیست. این هر دو بلکه نسبت به شرایط، خود حامل نوعی ایمان است، یا می تواند باشد که با ایمان دینی این یا آن دین ترک شده فرق می کند. از این نظر، «بی دینی» یا ترک دین همانند سایر انواع اعتقادات دینی و نوع دینی عمل می کند یا می تواند عمل کند.

۳- راه سوم به جای «قرائت مخدوش رسمی» بر «قرائت مستقیم و بی واسطه دینی» بنا می شود. این راه، راه کسانی است که:

- هم می خواهند ایمان دینی خود به عنوان اعتقاد به «خدای واحد و خالق» مورد معرفی اسلام^{۲۳۷} را حفظ کنند، و هم:

- به خاطر این ایمان دینی، به تصرف شریعت سازان و اربابان دینی در نیایند و مجبور به تبعیت از اطلاعات دینی تحریف شده نباشد.

«مطالعه مستقیم و بی واسطه» به عنوان راه سوم، دسترسی بدون واسطه و دست نخورده به اطلاعات «دینی» و «غیر دینی» دین را ممکن می کند. از این طریق، هر کسی امکان هدایت دینی خود را می یابد و هر کسی نیز از طریق کند و کاو در «کتاب دینی قرآن»،

^{۲۳۷} "دین" در اسلام، یعنی آن چه انجام دادن یا ندادنش کسی را با دین و مسلمان، یا بی دین و غیر مسلمان می کند، عبارت از «ایمان به خدای واحد خالق جهان» است. برای توضیح بیشتر ر. ک. به فصل مربوطه تحت عنوان «موضوع و محتوای دین در اسلام» در جلد دوم این کتاب.

حق و اختیار جدا کردن سره دینی از ناسره غیر دینی را به مرحله عمل در می آورد. به بیان دیگر، هر کسی حق این را می یابد تا:

- دین را با محتوی دینی حفظ کند و هر چه «غیر دینی» است را، ولو در قرآن و به صورت آیه‌های قرآنی، به کناری نهد.

در این جا، دین عملی فردی و به معنی رابطه فرد با خداست و کس دیگری حق دخالت در آن و ممیزی این رابطه را ندارد. با گزینش این راه سوم و فراهم آمدن مطالعه دینی «بی واسطه»:

- دیگر کسی برای مسلمان بودن و ماندن و ادامه زندگی دینی خود مجبور به بوسه زدن بر تحریفات انحصارگران دینی و تحمل حاکمیت سیاسی و فرهنگی دین سالان دین ساز، نخواهد بود. به بیان دیگر، با بهره مندی از دانش دینی حاصل از «مطالعه بی واسطه دینی»:

- می توان «مسلمان دینی» بود،

- اما به این سبب، مجبور به وابستگی ایمانی و ذهنی به «دین رسمی شده» و همچنین انحصارگران دینی- دنیوی فرقه حاکم نشد و نیازی به تبعیت از "حکومت و احکام شریعی"، که ساخته و پرداخته دین فروشان و اربابان دینی- دنیوی اند، نداشت.

به سبب ایمان دینی به خدا، مجبور به پذیرش دخالت دین و دین سالار در سیاست و زندگی اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی نشد و در عین ایمان به خدای خالق جهان، در زندگی اجتماعی خود، طرفدار جدائی دین از سیاست بود و بشری و لائیک زندگی کرد.

این جاست که «مطالعه بی واسطه» به راه رهایی از تسلط انحصاری دین سازان تبدیل می شود و رهایی از استثمار تاریخی دین و اسلام حکومت گر را در پی می آورد.

قرآن، اساس مطالعه دینی اسلام

دین اسلام بر نوشته ها و محتوی قرآن بنا می شود. بعدا خواهیم دید که در بازسازی آن چه "شرع اسلامی" خوانده می شود، غیر از قرآن،

منابع و موضوعاتی همچون حدیث، اجماع، قیاس و حتی «عقل دینی»^{۲۳۸} دخالت دارند. با این حال، هیچ کدام از این منابع دینی:

- نه می توانند با صلاحیت دینی قرآن به رقابت برخیزند،

- نه می توانند جای خالی قرآن را پر کنند و،

- نه می توانند با صحت دینی محتوی قرآن برابر فرض شده، یا به خودی خود و بدون نیاز به تأیید دینی (تأیید قرآنی)، اعتبار دینی کسب کرده یا صحت دینی ایجاد کنند. در ضمن، قرآن دارای ویژگی هائی است که هیچ کدام از منابع دیگر دینی ندارند. برای مثال:

۱- قرآن تنها نوشته اسلامی است که بنا به باور مسلمانان، از سوی خدا "نازل" شده و بنا به آیات خود قرآن، حداقل، «معنی و مفهوم» از آن خداست^{۲۳۹} (آیه ۶ سوره فرقان؛ آیه ۱ سوره القدر، آیه ۶ سوره النمل و سایر). این در حالی است که همه منابع دیگر از قبیل حدیث، اخبار و اجماع، بشری اند و وسیله متشرعینی که کارشان ساختن و پرداختن دین و شرع دینی است، به وجود آمده اند.

۲- قرآن تنها مرجعی است که عمدتاً در زمان پیامبر و خلفای راشدین نگارش یافته و تغییرات ممکن بعدی اش^{۲۴۰}، حداقل از نظر نظم و نثر بسیار اندک بوده یا می توانسته اندک باشد. سایر منابع شرعی، بسیار دیر؛ یعنی در طول صدها سال پس از پیامبر اسلام، ساخته و پرداخته شده و نگارش یافته اند.

^{۲۳۸} ر. ک. به فصل «شرع اسلامی»، اسلامی نیست» در جلد سوم این کتاب.

^{۲۳۹} ر. ک. به بحث مربوطه، تحت عنوان «محتوی "کلام الله" - نظم و نثر یا معنی و مفهوم» در جلد اول و «نزول با بی واسطه» در جلد دوم این کتاب.

^{۲۴۰} بزرگترین تغییر نظم و نثر قرآن در زمان خلیفه سوم عثمان انجام شد. بر خلاف ادعاها، هیچ کدام از این نسخه های موجود، از قرآن های اولیه، چه قرآن دو جلدی دوره ابوبکر یا قرآن یک جلدی دوره عثمان، موجود نیست و کسی هم نمی داند که نسخه های قرآن های اولیه چه شده اند و چرا با وجود تداوم مستمر حکومت های اسلامی، هیچ کدام از نسخ اولیه در بین نیستند (برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به فصل «کتابت قرآن» در جلد دوم این کتاب).

۳- قرآن تنها نوشته دینی مسلمانان است که پس از اعتراضات و ایرادگیری های اولیه^{۲۴۱}، حداقل از نظر «ظاهر یا نظم و نثر» سوره ها و آیاتش مورد قبول اکثریت مسلمانان است. قرآن حتی در زمانی که با اتهام دخالت و تحریف خلفا، از آن جمله خلیفه سوم عثمان، رو به رو بوده، از نظر نظم و نثر، کمتر از هر منبع اسلامی دیگر مورد تردید گروه های مسلمان قرار می گرفته است. این در حالی است که عدم صحت هزاران و صدهزاران حدیث، به ثبوت رسیده و حتی بیشتر از ۹۵-۹۰ درصد از احادیث جمع اوری شده از سوی مفسرین و محدثین نامی اسلامی مردود و ساختگی اعلام شده اند^{۲۴۲}. آش به قدری شور است که تقریباً همه مذاهب و فرقه های اسلامی، همدیگر را به ساختن احادیث ساختگی متهم می کنند.

۴- به طور نظری، همه منابع دیگر اسلامی، به نوعی محصول تفسیر، توضیح و توجیه قرآن اند، یا در همخوانی با محتوی آن، ساخته و پرداخته شده اند^{۲۴۳}، باشد که در عمل و در جریان تفسیر قرآن، احادیث راست و دروغ، محتوی آیات را تعیین می کنند و معنی و مفهوم قرآن را تغییر می دهند^{۲۴۴}.

این ویژگی های دینی تعیین کننده، ه این نتیجه می رسد که:
- مطالعه دینی در اسلام، در اساس به معنی مطالعه قرآن است و به بیان دیگر:

^{۲۴۱} از آن جمله، شیعیان علی "اصالت سوره های ۱۱۳ و ۱۱۴ قرآن را انکار می کردند" (پطروشفسکی، اسلام در ایران، ص. ۱۱۶).
^{۲۴۲} ر.ک. به فصل «تحریف معنی و مفهوم قرآن با احادیث جعلی» در جلد سوم این کتاب.
^{۲۴۳} بعداً خواهیم دید که این رابطه در عمل، بر عکس است. بدین معنی که متشرعین اسلامی از سوئی ادعا می کنند که حدیث و اجماع نسبت به قرآن فرع اند و نمی توانند در تضاد با آن قرار گیرند یا آن را تغییر دهند، ولی از سوی دیگر، برای پیشبرد کار دنیوی شان، قرآن را به وسیله احادیث راست و دروغ خود ترجمه و تفسیر می کنند. این به معنی فرع پنداشتن آیات منسوب به الهی قرآن در مقابل اصل دین احادیث بشری است. بدین ترتیب، احادیثی که در «تئوری دینی»، فرع و تابع معنی و مفهوم قرآن اند، در «عمل دنیوی»، محتوی و معنی و مفهوم قرآن را تعیین کرده و تغییر می دهند (ر.ک. به فصل «اصل "کلام الله" تابع فرع احادیث بشری» در جلد سوم این کتاب).
^{۲۴۴} ر.ک. پیشین.

- قرآن «تنها» سند معتبر اسلام است و مطالعه اسلام، جز از راه مطالعه قرآن ممکن نیست، و جز به همان راه کج شریعت سازان نمی رود.

این است که:

۱- بر خلاف اطلاعات مخدوش «رسمی»، حاصل از «قرائت با واسطه» که محصول اختلاط منابع مختلف بشری از جمله روایات و احادیث راست و دروغ و همچنین اجماع، فتوا و سایر ابداعات بشری با محتوی قرآن است،

۲- «دانش دینی بی واسطه ای» که در این کتاب عرضه می شود صرفاً از مطالعه مستقیم قرآن به دست می آید و غیر از قرآن هیچ مرجع دیگری ندارد و هیچ مرجع دیگری را برای تفسیر و تعبیر معنی و مفهوم قرآن مورد استفاده قرار نمی دهد. به بیان دیگر، تحقیق و کتاب حاضر، با در مرکز قرار دادن «مطالعه بدون واسطه قرآن»:

- هم خود را از «منابع، مطالعات و اطلاعات با واسطه دینی» متمایز می کند و،

- هم از مراجعه به هرگونه منبع دینی «رسمی و با واسطه»، که نهایتاً غرق شدن در باطلاق دین سازی های متشرعان را به همراه می آورد، می پرهیزد.

- تحقیق کارکرد اجتماعی دین و نه باور دینی

در آغاز کتاب دیدیم که "موضوع تحقیق این کتاب نه دین و «قرآن دینی»، که «کارکرد دنیوی» دین و قرآن در جامعه امروزی است. بر اساس این «پیش فرض»، در این کتاب فقط امور «غیردینی» قرآن مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرد و از تجزیه و تحلیل چگونگی های محتوی «دینی»؛ تا زمانی که فقط «دینی» اند، خودداری می شود.^{۲۴۵} بر این اساس، منظور از «مطالعه بی واسطه قرآن»، «مطالعه بی واسطه قرآن غیر دینی» است.

^{۲۴۵} ر. ک. به بحث آغازین کتاب در مورد «قرائت بی واسطه قرآن غیردینی».

بر اساس این گزینش، در این کتاب از تحقیق علمی و ارزیابی میزان صحت «باورهای دینی»، خودداری می‌کند و کار دینداری را به احساس قلبی و نیاز روحی و روانی هر کس وا می‌گذارد تا بر اساس دریافت‌های شخصی خود، به نوعی از باور دینی نایل شود یا از نوعی باور دینی بپرهیزد.

به بیان دیگر، آیات قرآن تا جایی که صرفاً دینی‌اند و برای اهداف دینی به کار می‌روند، در حوزه بحث، تحلیل و ارزیابی این کتاب جا نمی‌گیرند. ولی به وقتی که قرآن و احکام ولو دینی آن، جنبه دنیوی به خود می‌گیرند و از حوزه صرف دین و اعتقاد دینی پا فراتر می‌گذارند، در حوزه مطالعات این کتاب جا می‌گیرند و با ابزار و شیوه‌های علوم مثبت‌مورد بحث و تحلیل قرار می‌گیرند.^{۲۴۶}

برای نمونه، آیات سوره اخلاص از جمله آیات صرفاً دینی قرآن‌اند و به همین سبب نیز در حوزه علوم مثبت‌مورد ارزیابی علمی این کتاب قرار نمی‌گیرند: **«بگو او خداوند یگانه است. خداوند مهتر (بی‌نیاز). نه می‌زاید و نه زاده می‌شود. و او را هیچ کس هم‌تا نیست»**^{۲۴۷} (سوره اخلاص، آیات ۱-۴). اما بنیادگرایی مانند مکارم شیرازی و شرکاء، توحید خداوند خالق جهان به شرح فوق را نیز مبنائی برای اثبات ایدئولوژی سیاسی خود قرار می‌دهند و به آن وسیله، برای حکومت دنیوی خود دلیل دینی و تأیید الهی می‌سازند. به نظر اینان گویا: **«توحید و یگانگی خداوند به معنی توحید و یگانگی مسلمانان در جامعه و در حوزه «مالکیت، حاکمیت، قانونگذاری و اطاعت» است و آن همه به معنی گردن نهادن به «نظمی اسلامی»^{۲۴۷} است»**^{۲۴۸}.

^{۲۴۶} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۲۴۷} بعداً خواهیم دیدی که «نظم و حکومت اسلامی» به معنی «نظم و حکومت دینی و الهی» نیست. نظم و حکومت اسلامی بر «شریعت اسلامی» بنا می‌شود. این در حالی است که آن چه «شریعت اسلامی» خوانده می‌شود، عمدتاً تولید بشر است و از تفسیر و تأویل بشری آیات قرآن، ابداع احادیث ساختگی و اجماع نظر شریعت‌سازان ساخته و پرداخته شده است، و در نتیجه، نه دینی و نه الهی است (ر. ک. به «نظریه ضد دینی «حکومت دینی» در اسلام» در جلد سوم این کتاب).

^{۲۴۸} تفسیر نمونه، پیشین، ج ۲۷، ص ۴۴۶-۴۵۰.

یک چنین ادعا و تفسیر و تعبیر، «محتوی دینی» این آیات را از «صرف دینی» خارج کرده و به آن‌ها «هویت سیاسی و اجتماعی» می‌بخشد. این است که وقتی آیات صرفاً "دینی"، برای توجیه «مرام سیاسی و حاکمیت دینی» دین‌سالاران اسلامی مورد استفاده قرار می‌گیرند، هویت‌شان از صرف «دینی دینی» به «دینی دنیوی» تغییر می‌یابد و از آن رو، در حوزه تحلیل «قرآن غیر دینی» این کتاب قرار می‌گیرند. در نتیجه، می‌توان چنین فرموله کرد که:

۱- تا آن جا که این و سایر آیات قرآنی، «دینی اند»^{۲۴۹} و مثلاً در مورد توصیف یگانگی و ایمان به خداوندی خدا به کار می‌آیند، رد و اثبات آن نیز دینی است و از آن رو در حوزه ارزیابی علوم مثبت‌ه این کتاب قرار نمی‌گیرند.

۲- اما زمانی که این و سایر آیات دینی به مبنای ایدئولوژی اجتماعی تبدیل می‌شوند و برای مشروعیت بخشیدن به حکومت و قدرت دینی به کار می‌آیند، دیگر مفهوم صرفاً دینی خود را از دست می‌دهند و در حوزه ای قرار می‌گیرند که علوم و منطق علوم مثبت‌ه بر آن حکم می‌رانند، و از آن رو، در حوزه کند و کاو و شناخت علمی این کتاب قرار می‌گیرند.

از همین رو، با آن که موضوع باور دینی موضوع مطالعه این کتاب نیست، جلد دوم این کتاب به توضیح برخی از موضوعات «قرآن دینی» که از نظر «قرآن غیر دینی» حائز اهمیت اند، اختصاص یافته است. این موضوعات و نتیجه‌گیری‌های حاصل از آن، بعداً برای توضیح موضوعات مربوط به «قرآن غیر دینی» در جلد سوم کتاب مورد استفاده قرار می‌گیرند.

^{۲۴۹} در جلد دوم این کتاب، این نتیجه حاصل شده که دین در اسلام صرفاً به معنی «ایمان فردی به خداست».

فصل ۲

دشواری های قرائت «بی واسطه» قرآن

... ولی افتاد مشکل ها

مراجعة مستقیم به قرآن و «مطالعه بی واسطه» آن، از جهتی آسان، ولی از جهاتی دیگر بسی دشوار است. قرائت مستقیم و بی واسطه قرآن در آغاز آسان می نماید، چرا که ترجمه ای از کتابی را در برابرت می یابی که ظاهراً ساده و به آسانی قابل فهم است. گاهی جملات و کلمات را گنگ، نامناسب و بی معنی می یابی، ولی با پیشداوری نسبت به مترجمین کتاب های دینی، این گونه مشکلات را به حساب سیاق نوشتاری مکتب خانه ای آنان می گذاری.

ظاهراً اکثر آیات "شان نزول" دارند یا به بیان دیگر، به سببی و علتی "نازل" شده اند. به ادعای شریعت سازان اسلامی گویا سبب های نزول همه آیه ها معلوم اند و سبب ها و علل نگارش شان مشخص است. از این نظر، ظاهراً نه مشکلی در فهم و درک آیات وجود دارد، نه مشکلی در مورد سبب و چرایی نزول آن ها پیدا می کنی.

اما این آسان گیری اولیه نیز دیری نمی پاید. بعداً می فهمی که بسیاری از این ادعاها محصول ابداعات و روایات بدون مدرک و دلیل متشرعین اسلامی در قرن های گذشته بعد از دوره رسول اند. در واقع درست است که بر اساس مجموعه شواهد باقی مانده از دوره نزول:

- بسیاری از آیات «قرآن غیر دینی» برای پاسخ به مشکلات و سوالات مواردی خاص نگارش یافته اند، ولی:

- روایات و احادیث در مورد تک تک آیات به قدری تحریف شده و غیر قابل اعتماد و استناد اند که احیاناً جز در موارد بسیار معدود، دلایل عدم صحت "شأن نزول شان" قابل قبول تر از صحت شان است.^{۲۵۰}

این است که با ادامه مطالعه، هم اعتماد و امید ساده لوحانه ات به روایات و احادیثی که قرآن را تفسیر می کنند، از بین می رود، هم از نظر فرموله کردن مفاهیمی که پایه منطقی ثابتی ندارند، دچار دشواری های عمده می شوی. به زودی امیدت را از اطلاعات حاصل از «قرائت رسمی تحریف شده» از دست می دهی و استفاده از اطلاعات رسمی شده دینی را ناممکن و اساساً گمراه کننده می یابی. این جاست که راهی جز «مطالعه مستقیم و بی واسطه» نمی یابی.

اطلاعات حاصل از «مطالعه بی واسطه» از تحریفات قرائت «رسمی و با واسطه» عاری است و این فی نفسه امتیازی بزرگ است، اما به موازات پیشرفت کار و جمع بندی درک و فهم حاصل از قرائت «بی واسطه» آیات، دشواری ها رو به ازدیاد می گذارند و خواننده محقق (معتقد یا غیر معتقد دینی) در برابر پرسش هائی قرار می گیرد که با پرسش ها و موضوعات رایج «قرائت و دین رسمی» به کلی فرق می کنند.

بد تر از همه، رفته رفته به این جا می رسی که شکل بیان و ناهمسانی های محتوی آیات، به صرف مقصر دیدن مترجمان و مفسران، قابل توجیه نیستند و دشواری های موجود در نظم و نثر و چگونگی نگارش قرآن در بروز این مشکلات درک و فهم، نقش تعیین کننده ای دارند. به زودی معلوم می شود که بخشی از این دشواری ها:

- از شکل تنظیم و فهرست بندی غیر معمول فصل ها (سوره ها) و جمله های این کتاب ناشی می شوند و بخشی:

^{۲۵۰} ر. ک. به فصل «تحریف معنی و مفهوم آیات قرآن با احادیث جعلی» در جلد سوم این کتاب.

- حاصل انتخاب کلمات و شکل نوشتاری و انشائی از سوئی و مشکلات محتوایی و مغایرت معانی و مفاهیم آیات با همدیگر، از سوی دیگر است.

نظم منطقی تعریف شده

۱- نظم و سیر منطقی

اساساً شکل عرضه مطالب هر نوشته و کتاب، تابع «نظم و سیری منطقی» است. «نظم و سیر منطقی» بدین معنی است که هم موضوعات و فصول هر کتاب و نوشتار باید اول و آخری داشته باشند، هم کلیت کتاب و نوشته باید از جایی شروع و به جایی ختم شود و به قول سوندی ها، باید نخ قرمزی در سرتاسر نوشته، از آغاز تا به پایان، ادامه یابد و قسمت های مختلف نوشته را به همدیگر بدوزد.

در ضمن، وظیفه هر کتاب و نوشته، رساندن پیام و طرح موضوع یا موضوعاتی است. هر نوشته و کتاب، بر این اساس، باید موضوعات مورد نظر خود را بر اساس «نظم و ترتیبی منطقی» (چه نظم و ترتیب موضوعی، یا نظم و ترتیب زمانی^{۲۵۱} و مکانی) به بحث بکشد. و نیز با عبور از «سیری منطقی»، از مقدمه و بحث آغازین، تا بیان مقصود و نتیجه گیری، به پایان برسد.

بدون وجود این «نظم و ترتیب» و «سیر» منطقی، پیام نوشتاری به آسانی در حافظه خواننده دریافت، ضبط و ثبت نمی شود. این از آن روست که مغز بشر قادر به ضبط و ثبت تلی از اطلاعات در هم و بر هم و پس و پیش نیست. کامپیوتر مغز بشر بر اساس «نظمی منطقی» برنامه ریزی شده و برای ثبت و ضبط اطلاعات، نیازمند کلاسه بندی

²⁵¹ chronological

موضوعات بر اساس نشانه‌ها و علائم زمانی، مکانی، موضوعی است.

زمان، مکان و موضوع، همان عواملی‌اند که نظم کلاسه‌بندی کتابخانه‌ها را هم شکل می‌دهند و در نتیجه، هر کس می‌تواند با استفاده از این «طبقه‌بندی منظم و منطقی»، کتاب مورد نظر و اطلاعات لازم در مورد موضوعات دلخواه خود در زمان و مکان مورد نظرش را، از میان میلیون‌ها و بلکه ده‌ها و صد‌ها میلیون کتاب، نوشته و موضوع پیدا کند.

فهمیده شدن یک مطلب جدید، محصول پروسه‌ای از کارکردهای منظم و منطقی مراحل مختلف مغز انسان است. این پروسه با دریافت اطلاعاتی تازه و ورود آن به سیستم مغزی آغاز می‌شود. این مطالب با مطالب مشابه قبلی، که بر اساس همین نوع طبقه‌بندی در پرونده‌های مختلف مغز ثبت و ضبط‌اند، سنجیده می‌شوند. در این مرحله، یکسانی‌ها و تفاوت‌های موضوعات جدید با موضوعات، دانستنی‌ها و معانی ضبط و طبقه‌بندی شده قبلی، برابری‌سازی شده و مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند. بدین وسیله با عبور از این پروسه مرحله به مرحله به شرح زیر، محتوی مطالب جدید، کشف، شناسایی و فهمیده می‌شود:

- ۱- دریافت اطلاعات،
- ۲- ارزیابی اولیه از طریق تعیین وجوه مشخص اطلاعات به دست آمده،
- ۳- مقایسه موضوعی اطلاعات جدید با موضوعات و اطلاعات طبقه‌بندی و پس‌انداز شده سابق،
- ۴- تجزیه و تحلیل مشابهاً، یکسانی‌ها و تفاوت‌ها، و بالاخره:
- ۵- تحقق شناخت موضوعات و اطلاعات جدید، و بایگانی و خودی کردن آن‌ها.

این چگونگی و ترتیب شناخت اطلاعات جدید به وسیله مغز انسان، قبل از همه ناشی از آن است که:

- اولاً توان مغزی انسان محدود است و مغز انسان قادر به ضبط و ثبت آثار در هم ریخته و فاقد نظم و طبقه بندی منطقی نیست و،
- در ثانی، مغز انسان اطلاعات خود را شبیه به نرم افزارهای دست ساخت امروزی خود، پس از طبقه بندی و پرونده بندی، ثبت و ضبط می کند و موقع یادآوری نیز از طریق مراجعه به سیستم بایگانی طبقه بندی شده خود، به اطلاعات ثبت شده در حجره های خود دسترسی پیدا می کند. به بیان دیگر، انسان، از طریق این «نظم منطقی»:

- هم به طور مستمر بر غنای اطلاعات مغزی خود می افزاید و،
- هم در موقع لزوم، موضوع مورد نظر خود را از میان انبوه عظیم اطلاعات طبقه بندی شده در مغز خود می یابد، بیرون می کشد و در مقایسه با آن ها، به شناسائی موضوعات جدید دست می یابد.

این نحوه فعالیت مغزی، از سوئی «ظرفیت بالا» و از سوی دیگر «محدودیت ویژه مغز انسان» را نشان می دهد. لازم به یادآوری است که این شکل از فعالیت مغزی و این شکل از ثبت، ضبط و بازشناسی مرحله به مرحله اطلاعات در مغز، موجب آن شده که «نظم منطقی نگارش» (شامل سیر منطقی تقدم و تأخر، طبقه بندی و فهرست بندی موضوعات) به ویژگی مشترک همه آثار نوشتاری بشری تبدیل شده اند.

بر اساس مرحله بندی و نظام یادگیری مرکب از «دریافت، ارزیابی، طبقه بندی، مقایسه و شناخت» است که مثلاً ما ایرانی های باسواد:
- نوشتار فارسی را می شناسیم و می خوانیم. این از آن روست که ما، هم «علائم» این زبان (معنی کلمات، عبارات و اصطلاحات) را یاد گرفته و در بایگانی مغزی مان ثبت و ضبط کرده ایم، هم با «منطق

نظام طبقه بندی» (روش های دستوری و چگونگی بیان درک و فهم از طریق ترکیبات زبانی) آن زبان آشنا هستیم.

- در مقابل، نوشتار انگلیسی را نمی توانیم بخوانیم، ولی قادر به یادگیری خواندن و فهمیدن آن هستیم. این از آن روست که با علائم این زبان (لغات و اصطلاحات) آشنا نیستیم، ولی چون شکل و منطق نظام طبقه بندی این زبان نیز «مشابه» منطق زبانی ماست، با ثبوت، ضبط و یادگیری علائم اختصاصی این زبان، قادر به فهم منظور آن می شویم.

- بر خلاف این دو، اما سنگ نوشته های بشر اولیه و مثلا نشانه های باقیمانده از انسان های نئاندرتال یا علائم ارتباطی قبایل اولیه امروزی، مثل بوشمن های آفریقائی یا کلان های جزایر مالنزی استرالیا را، نه می توانیم بخوانیم و نه می توانیم با یادگیری علائم اختصاصی آن، به آسانی نوشته های باقیمانده را معنی کنیم و بفهمیم. این از آن روست که نه با «علائم اختصاصی» این زبان آشنا هستیم و نه فهم و درکی نسبت به «منطق و نظم نظام طبقه بندی» این زبان داریم. (آیا وجود تصاویری همچون پرنده، سنگ و آتش در بین این مردم نیز اشاره به همان معانی استعاری است که امروزه روز وجود دارد، یا تصویر زنی با شکم برآمده و آلت تناسلی برجسته شده، همانند معانی استعاری امروزی، زایمان و زنانگی یا جنسیت و زیبایی جنسی را نشان می دهد، یا واجد منطق و معنایی ناشناخته دیگر اند؟)

این است که بشر امروزی برای خواندن زبان های بسیار قدیمی، مجبور است هم علائم و معانی آن ها (معانی لغات و نشانه ها) را کشف بکند، هم از «منطق فکری و نظم نوشتاری» آن ها سر در بیاورد (آیا آن ها هم داستان های خود را به طور زمانبندی شده، آن هم از آغاز تا به پایان تعریف می کردند و و ؟).

می بینیم که بدون یادگیری این «منطق فکری و درک و فهم شکل نظام طبقه بندی این زبان و مردم»، حتی دانستن علائم زبانی نیز کمکی برای فهمیدن آن ها نمی کند.

- کارکرد مغز، منطقی است

باید اضافه کنم که وجود «نظم منطقی» در فعالیت های بشر، هم بیولوژیکی است و هم تربیتی. بدین معنی که:

- اولاً خود کارکرد مغز انسان به طور بیولوژیکی بر «طبقه بندی منظم و منطقی» ساخته شده است و،

- ثانیاً انسان از طریق زندگی در جامعه و تماس با طبیعت، این آمادگی بیولوژیکی را تقویت و باز تولید می کند. این نیست جز آن که:

۱- هم طبیعتی که با انسان است و انسان را در بر می گیرد، منطقی و تابع قوانین منطقی است و بر اتفاقات استثنائی و تصمیمات لحظه ای خدایان، یا آن چه «معجزه، سرنوشت یا اتفاقات بی دلیل» نامیده می شوند، بنا نمی شود و،

۲- هم اجتماعات بشری منطقی اند و بر اساس قانونمندی تغییر و تکامل می یابند.

در نتیجه، بشر ۱- از طریق زندگی در طبیعتی که نظم منطقی دارد و ۲- از طریق تربیت در اجتماعات بشری که بر نظم منطقی ساخته شده اند، آمادگی بیولوژیکی خود را تقویت و بازتولید می کند و به طور آغازین، آن را با تفکر و زبان و بیان «منطقی و منظم» نشان می دهد.

به این خاطر هم هست که «نظم منطقی بیولوژیکی بشر» به صورت قانونمندی های اجتماعی و فردی، در زندگی روزمره و حتی در برخوردهای معمول روزانه نیز عمل می کند. به طور مثال: تعریف و توصیف ملاقات با حسن و حسین لزوماً باید از معرفی این آدم ها، یا رابطه شان با گوینده شروع شود و بعد با بیان چگونگی ارتباط و آشنائی با اینان ادامه یابد. بعد از آن به طور معمول، شکل و نوع ملاقات، سبب دیدار و شرح واقعه بیان می شود و بالاخره با نقل حادثه بر اساس یک سیر منطقی (زمانی، مکانی و یا موضوعی)، شنونده به کم و کیف واقعه پی می برد. حالا اگر کسی بدون دادن اطلاعات اولیه از شرح ملاقات با حسن و حسینی که برای شنونده ناشناسند شروع بکند، اتفاقات را پس و پیش و در هم و بر هم توضیح دهد و مقدمات را

با نتایج مخلوط کند، شنونده با مشکل درک موضوع رو به رو می شود و در پایان نیز نمی تواند به آسانی به سؤالات مربوطه در مورد این ملاقات پاسخ دهد.

این است که شنونده برای درک و فهم موضوع ملاقات با حسن و حسین، ابتدا مجبور است که سؤال کند که اصولاً حسن و حسین چه کسانی اند، چه ارتباطی با گوینده دارند، چرا، چه وقت و کجا با گوینده دیدار کردند و و. تازه با دریافت پاسخ به این رشته از سؤالات و گذاشتن آن ها در جدول حافظه مغز، آمادگی آن را پیدا می کند که با جمع بندی، طبقه بندی و مقایسه اطلاعات جدید بعدی، منظور گوینده را در رابطه با ملاقات مورد بحث بفهمد و با استفاده از این بایگانی منظم در مغز، صاحب دانش جدیدی شده و به سؤالات مربوطه در این مورد پاسخ دهد.

۳- عمومیت کارکرد منطقی

تا این جا این نتیجه حاصل شده که:

- مغز بشر، هم از نظر بیولوژیکی و هم به سبب ارتباط با ۱- طبیعت و ۲- جامعه، بر اساس نظامی منطقی کار می کند و هم از این روست که انسان برای فهم و درک یک نوشته:
- اولاً باید نشانه های زبانی، یا معنی کلمات، عبارات و اصطلاحات آن را بشناسد و،
- ثانیاً باید با منطق آن زبان آشنا باشد، یا به بیان دیگر، منطق ساختاری و محتوایی نوشته باید با آمادگی و «نظم منطقی» مغز بشر سازگار باشد و با شکل برنامه ریزی کامپیوتر مغز بشر بخواند.
- این ویژگی ها به سهم خود، «منطق و ضرورتی» را برای انتقال آسان دانش ها و دانستنی ها به وجود می آورند و شرط و شروطی را برای چگونگی تهیه و تنظیم مطالب نوشتاری قابل درک و فهم، لازم می شمارند. این شرط و شروط، در همه نوشته های قدیم و جدیدی که بشر را مورد خطاب قرار می دهند، رعایت شده و می شوند. کتاب ها

و نوشته های باقیمانده از دوران های پیشین شهادت می دهند آن چه در طول دوره چندین هزار ساله تاریخ نوشتاری بشر بدون تغییر ثابت مانده، «نظم منطقی و سیر طبقه بندی عقلانی» موضوعات این نوشته هاست.

قدیمی ترین کتاب های دینی باقی مانده از زمان های گذشته، از آن جمله نوشته های عهد عتیق، دارای نظم زمانی و مکانی اند. تورات بر اساس سیر تاریخی تعریف شده، از زمان خلقت آسمان و زمین شروع شده و به «ترتیب زمانی» به خلقت انسان، علت آغاز زندگی زمین، زایش نیک و بد تا رانده شدن اولین جفت انسانی به زمین، سکونت و کار بشر، برگزیده شدن پیامبران و تداوم نسل ها و دوره های تاریخی بعدی پیامبران ادامه می یابد.^{۲۵۲}

این نظم نگارشی بر اساس سیر تاریخی، به خوانندگان خود امکان می دهد که حوادث و اتفاقات را در سیری منطقی پی جویند و اگر خواهان اطلاعاتی در مورد و زمان معینی اند، به بخش مربوطه مراجعه کنند.

عین این منطق را می توان در کتاب های غیر دینی، مثل آثار اسطوره ای هومر یافت. داستان های هومر نیز اول و آخر دارند و بر اساس سیر منطقی حوادث تنظیم شده اند. رعایت این نظم منطقی را می توان در نوشته های قدیمی چهار گوشه جهان، از ایران تا یونان و از مصر تا چین و هندوستان، و حتی در نوشته های باقیمانده از تمدن های مرده امریکای لاتین؛ مانند آرتک و مایا دید و تداوم آن را تا به امروز دنبال کرد.

^{۲۵۲} ر. ک. به نظم و ترتیب فصول «سفر پیدایش»، «سفر خروج»، «سفر لاویان»، «سفر اعداد» و غیره در ترجمه فارسی کتاب های عهد عتیق و عهد جدید.

فصل ۳

نظم بی نظم «نظم و نثر» قرآن

فقدان نظم منطقی

۱- مصحفی بدون اول و آخر

قرآن اما فاقد این نظم منطقی مورد بحث است. نه از جایی آغاز می شود، نه به جایی ختم می شود و نه تقدم و تاخر اتفاقاتش معلوم است. در این «کتاب دینی»، قریب به ۶۲۰۰ آیه بدون هر نظم منطقی یا تعریف شده به دنبال هم می آیند، بدون آن که مجموعاً از جای مشخصی آغاز و به جای مشخصی ختم شوند.

قرآن از این نظر، کماکان آن مجموعه روی هم انباشته شده "وحی" هائی است که گویا روزی در زمان پیامبر و نیمه حکومت خلیفه ابوبکر، بر برگ و پوست درختان، سنگ، چوب و مصالحی از این دست نوشته شده بوده و بدون هر گونه طبقه بندی، در جایی انبار شده بود^{۲۵۳}. فرقی این است که الآن این مجموعه مصحف است، ولی باز بدون آن که:

- موضوعی را از جایی آغاز کند،

- به سببی منطقی، «مطالب و آیات» عرضه شده را طبقه بندی کرده و در جای خود بیاورد، یا،

^{۲۵۳} ر. ک. به فصل «کتابت دینی» در جلد دوم این کتاب.

- پس از گفتگو و بحث در اطراف موضوعاتی، با سیری منطقی به نتیجه ای نایل شود.

۲- نمونه ای از «نظم بی نظم»

- خلقت "آدم"

چگونگی «نظم بی نظم» قرآن را می توان در تعریف و توضیح قصه های آن به وضوح دید. داستان های قرآن اکثرا از وسط یا حتی آخر قصه های موجود در کتاب عهد قدیم (تورات) شروع می شوند و سپس در همان سوره یا در سوره های بعدی، تکه تکه، پس و پیش، تکراری و باز بدون هرگونه سیر منطقی و تقدم و تاخر زمانی، مکانی یا موضوعی ادامه می یابند.

برای نمونه، در مورد خلقت "آدم"^{۲۵۴} برای اولین بار در آیه ۳۰ سوره بقره، سوره دوم قرآن، بحث می شود. قبل از آغاز بحث در مورد خلقت آدم، هیچ بحثی در مورد مسایل مقدماتی آن (مانند چگونگی خلقت و دوره های قبل و بعد آن، خلقت جهان، آسمان و زمین و از آن پس، چگونگی و علت خلقت موجودات زنده و از آن میان، چگونگی و قانونمندی های خلقت انسان و سایر امور و «موضوعات مقدماتی و لازم» در زمینه خلقت و خلقت بشر) نشده است. در نتیجه، خواننده پس از خواندن ۷ آیه سوره الفاتحه و ۲۹ آیه اول سوره البقره، که هیچ بحثی در این موارد و در مورد خلقت انسان ندارند، بدون هر مقدمه قبلی و برای اولین بار، با تصمیم خدا در مورد خلق مخلوق جدیدی که قرار است جانشین وی در زمین باشد، رو به رو می شود:

- "و چون پروردگارت به فرشتگان گفت من گمارنده جانشینی در زمینم، گفتند آیا کسی را در آن می گماری که در آن فساد می کند و خون ها می ریزد، حال آن که ما شاکرانه تو را نیایش می کنیم و تو

²⁵⁴ İlhan Aysel, Koran,ın Eleştirisi, Cilt 2, s. 280-301.

را به پاکی یاد می‌کنیم، فرمود من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید»^{۲۵۵} (سوره البقره، آیه ۳۰).

- اما این مخلوق مورد بحث چیست، کیست و از چی ساخته شده؟ و این زمین کجاست، در کجای جهان قرار دارد؟ و اساسا به چه سبب خلقت و چنین خلقتی مطرح شده و قبل از آن، جهانی بوده، نبوده و چگونه؟، هیچ جوابی نمی‌یابد.

آیه سی ام در این موارد مقدماتی هیچ حرفی برای بیان ندارد و هیچ حرفی نمی‌زند و به سؤالات لازم مقدماتی مانند: «آدم کیست، چرا و چگونه خلق شده، یا می‌خواهد خلق شود، چرا برای انجام این وظیفه انتخاب شده و اساسا وظیفه مورد بحث «نماینده‌گی در روی زمین» به چه معنی است و و» هیچ پاسخی نمی‌دهد.

دیدیم که به خاطر ساخت بیولوژیکی مغز انسان، پاسخ به این گونه سؤالات مقدماتی برای درک و فهم این و هر قصه دیگری، لازم است. به جای این اطلاعات نخستین، آیه ۳۰ به گفت و گوی خدا با فرشته هایش، که باز هنوز معلوم نیست کی اند و چه کاره اند، می‌پردازد.

این خبر آغازین قصه اما، در همین جا قطع می‌شود و چه اتفاقی بعد از این مکالمه می‌افتاد و اساسا آن "جانشین روی زمین" خلق می‌شود یا نه؟ سؤالاتی اند که در این جا هیچ پاسخی دریافت نمی‌کنند.

در آیه ۳۱ این سوره، برای اولین بار از موجودی به نام «آدم» نام برده می‌شود. آیه های ۳۱ و ۳۲ اما ادامه منطقی آیه ۳۰ نیستند. در آیه ۳۰ خداوند از تصمیم خود در مورد خلقت جانشینی در روی زمین خبر داده و فرشتگان که هنوز برای خواننده قرآن ناشناسند و شغل و منسب شان در دستگاه الهی مشخص نیست، به سببی که بیان نشده، با خلقت وی مخالفت می‌کنند.

سوره های ۳۱ و ۳۲ اما صحنه دیگری است. زمانی است که موجود هنوز ناشناسی به نام "آدم" خلق شده و وجود دارد. او در زمانی از

^{۲۵۵} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

زندگی فعلاً نامعلومش، اسم هائی را که معلوم نشده به چه معنی اند، از خداوند می آموزد. این اسم ها به فرشتگان هم آموخته می شود، ولی آنان در یک مسابقه هوشی که خداوند آنان را در برابر «آدم» قرار می دهد، قادر به یادآوری اسامی نمی شوند: **«و همه نام ها را به آدم آموخت، سپس آن ها را بر فرشتگان عرضه داشت و گفت اگر راست می گوئید به من از نام های ایشان خبر دهید»**^{۲۵۶} (آیه ۳۱). **«گفتند پاکا که تویی، ما دانشی نداریم جز آن چه تو به ما آموخته ای، تو دانای فرزانه ای»**^{۲۵۷} (سوره البقره، آیه ۳۲).

«آدم» در مسابقه نام ها برنده می شود و از این طریق، خداوند آگاهی آشکار و پنهان خود را به اثبات می رساند (چرا احتیاج به اثبات بوده؟): **«فرمود ای آدم آنان را از نام هایشان خبر ده؛ و چون از نام هایشان خبرشان داد، فرمود آیا به شما نگفتم که من ناپیدای آسمان ها و زمین را می دانم و آن چه را آشکار می دارید و آن چه را پنهان می داشتید می دانم»**^{۲۵۸} (سوره البقره، آیه ۳۳).

می بینیم که در آیات ۳۱-۳۲ خداوند برتری «آدم» را با یادآوری اسامی بی نشان می دهد. اما این اسامی کدامند و چه چیزهائی را بیان می کنند؟ در قرآن در این مورد هیچ توضیحی وجود ندارد و برای پاسخ به این سؤال، باید به کتاب «عهد عتیق» مراجعه کرد. در آن جا نوشته شده که: **«خداوند خدا هر حیوان صحرا و هر پرنده آسمان را از زمین سرشت و نزد آدم آورد تا ببیند که چه نام خواهد نهاد و آنچه آدم هر ذیحیات را خواند همان نام او شد»** (عهد عتیق، سفر تکوین باب دوم، آیات ۱۹-۲۰).

پس از این مسابقه، فرشتگان در برابر توانائی «آدم» به شکست خود اعتراف می کنند و همه به جز «ابلیس»، از دستور خدا برای سجده کردن در برابر او تبعیت می کنند: **«و چنین بود که به فرشتگان گفتیم**

^{۲۵۶} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۲۵۷} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۲۵۸} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

بر آدم سجده برید، آنگاه همه سجده کردند جز ابلیس که سر کشید و کبر ورزید و از کافران شد»^{۲۵۹} (سوره البقره، آیه ۳۴).

گفت و گوی موجود در آیه ۳۴ سوره البقره در مورد تمرّد و مبارزه جوئی یکی از مخلوقات خداوند، بعداً در آیات و سوره های دیگر قرآن جای پای خود را می گذارد. در این جا، خداوند از فرشتگانش می خواهد که به آدم سجده کنند و در این میان "ابلیس"، که گویا یکی از آنان است، از انجام این کار خودداری می کند.

آیه ۳۵ اما، نه فقط به روشن کردن و درک و فهم داستان "آدم" کمک نمی کند، بلکه به جای آن که با گفت و گو در مورد اجرای برنامه جانشینی آدم در زمین، موضوع آیه ۳۰ را دنبال کند و آن را با موضوعات آیات بعدی ۳۱-۳۴ پیوند دهد، به راهی دیگر می رود. این آیه نشان می دهد که برخلاف آیات قبلی، خداوند خواستار اقامت و ماندگاری آدم و همسرش در زمین نیست، بلکه می خواهد آنان در "بهشتی" که کجا بودنش معلوم نیست، ماندگار شوند. در نتیجه، یا این "آدم" سوره ۳۵، آن فرد مورد نظر در آیه ۳۰، که قرار بوده به نمایندگی خدا در زمین ترفیع یابد، نیست، یا به سببی که معلوم نیست، فعلاً پروژه جانشینی وی در زمین از برنامه حذف شده است: "و گفتیم ای «آدم» تو و «همسرت» در بهشت بیاورید و از آن از هر جا که خواستید به خوشی و فراوانی بخورید، ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید شد»^{۲۶۰} (سوره البقره، آیه ۳۵).

آیات بعدی ۳۶-۳۸ سوره البقره نشان می دهند که این تصمیم خدا در مورد ماندگاری ابدی آدم، به خاطر نافرمانی و دخالت فرشته نافرمانی به نام «ابلیس»، امکان اجرایی پیدا نمی کند. این از آن روست که آدم و زنش با نیرنگ شیطان (که گویا همان ابلیس است) مرتکب گناه شده و از بهشت یا باغ مورد بحث خدا، اخراج و به زمین رانده می شوند: "سپس شیطان آنان را به لغزش کشانید و از جانی که بودن

^{۲۵۹} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۲۶۰} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

آواره شان کرد؛ و گفتیم پائین روید- برخی دشمن برخی دیگر- و در روی زمین تا وقت معین آرامشگاه و بهرهمندی دارید" ^{۲۶۱} (سوره البقره، آیه ۳۶).

آیه ۳۶ البقره از "دشمنی برخی بر برخی دیگر" سخن می گوید، اما این آیا به معنی دشمنی بین زن و مرد است یا کسان و گروه های دیگر بشری، معلوم نیست.

- ورود ابلیس به صحنه

اما این نیمه داستان در مورد شیطان نیز در این جا نیمه کاره رها می شود و بقیه را می باید در سوره ها و آیات بعدی جستجو کرد. در این جا هنوز معلوم نیست که موضوع لغزش چه بوده، شیطان چیست، یا کیست، ابلیس چه کاری کرده و برای چه جرمی مورد غضب خدا قرار گرفته و چرا و چگونه اجازه یافته تا در برابر برنامه خلقت خدا بایستد و به «خرابکاری» پروژه خدا ادامه دهد. برای پاسخ به این سؤالات، باید حداقل تا به سوره اعراف، که به ترتیب مصحف (یا تقدم و تأخری که در قرآن موجود رعایت شده) در ردیف ۷ قرآن قرار دارد، یعنی صدها آیه بعد از این آغاز، صبر کرد. در آن جا گفت وگویی خدا با ابلیس در سوره های ۱۲ تا ۱۸ بر بخشی از این سؤالات پاسخ می دهد.

از آن پس، آیات ۴۲-۲۶ سوره الحجر که به ترتیب مصحف در ردیف ۱۵ قرآن و صدها آیه دیگر بعد از این آغاز اولیه قرار دارند، مجددا داستان تمرد ابلیس و عدم سجده به آدم را تکرار می کنند. این آیات همچنین گفت وگویی خدا و ابلیس در سوره اعراف را بی هیچ ویژگی خاص، «تکرار» می کنند و از نو سبب اختلاف و علت عصیان ابلیس و قبول شرط و شروطش از سوی خدا را توضیح می دهند. بعدا این موضوعات و رابطه آن ها با سرنوشت "آدم"، در سوره های بعدی و عموما هر کدام پس از صدها آیه و از آن جمله در سوره طها (آیات

^{۲۶۱} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی

۱۲۳-۱۲۲)؛ سورة ص (آیات ۸۳-۷۵) و سورة زمر (آیه ۶) مجدداً مورد بحث قرار می گیرند.^{۲۶۲}

با این وجود، سؤالاتی مهم و تعیین کننده، کماکان بدون پاسخ رها می شوند:

- چرا باید در دستگاه آفرینش خدا که همه چیز به کمال اراده الهی انجام می گیرد، فرشته مخلوقی به نام ابلیس از اجرای فرمان خالق خود سر باز زند یا چرا اساساً باید موجودی با چنین گرایشی خلق شود و بتواند علیه نظام خلقت سر بلند کند؟ چرا باید خداوندی که خواهان رستگاری بشر است، چنین موجودی را خلق می کرد، یا اجازه و امکان آسیب رساندن ابدی به انسان را می داد؟ آیا چنین کارهائی در تعارض با اصل خلقت نماینده روی زمین، موضوع آیه ۳۰ سورة بقره، قرار نمی گیرد؟

این سؤالات در رابطه با آیاتی که تأکید می کنند که "اگر خداوند می خواست همه را به راه راست هدایت می کرد و این اوست که کسی را به راه راست هدایت می کند یا از راه راست باز می دارد"^{۲۶۳} بعداً به مشکلی لاینحل در توجیه و توضیح دیدگاه دینی قرآن تبدیل می شوند.

لازم به یادآوری است که سناریو عصیان مخلوقی در برابر خالق را، امروزه در فیلم های اکشن آمریکائی به کرات می بینیم. در تمام این فیلم ها، وجود نقصی در نظام تولیدی لابراتوارهای بیولوژیکی مجهز به دستگاه های فوق مدرن امروزی، به عنوان علت یک چنین خلقت های خارج از کنترل معرفی می شوند، یا چنین بیرون زدن های موجودات آزمایشگاهی عاصی را محصول عدم کارکرد دستگاه های فوق العاده مدرن و پیچیده آن ها می دانند.

- اما مگر نه این که خلقت خداوند هیچ خلافتی ندارد، یا نباید داشته باشد؟

²⁶² İlhan Arsel, Koran, in Eleştirisi, Cilt 2, s. 285.

^{۲۶۳} ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان «موضوع و محتوی دین اسلام» در جلد دوم این کتاب.

داستان گول خوردن آدم و زنش از شیطان و رانده شدنشان از بهشت، به طور مکرر در آیات فراوانی و از آن جمله هر دو این سوره ها (سوره اعراف و سوره الحجر) تکرار می شود. این بازگوئیهای مکرر از جمله در آیات ۱۹-۲۵ سوره اعراف و آیات ۲۸-۳۱ سوره الحجر، هیچ توضیحی بر روایت قبلی نمی افزایند و به سؤالات قبلا ایجاد شده پاسخی نمی دهند.

باز، بعداً، در آیه ۳۳ سوره آل عمران، پس از قریب به ۲۸۰ آیه، مجدداً با نام "آدم" برخورد می شود، اما آیا این «آدم» همان کسی است که در آیه ۳۰ سوره البقره مورد گفت و گو قرار گرفته است؟

- "زن آدم"

در ضمن، در آیه ۳۵ سوره البقره، بازیگری به نام "زن آدم" وارد قصه می شود. در این جا نیز، بر اساس ضرورتی که توانائی ها و محدودیت بیولوژیکی و اجتماعی بشر، به شرحی که گذشت، ایجاد کرده، خواننده قرآن احتیاج پیدا می کند که قبلا در مورد این بازیگر جدید حوادث، اطلاعاتی کسب کند: - "زن آدم" کیست، چرا خلق شده، از کجا آمده، به چه نام خوانده می شود و و؟". بخشی از این سؤالات در سوره ها و آیه های بعدی و گاهی بسیار دورتر قرآن، جواب دریافت می کنند و جمعی دیگر، از آن جمله در مورد نام "زن آدم" باید نه به قرآن، بلکه مجداً به تورات مراجعه کرد.

قرآن اسمی جز "زن آدم" برای این بازیگر سرنوشت ساز قصه خلقت نمی دهد، اما در تورات این "زن آدم"، "حوا"^{۲۶۴} نامیده می شود. این در حالی است که این زن با دخالت خود در امر خلقت آدم، همکاری با ابلیس برای گول خوردن آدم و مشارکت فعال در ارتکاب به جرم نابخشودنی خوردن میوه درخت ممنوع (که معلوم نیست چرا باید این همه مهم، تعیین کننده و غیرقابل بخشش باشد)، نه فقط سرنوشت بشر، بلکه سرنوشت خلقت، فلسفه گزینش پیامبران و علت وجودی جهنم و مجازات الهی را تعیین کرده و توضیح می دهد.

^{۲۶۴} عهد عتیق، سفر پیدایش، باب چهارم.

بعد ها سورة النساء که بعد از صدها آیه می آید و سورة الزمر که به ترتیب مصحف سورة ردیف ۳۹ قرآن موجود است، از چگونگی خلقت آدم و حوا خبر می دهد: **"شما را از تنی یگانه آفرید، سپس همسرش را از او پدید آورد ..."**^{۲۶۵} (سورة الزمر، آیه ۶).

باز در این جا معلوم نیست که خداوند "زن آدم" را چگونه از او پدید آورده است^{۲۶۶}. قرآن در مورد "پدید آوردن زن آدم از وی" هیچ توضیحی نمی دهد، ولی در این مورد نیز باید به تورات مراجعه کرد و آن جا دید که زن آدم از "دنده" وی خلق شده است: **"و خداوند خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت و یکی از دنده هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد. و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد. و آدم گفت همانا این است استخوانی از استخوانم و گوشتی از گوشتم. از این سبب نساء نامیده شود"** (عهد عتیق، سفر پیدایش، باب دوم، آیات ۳۴-۳۱).

برای فهمیدن مرز آزادی و ممنوعیت آدم و زنش در بهشت نیز باید از سورة دوم قرآن، البقره، به سورة چهارم آن، النساء، و از آن جا به سورة هفتم الاعراف، به سورة پانزدهم الحجر و بالاخره به سورة سی و نهم الزمر مراجعه کرد^{۲۶۷}.

محتوی موضوعاتی همچون چگونگی توبه آدم و گفت و گویش با خدا، در آیات بعدی البقره نیز نا معلوم اند.

در هرکدام از این امور، روایات و احادیثی نقل می شوند که قبلا ابعاد مخدوش بودن شان را تجربه کردیم و در جلد دوم این کتاب نیز با توضیحاتی بیشتر ادامه خواهیم دید.

از "درخت" مورد بحث در آیه ۳۵ بقره، هیچ اطلاعی در دست نیست. برای فهمیدن چگونگی این درخت و چرا منع شدن و چرا خوردن آن

^{۲۶۵} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۲۶۶} ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان «زن در گرداب شریعت».

^{۲۶۷} İlhan Arsel, Koran, in Eleştirisi, Cilt 2, s. 284.

که تنبیهی چنین ابدی و غیر قابل بخشش را برای آدم و حوا و میلیاردها فرزند آنان، که در این مورد هیچ گناه و دخالتی نداشته اند، به دنبال آورده، باز باید به تورات مراجعه کرد (سفر تکوین، باب ۲: ۱۷-۵).

- مصالح ساختمانی "آدم"

برای دانستن ماده اولیه خلقت انسان نیز، باید به صدها آیه بعدی مراجعه کرد. اولین بار، در سوره دوم سوره انعام، که به ترتیب مصحف، سوره ششم است و بیش از ۷۵۰ آیه با این آیات سوره بقره فاصله دارد، به خلقت «شما مردم مورد خطاب قرآن» از «گل پخته» (من طین) اشاره می شود. از آن پس مجدداً باید صدها آیه در مورد موضوعات دیگر خواند تا در اواسط سوره الحجر که به ترتیب مصحف در ردیف ۱۵ قرآن و صدها آیه بعد از این آغاز اولیه قرار دارد، با آیه ۲۶ در مورد خلقت «انسان» از «گلی خشک بازمانده از لجنی بونیاک»^{۲۶۸} (من صلصل من حماء مسنون) برخورد کرد. (آیا این «انسان» همان «آدم» مورد بحث است؟). آیه ۲۶ این سوره به جز خلقت انسان از گل، از دمیدن روح خدا در این موجود و موظف کردن فرشتگان برای سجده به او، همچنین امتناع شیطان و بقیه داستان رانده شدن وی هم خبر می دهد. این توضیحات نیز به سؤالات قبلی پاسخی نمی دهند و جز تکرار همان آیات اولیه در مورد خلقت آدم نیستند. بحث مربوط به مصالح اولیه خلقت آدم اما، با این آیه ها پایان نمی یابد و ماده اولیه انسان که در این جا «گل» و «گل خشک بازمانده از لجنی بونیاک» قید شده، در آیه ۵ سوره حج که به ترتیب مصحف در ردیف ۲۲ قرار دارد، «خاک» (من تراب) و «سپس نطفه، خون بسته و گوشت پاره شکل یافته و نیافته»^{۲۶۹} قید می شود. این ماده اولیه، همچنین در آیه ۱۲ سوره المؤمنون (سوره ردیف ۲۳) «چکیده گل»^{۲۷۰} (من سللة من طین)، در آیه ۵۴ سوره فرقان (سوره ردیف

^{۲۶۸} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۲۶۹} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۲۷۰} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

(۲۵) «آب» (... من الماء)، در آیات ۹-۷ سوره سجده (سوره ردیف ۳۲) مجدداً «گل» (... من طین) و سپس «چکیدۀ آب بی مقدار و از روح دمیده شدۀ خدا»^{۲۷۱}، در آیه ۱۱ سوره فاطر نیز (سوره ردیف ۳۵) «خاک و سپس نطفه»^{۲۷۲} (... من تراب ...)، در آیه ۳۲ سوره نجم (سوره ردیف ۵۳) «از زمین» (... من الارض ...) و در آیه ۱۹ سوره عبس (سوره ردیف ۸۰) «نطفه»^{۲۷۳}، در آیه ۱۴ سوره رحمان (سوره ردیف ۵۵) «گل خشک همچون سفال»^{۲۷۴} (... من صلصل کالفخار) و در آیه ۲ سوره علق (سوره ردیف ۹۶) «خون بسته»^{۲۷۵} (... من علق) قید می شود.

بدین ترتیب، موضوعی چنین آغازین در سرتاسر قرآن تکرار می شود، به نحوی که اگر تمام قرآن را به دنبال آن بگردی و همه آیات مربوطه را هم جمع آوری کنی، تازه وای مانی که با وجود این «اصطلاحات متفاوت» برای موضوعی معین، چه نتیجه ای می توان گرفت و در مورد خلقت انسان از «تراب»، «طین»، «صلصل من حماء مسنون»، «ارض»، «صلصل کالفخار» و غیره و غیره، به چه حکمی می توان رسید.

- پراکندگی آیات خلقت آدم

می بینیم که داستان آدم، با اشاره، کنایه و اختصار تمام از نیمه ای نامعلوم در سوره بقره آغاز می شود و بدون آن که اصل داستان توضیح داده شود، در آیات و سوره های بعدی، و گاهی پس از صدها آیه، بدون هر «نظم و سیر منطقی» ادامه؛ و اکثراً به طور تکراری ادامه می یابد. از این رو، برای درک و فهم قصه آدم، باید قبل از همه به آیات پراکنده شده در سوره های مختلف قرآن و از آن جمله تعدادی سوره های مکی و مدنی به شرح زیر، که از نظر زمان نزول، سال ها با همدگر فاصله داشتند، مراجعه کرد.

^{۲۷۱} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۲۷۲} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۲۷۳} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۲۷۴} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۲۷۵} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

سوره / آیه/ آیات	ترتیب مصحف (ترتیب سوره در قرآن موجود)
۱- البقره ۳۶-۳۰	ترتیب مصحف ۲ مدنی
۲- آل عمران ۳۳	ترتیب مصحف ۳ مدنی
۳- النساء	ترتیب مصحف ۴ مدنی
۴- اعراف ۲۵-۱۹	ترتیب مصحف ۷ مکی
۵- الحجر ۱۱۹-۱۱۶	ترتیب مصحف ۱۵ مکی
۶- طها ۱۲۳-	۱۱۵ ترتیب مصحف ۲۰ مکی
۷- السجده ۹-۶	ترتیب مصحف ۳۲ مکی
۸- ص ۸۳-۷۵	ترتیب مصحف ۳۸ مکی
۹- الزمر ۶	ترتیب مصحف ۳۹ مکی
۱۰- حجرات ۱۳	ترتیب مصحف ۴۹ مدنی
۱۱- نجم ۴۵	ترتیب مصحف ۵۳ مکی
۱۲- قیامت ۳۹	ترتیب مصحف ۷۵ مکی
۱۳- لیل ۳	ترتیب مصحف ۹۲ مکی

پس از مراجعه به ان همه سوره و آیه، خواننده قرآن مجبور است برای پی بردن به کلیات این قصه، روایات بریده بریده مربوطه را از آیات مختلف قرآن استخراج و جمع آوری کند و به ترتیب منطقی مکانی، زمانی و موضوعی در کنار هم به چیند.

با این وجود، این کار نه چندان آسان نیز، تمام قصه را بیان نمی کند و برای درک و فهم تمامیت قصه، راهی جز مراجعه به کتاب های عهد عتیق و عهد جدید باقی نمی ماند. با اضافه کردن این موضوعات از تورات و پر کردن جاهای خالی قصه قرآن، تازه «کلیاتی» قابل طبقه بندی از قصه به دست می آید.

با این وجود، پس از جمع آوری بخش های قصه «آدم و حوا» از قرآن و کتاب های دیگر و طبقه بندی آن ها بر اساس «نظم و سیر منطقی»، درک و فهمی «کلی» از قصه موصوف فراهم می آید، ولی تازه آن

موقع معلوم می شود که این قصه تماماً کامل نیست و به همه سؤالات مربوطه پاسخ نمی دهد.

۳- فرصت طلبی از «نظم بی نظم»

لازم به توضیح است که:

- نه قصه آدم و حوا از نظر پراکندگی و فقدان «نظم منطقی» با سایر قصه ها فرق چندانی دارد و،
- نه مشکلات و مسایل قصه های قرآن در مقام مقایسه با سایر موضوعات، استثناء به حساب می آیند.
این مشکلات و مسایل ناشی از فقدان «نظم منطقی»، در سایر موضوعات نیز به همین صورت و گاهی به اشکال دیگری که مناسب موضوعات خاص اند، تکرار می شوند و کار مراجعه به قرآن و استخراج درک و فهم از موضوعات مندرج در آن را، دشوار و گاهی ناممکن می کنند.

در این صورت، البته که تحقق هدف اولیه قرآن به عنوان «کتاب راهنمای دینی» افراد کم سواد و بی دانش زمان نزول، با دشواری های اساسی رو به رو می شود و راه مراجعه مستقیم به قرآن و درس گرفتن بدون واسطه از معنی و مفهوم آن ناممکن به نظر می رسد. از این جاست که از آغاز:

۱- خواندن قرآن یک چیزی شده ولی:

۲- فهمیدن قرآن چیز دیگری.

۱- خواندن قرآن آسان است و واجب و لازم تلقی می شود، ولی:

۲- فهمیدن قرآن دشوار است و به عهده قشر معینی که کارشان ساختن و پرداختن محتوی دینی است واگذار شده و با گذشت زمان، به تسلط این قشر دین ساز و شریعت ساز در آمده است.

به این سبب، از آغاز و به خصوص پس از فوت رسول، توضیح و تفسیر قرآن ضرورت پیدا کرده و هر چه زمان گذشته، عده بیشتری به کار توضیح، تفسیر و تأویل آیات قرآن پرداخته و قشر نخبگان دینی، هر چه بیشتر خود را نمایندگان دینی رسول و خدا معرفی کرده اند. از آن پس نیز:

- کار مفسری و متکلمی به یکی از کارهای نان و آب دار دینی و اسلامی تبدیل شده، به طوری که هنوز هم پس از قریب ۱۴۰۰ سال پس از فوت رسول و بعد از این همه ابداع و تحریف نوشتاری، کار توضیح و تفسیر این «موضوعات فاقد نظم منطقی نوشتاری» به پایان نرسیده و کماکان ادامه دارد.

لازم است یادآوری شود که این مسایل و مشکلات ناشی از نبود «نظم منطقی» در قرآن، به هر حزب، دسته و فرقه اسلامی فرصت داده تا هر زمان آیات موافق میل خود را از قرآن برداشت کرده و معنی و مفهوم دلخواه خود را از آیات برگزیده خود استخراج کنند. آن چه را که مناسب حال خود می دانند، وحی الهی معرفی کرده و بقیه را به فراموشی بسپارند. آن زمینه و این فرصت طلبی دینی، علت دوام جنگ ۷۲ ملت مسلمان و استمرار تسلط دینی بر مردم مسلمان محروم نگه داشته شده را توضیح می دهد.

با چنین شیوه و سنتی است که مشکلات و مسایل ناشی از «فقدان نظم منطقی در قرآن»، انحصار شریعت سازان و نمایندگان «قرائن رسمی و با واسطه» را به دنبال آورده و بدان رسمیت بخشیده است. اینان، بدون تعهد به آن چه در قرآن آمده، با مخلوط کردن منابع مختلف غیر قرآنی و گاهی حتی غیر دینی، و به طور مثال در این مورد خاص، با استفاده از منابع دینی دیگر و از آن جمله کتاب تورات، کتاب هائی همچون «قصص قرآن» جمع و جور کرده و می کنند، و مهم تر از همه، به این معجون های دینی و غیر دینی که خود ساخته و پرداخته اند، نام و عنوان قرآنی، دینی و الهی می بخشند.

- مرز جدائی محتوی قرائت «با واسطه» و «بی واسطه»

این جا مرز جدائی بین اطلاعات شریعت سازان رسمی و «قرائت با واسطه» با دانش دینی حاصل از «قرائت بی واسطه» است. «قرائت بی واسطه» بر آن است که به هیچ بهائی از دانش دینی مخدوش رسمی طرفی نبندد و همه دانش و دانائی دینی خود را بر درک و فهم مستقیم و بدون واسطه و مستقیم قرآن قرار دهد. چنین گزینشی، البته از نظر درک و فهم با مشکلات و سختی کار بیشتری همراه است، اما با این وجود، این اطمینان را در بر دارد که آن چه از قرآن درک و فهم شده، بدون خدشه است و مورد سانسور، بازسازی و تحریف قرار نگرفته است.

استدلال «قرائت بی واسطه» بسنده کردن به «درک و فهم ممکن از قرآن» است این شیو مطالعه،

۱- هم به درک و فهم ممکن و موجود از آن چه در این «کتاب دینی» عرضه شده بسنده می کند و،

۲- هم با صراحت تمام، فقدان «نظم منطقی» و وجود هر گونه محدودیت، نقص و مشکل دیگر در راه درک و فهم پیام دینی آیات را، به همان صورتی که هست، مورد بحث قرار می دهد، و بر خلاف قرائت رسمی و با واسطه، از پنهان کاری مسایل، نقائص و مشکلات موجود در قرآن هیچ طرفی نمی بندد.

مشکل طبقه بندی موضوعات

حدود ۶۲۰۰ آیه قرآن بر اساس موضوع در حدود ۱۱۴^{۲۷۶} سوره جمع شده اند.

آیه ها گاهی فقط از حرفی و کلمه ای تشکیل می شوند و گاهی هم یک یا چند عبارت و جمله را در بر دارند. برخی از آیات هیچ معنایی را نمی رسانند، در حالی که برخی نه فقط در مورد یک، بل چندین موضوع مختلف بحث می کنند.

تعداد آیات سوره ها (فصل های قرآن) یکی نیستند. سوره هایی به قدری بزرگ یا از نظر آیه ها به قدری پرشمارند که در آن از موضوعاتی فراوان که اکثرا ارتباط چندانی هم با هم ندارند، بحث می شود. این در حالی است که تعدادی از سوره ها، از نظر تعداد آیه ها به قدری کم شمارند که برای بیان موضوعی معین هم کفایت نمی کنند. تعداد آیات سوره البقره ۲۸۶ تاست، در حالی که آیات تشکیل دهنده سوره النصر بیش از سه آیه نیستند.

مشکل فقدان سیر منطقی یا تعریف شده فقط شامل کلیات قرآن نیست، بلکه در مورد محتوی سوره ها یا فصل فصل قرآن نیز صادق است. به طور مثال بسیاری از سوره ها نشان نمی دهند که از کجا شروع شده، چه پیامی را در بر گرفته و به کجا ختم شده اند، و اساسا چه موضوع و منظور از پیش اندیشیده شده ای را مورد بحث قرار می دهد. اکثر سوره ها دارای نظم زمانی و مکانی نیستند و به خصوص سوره های بزرگ، همچنین فاقد نظم موضوعی اند و از تعدادی آیه هائی مربوط و نامربوط به نام و عنوان خود تشکیل شده اند.

^{۲۷۶} تعداد سوره های قرآن ۱۱۲، ۱۱۴ و ۱۱۶ هم قید شده است. برای نمونه مفسرانی با یکی دانستن آیات انفال و براءت یا توبه، تعداد سوره ها را ۱۱۳ و برخی دیگر با یکی دانستن سوره های ناس و فلق تعداد سوره ها را ۱۱۲ قید کرده اند (ر. ک. به فصل «تحریف آیات برای اثبات کفایت علمی قرآن و شرع ملقب به اسلامی» در جلد سوم این کتاب).

هنوز تقدم و تأخر زمانی سوره ها يا فصل های قرآن نامعلوم است، چه رسد به آن که بتوان گفت کدام آیه از هر سوره، اول "نازل" شده و نسبت به زمان نگارش آیه دیگر تقدم دارد. برای نمونه، بهالدین خرمشاهی در پایان قرآن ترجمه خود جدولی از سوره های قرآن بر حسب زمان نزول شان ارائه داده و دو منبع قرآنی را، که "مصحف علی"^{۲۷۷} و "مصحف الازهر" نام نهاده، با همدیگر مقایسه کرده است. سوره العلق در "مصحف علی"، سوره شماره یک، ولی در مصحف الازهر، سوره شماره ۹۶ است. این در حالی است که سوره اول مصحف اول، سوره الفاتحه، در مصحف دوم در شماره ۷۳ جای دارد.^{۲۷۸} طبقه‌بندی محققین غربی نیز در موارد متعددی با تقدم و تأخر هر دو این مصحف ها فرق دارند. به عنوان مثال، ردیف دوم مصحف الازهر، سوره القلم، در ردیف ۱۱۲ مصحف علی و در ردیف ۱۸ طبقه بندی نولدکه^{۲۷۹} قرار دارد و سوره های سوم و چهارم و پنجم در مصحف الازهر به ترتیب در ردیف ۲۳، ۲ و ۴۶ طبقه‌بندی نولدکه جای می گیرند.

بر این اساس می توان نتیجه گرفت که:

- نه در زمان ابوبکر و عثمان که قرآن هائی جمع آوری و مصحف شدند^{۲۸۰}، تقدم و تأخر زمانی جمع بزرگی از سوره ها معلوم بودند، نه در زمان حاضر معلوم اند.

و وقتی تقدم و تأخر سوره ها (فصل ها) معلوم و مشخص نیست و آیه ها نیز بر اساس موضوع، زمان یا هر قانونمندی دیگر در آیه ها جا نگرفته اند، به طور طبیعی امکان کشف آغاز و پایان متونی که در موضوعی معین نگارش یافته اند نیز ممکن نیست.

این مشکل، به خصوص از آن جا ناشی می شود که همه آیه های سوره های بزرگ (با آیات پرشمار) در همان آن و در یک زمان

^{۲۷۷} چنین مصحفی در دست نیست و منابع اسلامی دیگر وجود آن را تأیید نمی کنند.

^{۲۷۸} قرآن، ترجمه خرمشاهی، پیشین، ص ۶۲۴-۶۲۱.

^{۲۷۹} ر.ک. به شجاع الدین شفا، پس از ۱۴۰۰ سال، جلد ۲، ص ۱۱۶.

^{۲۸۰} Turan Dursun, Kuran, s 23-24.

نگارش نیافته اند و کار نگارش آیه های این گونه سوره ها، که عموماً در موضوعات مختلف نگارش یافته اند، سال ها طول کشیده است. این توضیح به این معنی هم نیست که وقتی آیه ای می آمده، معلوم بوده که این آیه ادامه این یا آن آیه و سوره است و باید در کدام سوره و در قبل یا بعد از کدام آیه آن قرار بگیرد. از آن رو، آیات جدید، بدون هر گونه «نظم منطقی» در این یا آن سوره و در اول و آخر این یا آن آیه جای گرفته اند. این است که آیات مربوط به یک موضوع مشخص در جاهای مختلف قرآن پخش اند.

جمعی از متشرعین که اصولاً کاری به عقلانی و منطقی بودن امور ندارند، مدعی اند که جای هر آیه را خود رسول تعیین می کرده و این نیز سبب الهی داشته است. اما چنین ادعائی، به خصوص در مورد سوره های بزرگ که ساختاری چنین غیر منطقی دارند، عقلاً و منطقاً قابل پذیرش نیست. در زمان ایشان "مصحفی به نام قرآن یا هر نام دیگر" وجود خارجی نداشت و آیات قرآن بر روی مصالح عموماً نامناسب و حتی فاسدشدنی در جایی روی هم تلمبار شده بوده و قسمتی نیز در ذهن فراموشکار تعداد اندکی حافظ قرآن قرار داشت.^{۲۸۱} از این نظر نیز، نه جایی و نه امکانی برای تقسیم آیات جدید در بین آیات پیشین و انتخاب سوره مربوطه وجود داشت.

منطق ابتدائی فصل بندی

به نظر محققین^{۲۸۲}، کار مصحف کردن قرآن ابتدا در زمان ابوبکر با جمع آوری آیات در کتابی دو جلدی و سپس با تغییراتی در زمان خلیفه

²⁸¹ Turan Dursun, Koran, s 114;

و ر. ک. به فصل کتابت قرآن در جلد دوم این کتاب.

²⁸² Refer to: Turan Dursun, Koran, s 114-122.

سوم، عثمان، با جمع آوری آیات در یک جلد انجام یافت. در هر دو مورد نیز، این حافظان و جمع آوری کنندگان قرآن بودند که هم محل قرار گرفتن آیات و هم تقدم آیه های سوره های بزرگ را نسبت به همدیگر تعیین کردند^{۲۸۳}. در نتیجه، بر اساس منطق ضعیف و مغز کمتر تربیت شده این مردم بر آمده از دوره به اصطلاح «جاهلیت»:

- هم آیه های مربوط به موضوعات یکسان، بدون هر گونه نظم و منطقی در تعدادی فراوان سوره های مختلف پخش شدند و،
- هم ترتیب سوره ها نه بر اساس منطق زمانی، مکانی یا موضوعی، بلکه بر اساس گزینشی نا منظم و غیر منطقی، «از بزرگ به کوچک» یا از «سوره هائی با آیات پرشمار به سوره هائی با آیات کم شمار» گرد آوری شدند.

جالب این جاست که این کسان حتی نتوانستند در عمل، این گزینش «غیر منطقی و ابتدائی» خود را به درستی پیاده کنند. از این نظر، در عین حال که سوره ها به ترتیب تعداد آیات از بزرگ به کوچک تنظیم شدند، در این جا و آن جا سوره هائی با تعداد آیات کمتر، بدون توجه به این «گزینش ابتدائی»، قبل از سوره های با آیات بیشتر، قرار گرفتند. در نتیجه، این «نظم ابتدائی و غیر منطقی» را نیز خدشه دار کردند. نگاهی گذرا به تعداد آیات سوره های آغازین قرآن، این چگونگی را به صراحت نشان می دهند:

- سوره اول، الفاتحه، دارای ۷ آیه است. بعد از آن سوره بقره با ۲۸۶ آیه، دومین سوره و سوره های آل عمران با ۲۰۰ آیه، النساء با ۱۷۶، المائده با ۱۲۰، انعام با ۱۶۵، اعراف با ۲۰۶، انفال با ۷۵ و توبه با ۱۲۹ آیه به ترتیب در ردیف چهارم تا نهم جای می گیرند. می بینیم که بر اساس گزینش از بزرگ به کوچک، می بایست سوره البقره در ردیف اول، سوره الشوری با ۲۲۷ آیه، که الآن در ردیف ۴۲ قرار دارد، در ردیف دوم بعد از سوره البقره، و سوره اعراف با ۲۰۶ آیه

^{۲۸۳} ر.ک. به فصل «کتابت قرآن» در جلد دوم این کتاب.

به جای ردیف هفتم فعلی در ردیف سوم قرار می گرفتند. بعد از آن به ترتیب آل عمران با ۲۰۰ آیه، النساء با ۱۷۶، انعام با ۱۶۵ و بقیه به ترتیب بیشترین تعداد آیات، از ردیف چهارم و به بعد را اشغال می کردند.

این بی نظمی در مورد سوره هائی که از کمترین تعداد آیات تشکیل شده اند نیز، صادق است. در صورت رعایت تقدم سوره پرشمار به کم شمار، می بایست سوره النصر با سه آیه، نه در ردیف پنج از پایان، بلکه به عنوان آخرین سوره در پایان قرآن قرار می گرفت. در نسخه موجود قرآن، سوره پایانی الناس است که از شش آیه تشکیل شده و این از تعداد آیات بسیاری از سوره های پایانی قبل از خود بیشتر است.

به خاطر این نقص منطقی و درهم ریختگی سوره ها و آیه هاست که امروزه پس از قریب به ۱۴۰۰ سال از جمع آوری و کتابت قرآن، هنوز هم:

- هم تقدم زمانی سوره ها نامعلوم و مورد بحث است،
- هم تعیین تقدم و تأخر آیات سوره های بزرگ، دشوار و در بسیاری موارد ناممکن است.
- هم آیات مربوط به هر موضوع به طور تکه و پاره در این جا و آن جای قرآن پخش شده اند و مراجعه برای یک موضوع معین، مطالعه تمام قرآن را لازم می شمارد.
- این نقیصه ها به سهم خود، خواندن، فهمیدن و درک و فهم قرآن را به حد کافی محدود می کنند و مشکلی بر مشکلات می افزایند.

ترتیب بر اساس "مصحف" یا "نزول"

۱- ناهمسانی ترتیب های ناظر بر "مصحف" و "نزول"

«ترتیب مصحف سوره ها» (یعنی تقدم و تأخر سوره ها در قرآن موجود) با ترتیب سوره ها بر اساس «زمان نزول»^{۲۸۴} دو تاست و کاملاً با همدیگر فرق می کنند. یک مقایسه ساده نشان می دهد که "سوره العلق که گفته می شود سوره اول "نازل" شده بوده، در قرآن موجود (به ترتیب مصحف) در ردیف ۹۶ و سوره العلق که گفته می شود به ترتیب نزول در ردیف ۹۶ قرار داشته، در قرآن موجود (به ترتیب مصحف) در ردیف ۱۳ قرار دارد. سوره های العلق، القلم، المزمل و المدثر که گفته می شود به ترتیب نزول، سوره های اول تا چهارم بودند، در قرآن موجود (به ترتیب مصحف) در ردیف های ۹۶، ۶۸، ۷۳ و ۷۴ قرار دارند. همین طور سوره آغازین قرآن موجود (به ترتیب مصحف)، سوره الفاتحه، گویا پنجمین سوره "نازل" شده و سوره دوم به ترتیب مصحف، هشتاد و هفتمین سوره "نازل" شده بوده است"^{۲۸۵}.

سوره النصر پنجمین سوره پایانی بر اساس ترتیب نزول است، در حالی که سوره پایانی موجود (به ترتیب مصحف)، الناس، از نظر ترتیب نزول سوره بیست و یکم است.

تقدم و تأخر بسیاری از سوره ها و آیات قرآن، از جمله از چیستاهای دینی است. کسی به درستی تقدم بسیاری از سوره ها و حتی «مکی» یا «مدنی» بودن جمعی از سوره ها را نمی داند. با این حساب، دانستن تقدم و تأخر آیه ها به خصوص آیه های سوره های بزرگ، ناممکن است. در بسیاری از این موارد، حتی نظریات رسمی شریعت سازان یکسان نیستند و هر کسی «از ظن خود» حرفی می زند. جالب آن که

^{۲۸۴} زمان نزول نیز تقریبی، مبتنی بر حدس و گمان و اساساً مورد بحث است.

^{۲۸۵} İlhan Arsel, Koran, in Eleştirisi, Cilt 1, s. 17.

در پشت سر هر کدام از این نظریات و حدسیات گوناگون، جمعی صاحب نظر شناخته شده اسلامی قرار دارند، و برای هر کدام از این نظریات نیز احادیث و "شان نزول" هائی مختلف نقل می شود.

۲- قرائت به "ترتیب نزولی" رفع مشکل نمی کند

در مقابل محدودیت های ناشی از «نظم بی نظم» موجود در قرآن، عده ای از متشرعین، که از انکار نقص و تعارض در قرآن طرفی نبسته اند، به فکر افتاده اند تا گناه این «نظم بی نظم» قرآن را به گردن ترتیب مصحف (یا تقدم و تأخری که در قرآن موجود رعایت شده) بیندازند. با این ادعا، «فقدان نظم منطقی موجود در قرآن» ناشی از شکل فهرست بندی قرآن در شکل موجود، یا به بیان دیگر، ناشی از ترتیبی است که در زمان عثمان و خلفا برای مصحف کردن قرآن انتخاب شده است^{۲۸۶}. طبق این نظر، گویا:

- " موضوعات قرآن اساساً بر اساس نظم منطقی "نازل" شده و اگر قرآن را بر اساس "ترتیب نزولی" تنظیم کنیم، در آن صورت، مشکل پس و پیش بودن بخش های مختلف قصه ها و درهم و برهم بودن موضوعات مورد بحث از بین می روند. بسیاری از تعارضات موجود از نظر درک و فهم سیر حوادث نیز حل و فصل می شوند".

این البته برای خوانندگان قرآن خبر بسیار خوبی است، چرا که کافی است که به جای آن که قرآن را مانند هر کتاب دیگر از اول تا به آخر مطالعه کنی، می توانی بر اساس "ترتیب نزول سوره ها" مرور کنی و با این کار نه چندان دشوار، از این همه مشکلات فهم و درک محتوی قرآن خلاص شوی.

با این وجود باید اطلاع داد که:

²⁸⁶ İlhan Arsel, Kuran, nın Eleştirisi, Cilt 2, s. 259.

- مراجعه به قرآن و پیگیری موضوعات مختلف در سوره ها، به "ترتیب نزول"، این ادعا را تأیید نمی کنند. به بیان دیگر، بر خلاف این ادعا، با خواندن بسیاری از قصص و پیگیری بسیاری از موضوعات قرآن بر اساس "ترتیب نزولی" هم، مشکلات و مسایل درک و فهم قرآن از بین نمی روند.

از نظر تئوریک نیز صحت این ادعا مورد تردید است. چرا که اگر این همه متشرعین گوناگون که در طول تاریخی به درازی ۱۴۰۰ سال، برای دفاع از حقانیت ادعاهای دینی- دنیوی خود به هر راهی سر زده اند، می دانستند که بخش قابل توجهی از مشکلات جاری در قرآن از شکل کتابت آن ناشی می شود، حتما راهی برای تغییر ترتیب کتابتی آن می یافتند. در این صورت، یا قرآن را بر اساس "ترتیب نزولی" تنظیم می کردند، یا "ترتیب نزول" سوره ها را در آغاز قرآن درج می کردند و از مراجعین به قرآن می خواستند که برای درک و فهم درست قرآن، آن را نه بر اساس «کتابت و مصحف موجود»، بلکه به "ترتیب نزول" سوره ها مطالعه کنند. این ها اما، این کار به این مهمی و در عین حال به این آسانی را انجام نداده اند و این دور ایستادن به این تردید دامن می زند که نکند:

- پیش گرفتن "ترتیب نزولی"، مسایل و مشکلات قرائت قرآن به شرح فوق را حل و فصل نمی کند و این همه، طبق معمول، ادعائی بیش نیست.

محقق ترک پروفیسور الهان آرسل^{۲۸۷} این ادعا را در مواردی چند مورد تحقیق قرار داده و آیات مربوط به موضوعات مختلف و از آن جمله، محتوی آیات و نظم منطقی در آیات مربوط به قصه یونس به "ترتیب مصحف" و به "ترتیب نزولی" را با همدیگر مقایسه کرده است. آیات مربوط به قصه یونس با این ترتیب ها، به شرح زیر قابل جمع بندی اند:

²⁸⁷ İlhan Arsel, Kuran, nın Eleştirisi, Cilt 2, s. 271-279.

سوره های مربوط به یونس به "ترتیب مصحف"

نام سوره	ترتیب مصحف	آیه و آیات
۱- النساء	۴	۱۶۳
۲- یونس	۱۰	۹۸
۳- الانبیاء	۲۱	۸۷-۸۸
۴- الصافات	۳۷	۱۳۹-۱۴۸
۵- القلم	۶۸	۴۸-۵۰

داستان یونس بر مبنای ترتیب فوق، یا ترتیب در وضع موجود قرآن به این شرح است:

- "ما به تو وحی فرستادیم، همچنان که به ... یونس ..."^{۲۸۸} (سوره النساء، آیه ۱۶۳). "چرا اهل هیچ شهری ایمان نیاورد که ایمانش به آنان سود دهد، مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند، عذاب رسواگر را در زندگانی دنیوی از آنان بر داشتیم و آنان را تا زمانی بهره ور ساختیم"^{۲۸۹} (سوره یونس، آیه ۹۸). "و ذوالنون (صاحب ماهی یا یونس) را (یاد کن) که خشمگینانه به راه خود رفت، و گمان کرد هرگز بر او تنگ نمی گیریم؛ آنگاه در دل تاریکی ندا داد که خدائی جز تو نیست، پاکا که تویی، من از ستمکاران بودم". "آنگاه دعای او را اجابت کردیم و او را از اندوه رهانیدیم، و بدینسان مؤمنان را می رهانیم"^{۲۹۰} (سوره انبیاء، آیات ۸۷ و ۸۸). "و بیگمان یونس از پیامبران بود. آنگاه که به سوی کشتی گرانبار گریخت. پس با آنان قرعه انداخت و او بیرون انداختنی شد. و ماهی او را فرو بلعید و او در خور ملامت بود. و اگر از تسبیح کنان نبود، در شکم تا روزی که مردمان برانگیخته شوند به سر می برد. آنگاه او را به کرانه بایر افکندیم و او بیمار بود. و بر سر او گیاهی از کدو رویاندیم. و سرانجام او را به سوی صد هزار نفر یا بیشتر فرستادیم. آنگاه ایمان

^{۲۸۸} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی

^{۲۸۹} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی

^{۲۹۰} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی

آوردند و ما نیز آنان را تا زمانی برخوردار ساختیم" ^{۲۹۱} (سوره الصافات، آیات ۱۴۸-۱۳۹). "پس در انتظار حکم پروردگارت شکیبائی کن و همانند همدم ماهی (یونس) مباش که ندا در داد و خشم فروخورده بود. اگر نعمتی از جانب پروردگارش او را دستگیری نمی کرد، به کناره ای افکنده شده بود و قابل ملامت بود. سپس پروردگارش او را برگزید و از شایستگانش قرار داد" ^{۲۹۲} (سوره القلم، آیات ۵۰-۴۸).

این داستان یونس به "ترتیب مصحف" یا در شکل موجود قرآن است. می بینیم که در این جا نیز همان مشکلات و مسایلی که در مورد قصه آدم و حوا گفته شد، صحت پیدا می کنند. یعنی:

- هم داستان فاقد «نظم منطقی» است، از میانه قصه شروع شده و بریده بریده و بدون نظم مکانی، زمانی یا موضوعی ادامه پیدا کرده و می کند و،

- هم هر توضیحی پرسش های بی پاسخ جدیدی را به همراه می آورد. همچنین توضیحات بعدی، اکثراً جز «تکرار مکرر» همان موضوعات اولیه نیستند و ادامه قصه در سوره ها و آیات مختلف بعدی، اطلاعات جدیدی نمی دهد و درک و فهم قصه را آسان و روشن تر نمی سازد.

حالا این قصه را بر اساس "ترتیب نزولی" سوره ها تنظیم می کنیم و با مقایسه این دو متن سعی می کنیم بفهمیم که آیا مسایلی که در قصه حاصل از "ترتیب مصحف" وجود داشته، در قصه ای که بر اساس "ترتیب نزولی" تهیه می شود، رفع و رجوع می شوند، یا باقی می مانند. به بیان دیگر، آیا این مسایل و مشکلات ناشی از فقدان نظم منطقی، محصول شکل تقدم و تأخر به "ترتیب مصحف" یا کتابت موجود است، یا نه، این مسایل با رعایت "ترتیب نزولی" نیز باقی می مانند.

^{۲۹۱} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی

^{۲۹۲} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی

سوره های مربوط به قصه یونس به ترتیب نزولی		
نام سوره	ترتیب نزول	آیه و آیات
۱- القلم	۲	۴۸-۵۰
۲- یونس	۵۱	۹۸
۳- الصافات	۵۶	۱۴۷
۴- انبیاء	۷۳	۸۷-۸۸
۵- النساء	۷۶	۱۶۳

”پس در انتظار حکم پروردگارت شکیبائی کن و همانند همدم ماهی (یونس) میباش که ندا در داد و خشم فروخورده بود. اگر نعمتی از جانب پروردگارش او را دستگیری نمی کرد، به کناره ای افکنده شده بود و قابل ملامت بود. سپس پروردگارش او را برگزید و از شایستگیاش قرار داد“^{۲۹۳} (سوره القلم، آیات ۴۸-۵۰). ”چرا اهل هیچ شهری ایمان نیاورد که ایمانش به آنان سود دهد، مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند، عذاب رسواگر را در زندگانی دنیوی از آنان برداشتیم و آنان را تا زمانی بهره ور ساختیم“^{۲۹۴} (سوره یونس، آیه ۹۸). ”و بیگمان یونس از پیامبران بود. آنگاه که به سوی کشتی گرانبار گریخت. پس با آنان قرعه انداخت و او بیرون انداختنی شد. و ماهی او را فرو بلعید و او در خور ملامت بود. و اگر از تسبیح کنان نبود، در شکم تا روزی که مردمان برانگیخته شوند به سر می برد. آنگاه او را به کرانه بایر افکندیم و او بیمار بود. و بر سر او گیاهی از کدو رویاندیم. و سرانجام او را به سوی صد هزار نفر یا بیشتر فرستادیم. آنگاه ایمان آوردند و ما نیز آنان را تا زمانی برخوردار ساختیم“^{۲۹۵} (سوره الصافات، آیات ۱۴۸-۱۳۹). ”و نوالنون (صاحب ماهی یایونس) را (یاد کن) که خشمگینانه به راه

^{۲۹۳} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی

^{۲۹۴} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی

^{۲۹۵} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی

خود رفت، و گمان کرد هرگز بر او تنگ نمی‌گیریم؛ آنگاه در دل تاریکی ندا در داد که خدائی جز تو نیست، پاکا که توئی، من از ستمکاران بودم". "آنگاه دعای او را اجابت کردیم و او را از اندوه رهانیدیم، و بدینسان مؤمنان را می‌رهانیم"^{۲۹۶} (سوره انبیاء، آیات ۸۷ و ۸۸). "ما به تو وحی فرستادیم، همچنان که به ... یونس ..."^{۲۹۷} (سوره النساء، آیه ۱۶۳).

این داستان یونس به "ترتیب نزولی" است. می‌بینیم که این جا نیز مشکلات و مسایلی که در داستان یونس به "ترتیب مصحف" وجود داشت، به شرحی که در مورد قصه آدم و حوا نیز گفته آمد، همچنان باقی است:

- هم داستان فاقد «نظم منطقی» است، از میانه قصه شروع می‌شود و بریده بریده و بدون نظم مکانی، زمانی یا موضوعی، ادامه پیدا می‌کند و،

- هم هر توضیحی، پرسش‌های بی‌پاسخ جدیدی را به همراه می‌آورد. همچنین، توضیحات بعدی، اکثراً جز «تکرار مکرر» همان موضوعات اولیه نیستند و ادامه قصه در سوره‌ها و آیات بعدی، درک و فهم قصه را آسان‌تر نمی‌کند.^{۲۹۸}

مقایسه این قصه در دو شکل فراهم آمده به "ترتیب مصحف" و "ترتیب نزولی" قرآن، نشان می‌دهد که:

- تنظیم قصه بر اساس "ترتیب نزولی"، هیچ‌یک از مسایل و مشکلات ناشی از نظم منطقی را رفع نکرده و نمی‌کند.

این همان نتیجه‌ای است که قبلاً نیز در رابطه با موضوعات دیگر به دست آمده بود و بار دیگر نشان می‌دهد که:

^{۲۹۶} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی

^{۲۹۷} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی

^{۲۹۸} İlhan Arsel, Kuran, nın Eleştirisi, Cilt 2, s. 277-279.

- به خلاف ادعاهای موجود، اگر قرآن بر اساس "ترتیب نزولی" هم تنظیم میشد، باز هم مسایل و مشکلات موجود در قرآن باقی می ماندند و به تسهیل درک و فهم موضوعات مطرح شده در قرآن یاری نمی رساند.

فصل بندی بدون فصل

دیدیم که قرآن به ۱۱۴-۱۱۲ فصل، یا به زبان عربی «سوره»، تقسیم می‌شود. عناوین سوره‌ها نه بر اساس موضوع، بلکه اکثراً در ارتباط با یکی از موضوعات سوره‌ها انتخاب شده‌اند. این عناوین فقط از وجود یکی از موضوعات مورد بحث در سوره خبر می‌دهند و در نتیجه، بسیاری از موضوعات مورد بحث دیگر در سوره‌ها را به ناپیدائی دچار می‌کنند.

برای نمونه، عنوان سوره «آل عمران» به این خاطر انتخاب شده که در این سوره در مورد فرزندان «عمران» بحث می‌شود، اما این سوره با بحث در مورد موضوعات دیگر آغاز می‌شود و نام «آل عمران» که به عنوان سر فصل سوره انتخاب شده، برای اولین بار در آیه ۳۳ این سوره قید می‌شود. فقط ۴ آیه ۳۳ تا ۳۵ به عمران و زنش می‌پردازند. غیر از این‌ها، ۱۵ آیه نیز، از آیه ۳۶ تا آیه ۶۰، از مریم مادر عیسی و زایمان عیسی سخن به میان می‌آورند. می‌بینیم که این همه حتی به اندازه یک دهم تعداد آیه‌های سوره آل عمران، که از ۲۰۰ آیه تشکیل شده، نیست. بقیه، یعنی نه دهم آیات این سوره به رابطه با یهودیان و اهل کتاب، وضع مسلمانان، جنگ احد، جنگ بدر و دیگر موضوعاتی که ربطی به عمران و فرزندان ندارند اختصاص می‌یابد»^{۲۹۹}.

با این وجود، عنوان این سوره در مقام مقایسه با سوره‌هایی که هیچ گفت‌وگوی مهمی در مورد نام و عنوانش ندارند، قابل توجیه می‌نماید. برای مثال، سوره نور از ۶۴ آیه تشکیل شده و فقط در یکی از این آیات، یکبار کلمه «نور» به کار رفته است. با این وجود، این سوره به خاطر آن یک مورد، «نور» نامیده می‌شود.^{۳۰۰}

²⁹⁹ İlhan Arsel, Koran,nın Eleştirisi, Cilt 2, s. 176-177.

³⁰⁰ İlhan Arsel, Koran,nın Eleştirisi, Cilt 2, s. 177.

چنین است که در قرآن و به خصوص در مورد آیه های بزرگ، نام و عنوان سوره، بیانگر محتوی آن نیست و حتی محتوی عمده و اساسی آن را هم بیان نمی کند. این مشکل، امکان مراجعه به قرآن و یافتن آیات مربوط به موضوع معین را، نه فقط مشکل، بلکه ناممکن می کند و اساساً جلو کارکرد فصل بندی کتاب را می گیرد و علت وجودی آن را زیر سؤال می برد.

با این تفصیل، برخی از عناوین سوره ها چنین اند: "النساء به معنی زن، البقره به معنی ماده گاو، النحل به معنی زنبور عسل، النمل به معنی مورچه، الکهف به معنی غار، الحدید به معنی آهن، الدخان به معنی دود و التین به معنی انجیر.

این نام ها می توانستند در یک «نظم منطقی نگارشی»، به معنی وجود ۱۱۴-۱۱۲ موضوع و بحث نسبتاً مستقل در فصل های مربوط به آن موضوعات باشند. در نتیجه، در صورت وجود یک چنین نظم منطقی، اگر به طور مثال خواننده ای خواهان دانستن نظر قرآن در موضوع زنان می شد، با مراجعه به فصل "النساء" یا زن، به موضوعات مربوط به زنان دسترسی پیدا می کرد، یا در مورد مواد غذایی، به سوره التین (انجیر) مراجعه می کرد و مانند این ها.

اما این انتظار و پیشداوری، با واقعیت قرآن نمی خواند. در فصل "النساء"، البته آیاتی وجود دارند که مستقیماً به موضوع «زن» مربوط اند، اما در همان حال، آیاتی هم وجود دارند که به موضوع «زن» ارتباطی ندارند و با سرفصل "النساء" یا «زن» هیچ وجه مشترکی ندارند و علت وجودی شان در زیر این سرفصل هم معلوم نیست.

پراکندگی موضوعات

اما مشکل فقط این نیست که برای نمونه، سوره "النساء" حاوی موضوعات دیگری هم هست. مشکل مهم تر آن است که مثلاً در مورد «زن» آیات عدیده ای هم وجود دارند که زیر سرفصل های سوره های دیگر آمده اند و بخشی از این سوره ها و سرفصل ها که آیاتی در مورد زن دارند، نامی دارند که هیچ همخوانی و اشاره به موضوع «زن» ندارند. از آن جمله اند:

سوره البقره (ماده گاو)،
سوره النور،
سوره النحل (زنبور)،
سوره آل عمران،
سوره الانعام،
سوره الاعراف (بلندیها)،
سوره احزاب،
سوره طه یا طاهها،
سوره یس یا یاسین،
سوره التوبه،
سوره الرعد،
سوره الحجر (سنگ)،
سوره الانبیاء،
سوره فرقان (جداگر)،
سوره شورا،
سوره الروم،
سوره فاطر (پدید آورنده)،
سوره الصافات (صف زدگان)،
سوره زمر (گروه ها)،
سوره المؤمنون،
سوره الزخرف (زر و زیور)،

سوره ممتحنه، (آزموده مؤنث)
سوره معارج (درجات) و،
سوره های دیگر.
در نتیجه:

- کسی که می خواهد مروری بر آیات مربوط به «زن»، یا هر موضوع دیگر داشته باشد، باید از اول تا به آخر قرآن را بخواند و آیات مربوط به مثلا موضوع «زن» را از حدود ۱۱۴ فصل و از میان نزدیک به ۶۲۰۰ آیه برداشت کند و تازه پس از این همه کار، به این جا برسد که این «مجموعه بی شکل» را نمی توان به ترتیبی (نه به ترتیب موضوعی، زمانی یا مکانی) طبقه بندی کرد. این چگونگی نیز باعث می شود که فرضا اگر کسی تمام قرآن را به دنبال مثلا موضوعات مربوط به «زنان» مرور بکند و تمام آیه ها را از میان چندین هزار سوره و آیه بیرون بکشد، باز هم آن چه به دست می آورد، جز تعدادی آیه و جمله بدون «ارتباط منطقی» با همدیگر نیستند. در این جا نه زمان و مکان مشخص است و نه تقدم و تاخر، یا آغاز و فرجام موضوعات معلوم اند.

محتوی ناهمگون آیات

۱- منطق محتوی ئی در آیات مختلف

مسایلی که درک و فهم کلیات قرآن و سوره ها را تحت تأثیر قرار می دهند، در مورد درک و فهم آیات نیز صادق اند. در اینجا مشکل فقط این نیست که این یا آن آیه در جای خود قرار ندارد، یا بر اساس «نظمی منطقی و موضوعی» طبقه بندی نشده است. مشکل دیگر هم این است که بسیاری از آیات قرآن، یا به تنهایی دارای معنی نیستند، یا به جای یک موضوع معین، موضوعات چندگانه و

مختلفی را در بر می گیرند. گاهی حتی آیه هائی در مورد موضوعاتی بحث می کنند که هیچ ربط و هیچ گونه ارتباطی با همدیگر ندارند. وجود این گونه آیات؛ حتی اگر نظامی منطقی بر کلیات کتاب حاکم می بود، امکان طبقه بندی آیه در این یا آن موضوع و سوره را ناممکن می کرد.

این آیات، یکی و دوتا نیستند و از نظر ترکیب موضوعات مربوط و نامربوط، به اشکال مختلفی قابل تقسیم اند:

۱- برخی در مورد دو یا چند موضوع مستقل بحث می کنند، اما این بحث ها با همدیگر مخلوط نمی شوند.

۲- برخی دیگر، دو یا چند موضوع را، بدون هرگونه تفکیک و فاصله، مورد گفت و گو قرار می دهند و از این موضوع به آن و از آن به این می پردازند.

۳- برخی از این موضوعات در هم بافته شده، از جهتی با همدیگر هم خانواده اند، ولی برخی دیگر، موضوعاتی کاملاً مختلف و مطالب بدون هرگونه ارتباطی را در همدیگر ادغام می کنند.

آیه ۳ سوره المائده که گفته می شود آیه پایانی قرآن و "وحی" پایانی به پیامبر است، این اختلاط دو موضوع کاملاً نامربوط و از نظر ارزش، محتوی کاملاً ناهمطرازی را به نمایش می گذارد. در این آیه بسیار مهم پایانی، بحث در مورد دو موضوع کاملاً نامربوط در هم ادغام شده و از این به آن و از آن به این می پردازد. در ابتدای آیه، بحث نه چندان مهم «حرام و حلال بودن گوشت خوک و حیوان مرده» مطرح می شود و تا موضوع تمام نشده، همانند آن که «سخنرانی» ناگهان موضوع مهمی را به خاطر آورده، موضوع بس تعیین کننده "تکمیل دین و قرآن" را (آن هم در جملاتی بسیار کوتاه) مطرح می کند و تا این بحث به پایان نرسیده، متعاقباً به موضوع قبلی برگشته و ادامه بحث موضوع نه چندان مهم اولیه ادامه می دهد:

'مردار و خون و گوشت خوک و آنچه نامی جز نام خدا به هنگام نبش برده باشند و خفه شده، و به ضرب مرده، و از بلندی افتاده، و شاخ خورده و آنچه درندگان از آن خورده باشند، مگر آنچه حلال کنید و همچنین آنچه برای بتان ذبح شده است و نیز تعیین قسمت به کمک

از لام همه به شما حرام شده است. اینها نافرمانی است؛ امروز کافران از دین شما نومید شده اند، لذا از آن نترسید و از من بترسید؛ امروز دین شما را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما تمام کردم و دین اسلام را بر شما پسندیدم؛ اما هر کس در مخمصه ای ناچار شود و مایل به گناه نباشد خداوند آمرزگار و مهربان است»^{۳۰۱} (سوره المائدة، آیه ۳).

این اختلاط موضوعات مربوط و نامربوط در آیات و بی نظمی حاصل از آن، به سختی درک و فهم موضوعات قرآن می افزاید و گاهی نیز به خاطر نامعلوم بودن پیوند قسمت های مختلف آیه با موضوعات قبلی، سوالاتی بدون جواب ایجاد می کند.

نگاهی به این آیه، همچنین نشان می دهد که موضوع بسیار مهم "تکمیل پایانی دین و قرآن" جای بسیار کمی را در آیه اشغال کرده، در حالی که موضوع بسیار کم اهمیت تر "حلال و حرام بودن گوشت خوک و حیوان مرده" جای بسیار بیشتری را به خود اختصاص داده و در مرکز بحث قرار گرفته است. این نیز مخالف «منطق فکری و نظم نگارش رایج» است، چرا که:

- اولاً به طور طبیعی باید موضوعات با اهمیت تر جای نگارش و بحث بیش تری را بگیرند و موضوع اصلی و مرکزی را تشکیل دهند و،

- ثانیاً «آمادگی منطقی» مغزی- تربیتی خواننده نیز ایجاد می کند که در مورد موضوعات مهم تر تأکید و توضیح بیشتری بخواند و بشنود. شکل نگارش این گونه آیه های قرآن، به نظم عقلانی و آمادگی منطقی مورد بحث پاسخ نمی دهد و مشکلی دیگر بر مشکلات درک و فهم «بدون واسطه قرآن» می افزاید.

^{۳۰۱} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی

۲- مشکل زمان بندی آیات

عدم نظم زمانبندی شده^{۳۰۲} اما، فقط شامل سوره ها و موضوعات یکسان نیست، بلکه در شکل نگارش آیات هم رعایت نمی شوند. برخی از آیات حاوی اتفاقاتی اند که در زمان های مختلف پیش آمده یا از پیامبرانی نام می برد که در زمان های مختلف زندگی کرده اند. این آیات حتی این تقدم و تأخر زمانی را رعایت نمی کنند و خواننده را در برابر سؤالاتی تکراری مبنی بر این که "این اول است یا آن" قرار می دهند. برای نمونه "آیات ۸۶-۸۳ سوره انعام چنین اند: **"و این حجت ماست که به ابراهیم در برابر قومش بخشیدیم، ..."** **"و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم، همه را هدایت کردیم؛ و نیز پیش از آن نوح را راه نمودیم و داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را که از زاد و رود او بودند؛ و بدین سان نیکوکاران را جزا می دهیم"** **"و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را، که همگی از شایستگان بودند"** **"و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط را و همگی شان را بر جهانیان برتری دادیم"**^{۳۰۳} (سوره انعام، آیات ۸۵-۸۳).

به بیان محقق ترک پروفیسور الهان آرسل، "در اینجا اسم پسر اول ابراهیم، اسماعیل، در آخر آمده و به جای آن اسم پسر دومش اسحاق در اول آمده و عیسی که آخرین پیامبران است، بعد از زکریا و یحیی و همراه با آنان در کنار الیاس نام برده شده است. در یک نظم زمانی منطقی، می بایست نوح در اول و عیسی در آخر قرار می گرفتند و بقیه نیز بر اساس تقدم زمانی در بین آن دو نام برده می شدند"^{۳۰۴}. این چگونگی را می توان در آیات دیگر هم دید: **"ما به تو وحی فرستادیم، همچنان که به نوح و پیامبران بعد از او، و نیز به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و**

³⁰² chronological

³⁰³ قرآن، ترجم بهالدین خرمشاهی

³⁰⁴ İlhan Arsel, Koran, in eleştirisi, c. ۲, s. ۱۴۰-۱۴۱

سليمان نيز وحى فرستاديم؛ و به داود زيور داديم." ^{۳۰۵} (سورة النساء، آية ۱۶۳).

^{۳۰۵} قرآن، ترجمه بهالدين خرمشاهی

کلمات معلوم و معانی نامعلوم

مشکل اما در این حد نیز محدود نمی‌شود، بلکه نامعین بودن نشانه‌های زبانی، خود مشکل بزرگ دیگری است. در این جا مقصود از نشانه این نیست که مثلاً قرآن به زبان عربی است و آدم برای خواندن و فهمیدن آن باید به زبان و قواعد زبانی عربی وارد باشد^{۳۰۶}. مشکل، همچنین در این است که بسیاری از کلمات و لغات قرآن، در چند معنی مختلف و متفاوت به کار برده شده‌اند و این چگونگی، درک و فهم آیات را حتی برای مردم عربی زبان نیز مشکل کرده است. سبب این گزینش معلوم نیست، ولی بنا به مبانی قرآنی، این کار به سبب کم آوردن کلمات مناسب از سوی خدای خالق جهان، یا از سوی فرشته‌اش نمی‌توانست باشد. پس باید دلیل قانع‌کننده دیگری جست.

هر چه هست، در قرآن کلمات و لغاتی مشخص و معین برای نامیدن چندین موضوع و مورد مختلف به کار رفته‌اند. این در حالی است که برای نامیدن هر کدام از این موضوعات، کلمات و لغات مناسب و ویژه‌ای در زبان عربی وجود داشته و دارد، و می‌شد با به کار بردن «کلمات مناسب»، از مشکلی که «یک کلمه و تعداد فراوانی معنی و منظور مختلف» ایجاد کرده، جلوگیری کرد. برای نمونه، بنا به تحقیق محقق ترک توران دورسون در «انسکلوپدی قرآن»^{۳۰۷}:

۱- کلمه «کتاب» در ۷۵ مورد، ۳۶ سوره و ۷۵ آیه، برای نامیدن قرآن یا قسمتی از قرآن به کار رفته است. از آن جمله‌اند: سوره‌های بقره (آیه‌های ۲، ۵۳، ۸۹، ۱۲۹، ۱۵۱ و ۱۷۴)، مریم (آیه‌های ۱۶، ۴۱، ۵۱، ۵۴ و ۵۶)، النساء (آیه‌های ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۲۷ و ۱۳۶) مورد اول از سه مورد و آیه ۱۴۰)، آل عمران (آیه‌های ۳ و ۷ دو بار

^{۳۰۶} در جلد‌های بعدی نشان داده خواهد شد که بر اساس آیات قرآن، "نزول" قرآن به زبان عربی ناشی از تصمیم خدا مبنی بر آن است که "مردم موظف به تبعیت از کتاب دینی به زبان‌های دیگر نیستند".

^{۳۰۷} Turan Dursun, Kuran Ansiklopedisi, Cilt 7, s. 127-130.

و آیه های ۱۱۹ و ۱۶۴)، انعام (آیه های ۹۲، ۱۱۴ مورد اول از دو مورد و آیه ۱۵۵)، زمر (آیه های ۱، ۲، ۲۳ و آیه ۴۱)، المائدة (آیه ۱۵ مورد سوم از سه مورد، آیه ۴۸ مورد اول از دو مورد و آیه ۱۱۰) و بقیه.

۲- در همین حال، همین کلمه «کتاب» در ۶۷ مورد برای نامیدن تورات و انجیل مورد استفاده قرار گرفته است که از آن جمله اند: سوره بقره (آیات ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۹ و ۱۷۴)، سوره آل عمران (آیات ۱۹، ۲۰، ۶۴، ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۸۱، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷ و ۱۹۹)، سوره النساء (آیه های ۴۷، ۵۴، ۱۲۳ و ۱۳۱ موردهای دوم و سوم از سه مورد، آیه ۱۵۳ مورد اول و آیه ۱۵۹)، سوره المائدة (آیه های ۵ دو مورد، ۱۵ مورد های اول و دوم از سه مورد، ۱۹، ۵۷، ۵۹، ۶۵ و ۷۷)، الانعام (آیه های ۲۰، ۸۹، ۱۱۴ مورد دوم از دو مورد و ۱۵۶)، سوره عنکبوت (۴۶، ۴۷ مورد دوم از دو مورد) و سایرین.

۳- این کلمه همچنین در ۳۶ مورد به معنی فقط تورات به کار رفته که از آن جمله اند: سوره البقره (آیات ۴۴، ۷۸، ۷۹، ۸۵، ۸۷، ۱۰۱ دو مورد، ۱۷۶ دو مورد)، سوره آل عمران (آیه های ۲۳ دو مورد، ۷۲ و ۷۸ سه مورد)، سوره احکاف (آیه ۱۲ مورد اول از دو مورد) و سایرین.

۴- همچنین کلمه «کتاب» در سوره های الانبیاء (آیه ۱۷۱)، آل عمران (آیه ۷۹ دو بار) و سایرین به معنی فقط انجیل به کار گرفته شده و،
۵- در ده آیه، از جمله آیه های ۱۷۷، ۲۱۳ و ۲۸۵ سوره البقره و آیه های ۲۵ و ۲۶ سوره الحديد به معنای مجموع کتاب های دینی تورات، انجیل و قرآن است.

۶- باز کلمه «کتاب» در ۱۳ آیه و ۱۲ سوره قرآن به معنی هر کتاب یا کتاب های دینی مورد نظر قرآن به کار می رود. از آن جمله اند:

آیه های ۷ و ۱۵۷ سورة الانعام، مورد دوم آیه ۱۵۳ سورة النساء، آیه ۹۳ سورة الاسراء، آیه ۸ سورة حج، آیه ۴۹ سورة قصاص، آیه ۲۰ سورة لقمان، آیه ۲۱ سورة احکاف، آیه ۳۷ سورة القلم، آیه ۴۰ سورة فاطر و سائرین.

۷- همین کلمه، در همان حال، در آیه ۱۰۴ سورة انبیاء، آیه ۴۸ سورة عنکبوت و به نسبتی در آیه ۵۲ سورة شورا به معنی هر کتاب ممکن و در آیه های مختلف ۱۹ سورة به معنی لوح المحفوظ یا قسمتی و حکمی از این لوح یا کتاب (کتاب منشاء کتاب های دینی مورد نظر قرآن) به کار می رود. از آن جمله اند: سورة انعام (آیه های ۳۸ و ۵۹)، سورة رعد (آیه های ۳۸ و ۳۹)، سورة هود (آیه ۶)، سورة هجر (آیه ۴)، سورة اسراء (آیه ۵۸)، سورة طها (آیه ۵۲)، سورة مؤمنون (آیه ۶۲)، سورة نمل (سورة ۷۵)، سورة رم (آیه ۵۶) و سائرین.

با این وجود، هنوز کلمه «کتاب» در معانی دیگر هم به کار رفته که از آن جمله اند:

۹- در آیات و سوره های فراوان به معنی کتاب یا دفتر اعمال، جائی که ثواب و گناه در آن نگارش می یابد آمده است: سورة اسراء (آیات ۱۳، ۱۴ و ۷۱ در دومورد)، سورة الجاثیه (آیات ۲۸ و ۲۹) و سورة انشقاق (آیات ۷ و ۱۰).

۱۰- در سوره ها و آیه های دیگر نیز به معنی نوشته، نوشته شدن یا حکمی نوشتاری به کار می رود (سورة آل عمران آیه ۴۸، سورة النساء آیه ۴۴، سورة النبأ آیه ۲۹ و سائر).

همچنین:

۱۱- در آیه ۹ سورة مطفین به معنی دفتر اعمال بد (سجین)،
 ۱۲- در آیه ۲۰ سورة مطفین نیز به معنی دفتر اعمال نیک (علیین)،
 ۱۳- در آیه ۲۴ سورة النساء به معنی فرض یا موضوع مشخص،
 ۱۴- در آیه ۱۰۳ سورة النساء به معنی نماز (به فرض نماز نوشتاری)،

۱۴- در آیه ۳ سورة البینة به معنی سند،

- ۱۵- در آیه ۲۳۵ سوره البقره به معنی عده زنانه و،
 ۱۶- در آیه ۳۳ سوره نور به معنی آزادی برده یا وظیفه داری برده
آزادشده در مقابل برده دار به کار رفته است.

همچنین مفسر معروف اسلامی ابن جوزی^{۳۰۸}، فهرستی طولانی از معانی مختلف کلمه «نور» و تفسیرها و استنباط های مختلف مفسرین اسلامی از این یک کلمه در قرآن فراهم آورده است:

- ۱- نور به معنی اسلام (آیه ۳۲ سوره توبه و آیه ۸ سوره الصف)،
- ۲- نور به معنی ایمان (آیه ۲۵۷ سوره البقره)،
- ۳- نور به معنی هدایت (آیه ۳۵ سوره نور)،
- ۴- نور به معنی پیامبر (آیه ۶۵ سوره مائده)،
- ۵- نور به معنی روشنائی روز (آیه ۱ سوره انعام)،
- ۶- نور به معنی روشنائی ماه (آیه ۶۱ سوره فرقان)
- ۷- نور به معنی روشنائی ایمان آورندگان بر روی پل صراط (آیه ۱۲ سوره الحديد)،
- ۸- نور به معنی توضیح (آیه ۴۴ سوره مائده)،
- ۹- نور به معنی قرآن (آیه ۱۵۷ الاعراف)،
- ۱۰- نور به معنی عدالت (آیه ۶۹ سوره الزمر).

توجه داریم که:

- نه فقط یک کلمه در یک یا چند جا و سوره مختلف به معانی مختلف به کار رفته، بلکه:
- در یک سوره و حتی در یک آیه یا جمله نیز این یک کلمه در چند معنی مختلف مورد استفاده قرار گرفته است.
- تازه، این برابری ها به وسیله متکلمین و مفسرین قرآن، ساخته و پرداخته و پیشنهاد شده اند و مطابق معمول، در بسیاری از این موارد، بین همین شریعت سازان اختلاف نظر وجود دارد.

³⁰⁸ Cemaluddin Abdurrahman, Ibnü'l-Cevzi, Nüzhetü'l-A'yün, Nur, s. 599, quoted by Turan Dursun, Allah, ibid, s. 63.

قبلاً توضیح داده شده است که «تفسیر» قرآن به معنی توضیح ساده معنی و مفهوم قرآن نیست، چرا که «آن چه عیان است، چه حاجت به بیان است». تفسیر بر عکس، به معنی استخراج معانی با استفاده از حدیث، روایات و سایر منابع بشری، و از آن رو، ساخته و پرداخته بشری است. بدون این ابداعات بشری، بسیاری از این معانی تا این اندازه اش هم شناسائی نمی شدند، یا با همه این معانی و مفاهیم شناخته نمی شدند. با این وجود، هنوز هم کسی نمی داند که: چه حدودی از این معانی صحت دارند، تا کجای این ابداعات با واقعیت منظور خدا می خواند، یا اصلاً نمی خواند و، چه حدودی از این معانی فقط ساخته و پرداخته شریعت سازان و دین فروشان اسلامی اند، و اساساً غیر دینی و غیر الهی اند.

- معانی معلوم و کلمات متفاوت

از بحث فوق در این مورد که «کلمات معلوم»، «معانی فراوان و نامعلوم دارند، این نتیجه نیز حاصل می شود که: در قرآن بسیاری از موضوعات معین گاهی نه فقط با یک کلمه و اسم، بلکه با چندین کلمه و اسم خوانده شده اند. این بدان می ماند که کسی در آیه ای به اسم حسن، در آیه دیگری به اسم حسین و در آیات دیگری هم به اسم های احمد، علی و ولی خوانده شود. این نامگذاری های مختلف و چندگانه، به سهم خود امکان درک و فهم محتوی آیات و متون قرآنی را از خواننده سلب می کند. این موضوع تا به حدی پیچیده است که هنوز هم مفسران و متکلمان بر سر این که خود این کتاب دینی چند نام و عنوان دارد به توافق نرسیده اند: - "طبری مفسر معروف قرآن، تعداد اسامی «کتاب» را چهار مورد معرفی می کند³⁰⁹ که از آن جمله اند: قرآن، فرقان، کتاب و ذکر. این در حالی است که مفسر معروف اسلامی جلال الدین سویوتی³¹⁰ تعداد

³⁰⁹ Taberi, Cmiul-Beyan, 132, quoted by Turan Dursun, Kuran, s. 25.

³¹⁰ Süyuti, İtikan, 1/67-68, quoted by Turan Dursun, Kuran, s. 25.

اسامی قرآن را ۵۵ مورد می‌داند. جلال الدین رازی^{۳۱۱} مفسر دیگر اسلامی، ۳۰ مورد از این نام‌ها را در کتاب خود اسم می‌برد که از آن جمله اند: کتاب، فرقان، ذکر، هدی، نور، حاکم، حدیث، حکم، حکمت، محکم، شفاء، رحمت، بیان، روح و سایر^{۳۱۲}.

می‌بینیم که در این شرایط پیچیده:

- نه نام‌ها و عناوین، مورد و موضوع مورد نظر را به تمامی معرفی می‌کنند و نه هر مورد و موضوع فقط با اسمی معین نامیده شده و مورد خطاب قرار می‌گیرد. پس با این وجود، برای خواننده قرآن، یک کتاب می‌ماند با تعداد فراوانی کلمه چند پهلوی که در هر جایی به معنی نئی به کار رفته‌اند. در نتیجه، در بسیاری موارد:

- نه معلوم است که کلمه‌ای معین در کجای قرآن چه معنی می‌دهد و،
- نه معلوم است که این معنی معین، این و هر بار کدام کلمه را مورد خطاب و بحث قرار می‌دهد.

بدیهی است که در این شرایط دشوار:

- کشف همه معانی بسیاری از این کلمات جز با حدس و گمان (تفسیر و تأویل) ممکن نیست.

به تکرار یادآوری می‌شود که این مسایل همان اندازه که مانع درک و فهم معنی و مفهوم قرآن می‌شوند، برای شریعت‌سازان فرقه‌های اسلامی فرصتی طلایی ایجاد کرده و می‌کنند تا در معانی قرآن (که دیدیم معادل با "کلام الله" فرض می‌شود) دست ببرند و برای تحمیل معانی مورد نظر خود به این کلمات «چند پهلوی و چند معنی» بکوشند. اینان، در همان حال، با بهره‌مندی از مسایل و مشکلاتی که ناشی از فقدان نظم منطقی قرآن‌اند، دخالت در محتوی قرآن را توجیه کرده و اصلاح، تحریف و تغییر معنی و مفهوم قرآن را مشروع و وظیفه دینی خود می‌نمایند.

³¹¹ F. Razi, 2/14-18, quoted by Turan Dursun, Kuran, s. 25.

³¹² Turan Dursun, Kuran, s. 25.

فصل ۴

فقدان نظم محتوایی

مشکلات محتوی ئی

مشکلات یا نقیصه هائی که تا کنون مورد بحث قرار گرفته اند، فقط چهره بیرونی این «نظم نا منظم» را نشان می دهند. در درون و از نظر محتوی معنی و مفهوم نیز، مسایل و مشکلات فراوانند:

۱- تعدادی آیات از نظر معنی و محتوی در «تعارض و تضاد» با آیات دیگر قرار دارند،

۲- تعدادی از اینان در ارتباط با همدیگر، «مجموعه های پروسه ای» را تشکیل می دهند،

۳- تعدادی از آیات «منسوخ» شده اند و کسی نمی داند کدام ها و،

۴- تعدادی نیز جزو «متشابهات» اند و معانی روشنی ندارند.

۵- ظاهراً همه آیات "شان نزول" دارند و از این نظر، «مقطعی و موردی اند»^{۳۱۳}. با این وجود، عجیب است که شریعت سازان و بنیادگرایان، این آیات را "حکم جهان شمول" می خوانند. اینان حتی در "باطن" هر آیه ای، معنی و مقصود پنهانی را جستجو می کنند و بر آن اساس حکم دینی می سازند و به نام خدا و آیاتش به بازار دینی عرضه می کنند.

مهم تر آن که این مشکلات و نقیصه های محتوی ئی و درونی، تأثیر مسایل و مشکلات ساخت بیرونی به شرح گذشته را تقویت می کنند و

^{۳۱۳} جهت اطلاعات بیشتر در مورد چرایی، معنی و مفهوم این موضوعات و مشکلات در رابطه با موضوع تحقیق این کتاب ر. ک. به فصل های آتی این جلد از کتاب و جلد های بعدی آن.

بالعکس، از فقدان نظم منطقی ساخت بیرونی تأثیر می‌پذیرند. در نتیجه، مشکلات و مسایل این هر دو ساخت بیرونی و درونی در ارتباط با همدیگر، موانع عمده‌ای در راه مطالعه و فهم و درک مستقیم محتوی آیات و قرآن ایجاد می‌کنند.

مساله این است که همه این آیات (چه با یا بی معنی، موردی یا جمعی و حتی ناسخ و منسوخ)، بدون هرگونه علامت مشخصه در این «کتاب دینی» جمعند و این همه، خواننده جستجوگری را که می‌خواهد به محتوی دینی قرآن دست یابد و حداقل مبانی دینی خود را در کتاب دینی خود مطالعه کند، وارد وادی بی‌بدون هرگونه جهت‌یابی و نشانه‌گذاری می‌کند. از این رو، با پیشرفت مطالعه سیستماتیک و تحقیقاتی قرآن، خواننده خود را در برابر هزاران جمله و موضوع درهم ریخته‌ای می‌یابد که بسیاری جز با دخالت‌های تحریف‌آمیز اصلاح‌گرایانه، در تعارض و تضاد با همدیگر قرار دارند و از آن رو، به هر راهی قابل‌تعبیر و تفسیر اند. این بی‌نظمی درونی و بیرونی، و مشکلات ناشی از آن، چرایی و علت وجودی این همه تفسیر و تأویل‌گوناگون را توضیح می‌دهند.

این «نظم بی‌نظم» «بیرونی و محتوایی»، همچنین فرصتی فراهم آورده تا در طول ۱۴۰۰ سال گذشته، هر حاکم، حزب و فرقه دینی، هر آن چه را که لازم دیده و قصد کرده، از قرآن استخراج کرده و برای هم جنگ و هم صلح، هم عدالت و هم ستم و هم آزادی و هم سرکوب انسان مسلمان و غیر مسلمان، آیه و وحی الهی آورده است. با این وجود، جالب توجه است که با این همه نوشتار و گفتاری که در طول این صدها سال تاریخ اسلام فراهم آمده، هنوز هم گره‌های این همه مسأله و مشکل باز نشده و، هنوز هم:

- متکلمان و مفسران اسلامی که خود را مجبور به رفع و رجوع مسایل و مشکلات حل نشده می‌بینند، همیشه توضیح جدیدی را انتظار می‌کشند، یا خود پیشنهادهای تازه‌تری می‌آورند و دلایل جدیدی ابداع می‌کنند. به بیان دیگر، با وجود این همه تحریف و ساختن‌ها و

پرداختن های شریعت سازان، مشکلات ناشی از این «نظم بی نظم» حل نشده باقی مانده اند.

آیات متضاد

مسأله تضاد و تعارض میان آیه های قرآن، خود مشکلی بزرگ و حل نشده است. در بحث مربوط به «انگیزه تحریف و رفع و رجوع تعارض و تضاد قرآن»، از سه آیه ای که در زمان های مختلف در مورد یهودیان آمده، سخن گفتیم و نشان دادیم که این آیه ها تا چه اندازه در تعارض با همدیگر اند: در آیه ۵۲ سورة القصص، پیش بینی می شود که اهل کتاب به زودی به اسلام ایمان می آورند: «کسانی که پیش از آن به ایشان کتاب آسمانی داده بودیم، به آن ایمان می آورند»^{۳۱۴}

بر خلاف این آیه و پیش بینی، آیه دیگری هر گونه امید به ایمان آوردن اهل کتاب و یهودیان به اسلام را نقش بر آب می داند: «ایا طمع دارید یهودیان به دین شما بگردند در صورتی که گروهی از آنان کلام خدا را شنیده و به دلخواه خود تحریف می کنند. با آن که در کلام خدا تعقل کرده و معنی آن را دریافته اند»^{۳۱۵} (سورة بقره، آیه ۷۴).

می بینیم که این دو آیه کاملاً با همدیگر مغایر و متضادند. اولی دال بر پیش بینی پذیرش قرآن و اسلام از سوی اهل کتاب و یهودیان است، اما دومی هر گونه امکان سازش و گرویدن آنان به اسلام و قرآن را به زیر سؤال می برد. تازه، آیه ۲۵۳ همین سورة بقره، اختلاف بین این ادیان را امری الهی معرفی می کند و بر آن است که اساساً از ازل این انگیزه خلق شده که اینان به دین اسلام نگردند و حتی وجود اختلاف بین اهل کتاب و مسلمانان، ناشی از خواست و مصلحت الهی است:

^{۳۱۴} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۱۵} قرآن، ترجمه حسین محی الدین الهی قمشهء.

اینان پیامبرانی هستند که بعضی را بر بعضی برتری بخشیدیم ... و اگر خدا می‌خواست کسانی که پس از ایشان آمدند، پس از روشنگری‌هایی که برایشان آمد، کشمکش و کارزار نمی‌کردند، ولی اختلاف پیشه کردند؛ و بعضی از ایشان ایمان آوردند و بعضی کفر ورزیدند، و اگر خدا می‌خواست کشمکش و کارزار نمی‌کردند، ولی خداوند هر آن چه اراده کند انجام می‌دهد^{۳۱۶} (سوره بقره، آیه ۲۵۳).

می‌بینیم این آیه با هر دو آیه قبلی در تضاد قرار دارد، چرا که از سوئی هیچ امید و امکانی برای پذیرش اسلام و قرآن از سوی یهودیان و مسیحیان باقی نمی‌گذارد؛ که این خود بر خلاف پیش‌بینی اولیه و به معنی رد انتظارات قبلی خود در آیه اول به شرح فوق است. از سوی دیگر نیز، بر خلاف آیه دوم به شرح فوق، این آیه، گناه عدم انتخاب دین اسلام و قرآن از سوی مسیحیان و یهودیان را به گردن آنان نمی‌اندازد، بلکه پشت کردن آنان را ناشی از خواست و اراده خداوند می‌داند. "این مسیحیان و یهودیان نیستند که اسلام و قرآن را نمی‌پذیرند، بلکه این سرنوشتی خداوندی است که در عدم سازگاری و ضرورت اختلاف بین مؤمنین به این ادیان را ضروری ساخته، مانع دوستی و علت دشمنی آنان است".

این البته تنها مورد تضاد و تعارض در قرآن و میان آیات آن نیست. - آیاتی که آزادی ایمان دینی را تبلیغ می‌کند، در تضاد با آیاتی قرار دارند که هرگونه دگراندیشی و انکار اعتقادات اسلام را، با کشتار و شکنجه این و آن جهانی پاسخ می‌دهند. - آیاتی هدایت و ضلالت را از آن خدا می‌دانند و در مقابل، آیاتی بشر را «مسئول» انتخاب "راه راست اسلامی" معرفی می‌کنند. "در قرآن بیش از پنجاه آیه وجود دارد که هدایت و ضلالت را از آن خدا می‌داند^{۳۱۷}. این در حالی است که "باز بیش از پنجاه، شصت آیه هست

^{۳۱۶} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۱۷} ر. ک. به: علی دشتی، ۲۳ سال، ص ۳۱۵-۳۱۴ و شجاع الدین شفا، پس از ۱۴۰۰ سال، جلد دوم، ص ۱۲۶-۱۲۴.

که عذاب الیم جاودانی برای مردمی که خداوند خود نخواسته آنان هدایت شوند، ذخیره فرموده است^{۳۱۸}.
از این نمونه ها در قرآن فراوان است و وجود این آیات که نسبت به همدیگر در تعارض و تضاد قرار دارند، یکی از موانع عمده جمع بندی نقطه نظریات اسلام و قرآن در امور دینی و غیر دینی است^{۳۱۹}.

آیات ناسخ و منسوخ

۱- نظر ها متفاوتند

برخی از آیات متضاد قرآن آیاتی اند که همدیگر را نسخ می کنند. این بدان معنی است که در ابتدا برای حل و فصل مسأله ای آیه ای "نازل" شده، ولی پس از مدتی، ظاهراً به خاطر تغییر شرایط ناظر بر این آیه، این نظر و حکم الهی تغییر کرده و آیه دیگری "نازل" شده که در همان مورد و موضوع، مغایر و متفاوت با آیه اولی است و آن را از اعتبار می اندازد. بنا به رسم معمول و به زبان عربی، آیه از اعتبار افتاده را نسخ شده یا «منسوخ» و آیه جدید و جایگزین را، آیه نسخ کننده یا «ناسخ» می خوانند.

ظاهراً مریدان هر فرقه اسلامی، به تبعیت از رهبران دینی، یا شریعت سازان اصلی، این یا آن آیه را ناسخ یا منسوخ می شناسند، یا بر اساس اصل اسلامی "اجماع"، از این گزینش رسمی شده تبعیت می کنند. با این وجود، در بسیاری موارد، نمایندگان گوناگون قرائت دینی «رسمی و با واسطه» هر فرقه نیز، در ناسخ یا منسوخ بودن این یا آن آیه، توافق ندارند، و کسی به درستی نمی داند که:

^{۳۱۸} علی دشتی، ۲۳ سال، پیشین، ص ۳۱۵.

^{۳۱۹} برای توضیح بیشتر ر. ک. به بحث «تعارض و تضاد درونی آیات» و «آیات پروسه ای» در جلد سوم این کتاب و به بحث «تضاد و تعارض در بین آیات قرآن و نتیجه گیری از آن در رابطه با موضوع تحقیق این کتاب» در جلد چهارم.

- این آیات مختلف اساساً ناسخ و منسوخ همدیگرند، یا نه. و اگر چنین اند،
- کدام ناسخ و کدام یک منسوخ است.

مشکل این جاست که هر دو این آیات ناسخ و منسوخ، بدون هرگونه توضیح و اشاره در قرآن موجود ثبت اند و هر دو نیز "کلام خدا" نامیده می شوند. شریعت سازان، بنا به مورد و منافع دینی و دنیوی لحظه ای خود، گاهی این و گاهی آن را آیه ناسخ و معتبر، و آن دیگری را منسوخ و نامعتبر می خوانند و بر اساس آن ها نیز، حکم دینی استخراج می کنند.

۲- آیات ارزیابی توان رزمندگان رسول

آیات ۶۵ و ۶۶ سوره انفال از جمله آیات ناسخ و منسوخ اند. متشرعین اسلامی هنوز پس از ۱۴۰۰ سال در مورد تقدم و تأخر این آیات و کدام ناسخ یا منسوخ بودن آن ها بحث می کنند.^{۳۲۰} در همان حال که این بحث جریان دارد، برخی دیگر از شریعت سازان اسلامی: "اختلاف ظاهری بین این دو آیه را نه دلیلی بر نسخ و نه دلیلی بر استحباب (مستحب، پسند شرعی) می دانند، بلکه معتقد به اعتبار هر یک از این دو حکم در مورد معین اند"^{۳۲۱}.

اعتقاد به اعتبار دو حکم متضاد، به این معنی است که شریعت سازان به اقتضای مصالح روز خود، گاهی این و گاهی نیز آن آیه را معتبر اعلام می کنند و آن دیگری را فاقد اعتبار دینی و منسوخ شده تلقی می کنند. از این جاست که اینان، دسته کلیدی از آیات مغایر و متضاد قرآنی در جیب دارند و هر وقت هم لازم شد، گاهی به تأیید و گاهی هم در رد موضوعی معین، آیه "نازل" می کنند. این شیوه، البته که «شیوه

³²⁰ İlhan Arsel, Koran,ın Eleştirisi, Cilt 2, s.135-134.

³²¹ تفسیر نمونه، جلد ۷، ص ۲۳۸.

دینی» نیست و بیشتر ضرب المثل آن نوکری را به یاد می آورد که در پاسخ سؤال اربابش گفته بود:

- "قربان! من نوکر شما هستم و نه نوکر بادمجان. بادمجان خوب است اگر شما دوستش بدارید، و بد است اگر موافق میل مبارک شما نباشد".

در هر حال، آیه مورد نظر سوره انفال چنین می گوید: **"ای پیامبر مؤمنان را به جهاد برانگیز، اگر از شما بیست تن شکیبیا باشند، به دویست تن غلبه خواهند کرد و اگر از شما صد تن باشند بر هزار تن از کافران غلبه می کنند، چرا که اینان مردمی هستند که چیزی در نمی یابند"**^{۳۲۲} (سوره انفال، آیه ۶۵).

این در حالی است که آیه ۶۶ همین سوره، توان یک مسلمان شکیبیا را بیشتر از توان جنگی دو کافر زمان نزول تشخیص نمی دهد: **"اینک خداوند بر شما آسان گرفت و معلوم داشت که در شما ضعفی هست، پس اگر از شما صد تن شکیبیا باشند بر دویست تن غلبه می کنند و اگر از شما هزار تن باشند، به توفیق الهی بر دو هزار تن غالب می کنند، و خداوند با شکیبیایان است"**^{۳۲۳} (سوره انفال، آیه ۶۶). مفسرینی که طرفدار اولین بودن آیه ۶۵ اند و آن را به وسیله آیه ۶۶ منسوخ می دانند، بر این نظرند که:

- "قبلا هر مسلمان قادر به پیروزی بر ده نفر کافر بوده، ولی بعدا خداوند در عمل دیده و تجربه کرده که آنان به چنین کاری قادر نیستند. از این رو، با تجربه توانائی مسلمانان، میزان امیدواری از آنان را تقلیل داده، یا حتی لطف کرده و بر آنان آسان گرفته است." (آیا خدائی که بر همه چیز آگاه است، برای دانستن آینده و توان مسلمانان احتیاج به تجربه و یادگیری دارد؟)

اما به نظر و تفسیری دیگری که آیه ۶۶ را اولین و مقدم بر آیه ۶۵ می داند:

- "ابتدا، زمانی که مسلمانان هنوز ضعیف بودند و حکومت مدینه سر نگرفته بوده، مسلمانان توان کم تری داشتند و هر مسلمان، حریف بیش

^{۳۲۲} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۲۳} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

از دو کافر زمان نزول نبوده، اما بعدا که اوضاع سر و سامان یافته و مسلمانان صاحب اسلحه و مرکب و فرماندهی شدند، این توانائی تا به حد یک بر ده افزایش یافت و خداوند نیز آن را تأیید کرد^{۳۲۴}. دیدیم که در این میان نظر سومی هر دو این آیات را دارای اعتبار می‌داند و با وجود تعارض موجود بین این آیات، هیچ کدام را ناسخ و منسوخ آن دیگری نمی‌شناسد. این نظر بینابینی، تعارض موجود در بین دو آیه را به نوعی می‌پوشاند و در همان حال، به رهبران و شریعت‌سازان فرقه‌های اسلامی فرصت می‌دهد تا در هر زمان، به مقتضای سود دنیوی خود، یکی از این آیات را به میان توده‌های محروم ببرند و با معرفی آن به عنوان نظر قرآن و "کلام الله"، موقتا از آن دیگری صرف‌نظر کنند.

در هر صورت، موضوع مهم در این است که وجود این گونه آیاتی که نه تقدم و تاخرشان معلوم است و نه ناسخ و منسوخ بودنشان تأیید شده، مشکلی از مشکلات مطالعه و درک و فهم معنی و مفهوم قرآن است.

۳- نمونه آیات مربوط به مصرف مشروبات الکلی در جامعه اسلامی رسول

- مصرف مشروبات الکلی بر اساس "ترتیب مصحف"
مورد دیگر بر می‌گردد به آیاتی که نمایندگان قرائت «رسمی و با واسطه»، ناسخ و منسوخ بودنشان را تأیید می‌کنند، ولی هنوز نتوانسته‌اند در مورد تقدم و تاخر آن‌ها و در نتیجه، در مورد این که کدام ناسخ و کدام منسوخ است، به رأی جمعی و نظری قاطع و قانع‌کننده برسند.

³²⁴ İlhan Arsel, ibid.

برای مثال، در قرآن مصحف فعلی، اولین آیه در مورد مشروبات الکلی در سوره البقره، یا سوره دوم قرآن موجود است. در آیه ۲۱۹ این سوره، هم از سود و هم از ضرر مشروبات الکلی سخن به میان می آید و ضرر آن بیش از سودش تشخیص داده شده و از این رو، مصرف آن به طور ملایم ممنوع اعلام می شود «نخورید بهتر است!»:

«از تو دریاره شراب و قمار می پرسند؛ بگو در آن ها گناهی بزرگ و نیز سودهایی برای مردم هست، ولی گناه آن ها بر سودشان می چربد...»^{۳۲۵} (سوره بقره، آیه ۲۱۹).

آیه بعدی - آیه ۴۳ سوره النساء -، که به «ترتیب مصحف» سوره چهار قرآن و دو سوره و چند صد آیه با آیه اولی فاصله دارد، نظر بسیار آزادمنشانه و لیبرال تری در مورد مصرف مشروبات سکرآور ابراز می دارد. این آیه با سفارش به پرهیز از خواندن نماز در حال مستی، به طور غیر مستقیم نوشیدن مشروبات الکلی در اوقات دیگر را مجاز، یا حداقل «مکروه» و قابل گذشت و تحمل اعلام می کند: **«ای مؤمنان در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا زمانی که بدانید چه می گوئید...»**^{۳۲۶} (سوره النساء، آیه ۴۳).

بدین معنی، مسلمانان به وقت مستی مجاز به خواندن نماز نیستند، اما در این جا «هر مستی ای مستی نیست»، بلکه مستی با گم کردن شعور؛ آن جا که آدم نمی داند چه می گوید، پیش می آید، و این مستی است که به نظر این آیه قرآن مانع اقامه نماز است. از این رو، بر اساس این آیه:

- مسلمانان مجاز نیستند به وقتی که شعور خود را به سبب مستی از دست داده اند نماز بگذارند، یا به بیان دیگر:

- مسلمانان مجازند تا زمانی که مستی شان تا به حد گم شدن شعور نرسیده، نماز بخوانند یا:

- مسلمانان مجازند تا زمانی که می دانند چه می گویند، در حال مستی نیز نماز برپا دارند.

^{۳۲۵} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۲۶} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

نظر این آیه اما در آیه بعدی تر قرآن ۱۸۰ درجه برمی گردد و آیه ۹۰ سورة المائدة که به "ترتیب مصحف" در ردیف ۵ قرآن قرار دارد، نوشیدن مشروبات سکرآور را همراه با قمار در ردیف اعمال کفر آمیزی همانند بت پرستی قرار داده و مطلقاً ممنوع اعلام می کند: "ای مؤمنان شراب و قمار و انصاب و ازلام از اعمال پلید شیطان است، از آن پرهیز کنید باشد که رستگار شوید" ^{۳۲۷} (سورة مائدة، آیه ۹۰).

از این آیه، ۱۰ سوره و صدها آیه می گذرد و در سورة النحل که سورة ردیف ۱۶ قرآن به ترتیب مصحف موجود است، نه فقط مصرف مشروبات الکلی، ممنوع و گناه اعلام نمی شود، بلکه بر عکس، در ادامه آیاتی که همه از نعمات خدا نام می برد، شراب مستی آور هم نعمتی از نعمت هائی شمرده می شود که نشانه توان و لطف خداست. حتی با نظر بر "سکرآوری نیکوی" آن می توان برای ایمان به خدا درس گرفت: "و از میوه های درختان خرما و انگور هم (شراب) مستی آور {تتخذون منه سکر} و هم خوراک نیکو به دست می آورید؛ بیگمان در این امر برای خردورزان مایه عبرتی است" ^{۳۲۸} (سورة نحل، آیه ۶۷).

از آن جا که هر آیه ای «آیه مخالف قبلی» خود را منسوخ می کند، پس بر اساس تقدم و تأخر سوره های قرآن موجود (به ترتیب مصحف) می توان نتیجه گرفت که:

- آیه ۲۱۹ سورة بقره (سورة ردیف ۲ به ترتیب مصحف موجود) به وسیله آیه ۴۳ سورة ردیف ۳ النساء، این هر دو به وسیله آیه ۹۰ سورة ردیف ۵ مائدة و این هر سه نیز به وسیله آیه ۶۷ سورة ردیف ۱۶ النحل، منسوخ شده و از این رو، آیه ۶۷ سورة النحل آیه ناسخ و معتبر نهائی است و نظر پایانی قرآن و خدا را در زمان نزول بیان می کند. بر اساس این آیه به شرح فوق:

۱- مصرف مشروبات الکلی، حلال و از موهبات الهی است.

^{۳۲۷} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۲۸} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

- مصرف مشروبات الکلی بر اساس "مصحف علی"

دیدیم که این نتیجه گیری بر اساس تقدم و تأخر آیات به «ترتیب مصحف موجود» به دست آمده است. در ضمن، برخی از متشرعین، از آن جمله مترجم قرآن بهالدین خرمشاهی، از مصحف دیگری به نام «مصحف علی» یاد می کنند. در این مصحف «فرضی» گویا سوره البقره در ردیف ۳، النحل در ردیف ۱۶، المائده در ردیف ۵۳ و سوره النساء در ردیف ۵۷ قرار دارد^{۳۲۹}. حالا اگر ترتیب سوره ها در این مصحف فرضی ملاک قرار گیرد، در آن صورت، آیه ۴۳ سوره النساء، ناسخ همه آیات دیگر به حساب می آید و عنوان آیه نهائی و معتبر این موضوع معین را به خود می گیرد: **"ای مؤمنان در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا زمانی که بدانید چه می گوئید ..."**^{۳۳۰} (سوره النساء، آیه ۴۳).

طبق این آیه:

۲- نه مصرف مشروبات الکلی، که فقط مستی و فراموشکاری؛ آن هم نه در همه وقت، بلکه فقط موقع خواندن نماز ممنوع است. این حکم را می توان در جائی بین "حلال و مکروه" بودن مصرف مشروبات الکلی قرار داد.

- مصرف مشروبات الکلی بر اساس "ترتیب نزولی"

شریعت سازان هیچ یک از این نتیجه گیری ها را که مستقیماً از مصحف های مورد پذیرش خودشان برداشت شده نمی پذیرند و برخی برای دانستن رأی نهائی قرآن در مورد مصرف مشروبات الکلی، مراجعه به ترتیب نزولی این آیات را لازم می شمارند. اما این کار به این سادگی قابل اجرا نیست، چرا که بر اساس بحث ها و نتیجه گیری های پیشین:

- اولاً از تقدم و تأخر "نزول" تمام سوره ها اطلاع کافی در دست نیست و هرکسی بر اساس حدس و گمان شخصی پیشنهادی می کند و،

^{۳۲۹} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی، ص ۶۲۳-۶۲۱.

^{۳۳۰} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

- ثانیاً در جاهائی هم که تقدم و تأخر سوره ها هم معلوم است، تقدم و تأخر آیات، به خصوص آیات سوره های بزرگ، نامعلوم است^{۳۳۱}.
بر اساس این واقعیت، به طور مثال حتی اگر "ترتیب نزولی" سوره البقره همان ردیف ۸۷ باشد که جمعی عنوان می کنند، کسی به یقین نمی داند که آیه مورد نظر ۲۱۹ این سوره در چه وقت "نازل" شده، یا زودتر یا دیرتر از آیات مورد مقایسه در سوره های دیگر به این سوره افزوده شده است. این تردید در مورد تقدم و تأخر آیات سوره های مورد نظر دیگر هم صدق می کند.

حالا اگر با وجود این «محظورات منطقی»، تقدم یا تأخر این آیات را بر اساس "ترتیب نزولی" بی که مثلاً بهالدین خرمشاهی در قرآن ترجمه شده خود آورده، تنظیم کنیم، بر اساس قانونمندی آیات ناسخ و منسوخ، آیه موجود در سوره المائده، نظر نهائی خدا در این مورد را بیان می کند. چرا که این سوره به "ترتیب نزولی"، سوره ردیف ۱۱۲ و دیرتر از بقیه سوره ها "نازل" شده است. بر این اساس، آیه ۹۰ سوره المائده، آیات موجود در سوره های النحل به ترتیب نزول ۷۰، البقره به ترتیب نزول ۸۷ و النساء به ترتیب نزول ۹۲ را منسوخ می کند. در آن صورت، نتیجه کاملاً عوض می شود و بر اساس آیه ۹۰ سوره المائده که سوره نهائی و ناسخ آیات قبلی است:

۳- مصرف مشروبات الکلی مطلقاً ممنوع است.

این البته همان حرفی است که متشرعین؛ اعم از مفسرین، متکلمین، محدثین و همچنین قضات و نمایندگان دینی عنوان می کنند، اما در دین و کار خدا که یک بام و دو هوا وجود ندارد. منطقاً اگر در این مورد خاص، ترتیب نزولی ملاک قرار می گیرد و تقدم و تأخر آیات در مصحف موجود از نظر ناسخ و منسوخ مهم نیستند، پس در آن صورت باید در سایر موضوعات و امور هم "ترتیب نزولی" ملاک قرار گیرد

^{۳۳۱} ر. ک. به بحث مربوطه در همین جلد از کتاب.

و نباید پس و پیش بودن سوره ها و آیه های قرآن موجود، در تعیین آیه ناسخ و منسوخ تأثیر بگذارد. مگر نه؟
 اما، همان گونه که قبلاً نتیجه گیری شده، شریعت سازان کاری به این گونه استدلال های منطقی ندارند و ترتیبی را؛ چه "ترتیب نزولی" یا "ترتیب مصحف" موجودی، که نظر و نیت شان در زمان و مکان امروزی را تأیید کند، ناسخ و معتبر معرفی می کنند. و در این که فردای آن روز نظر دیگری بدهند و ناسخ دیروزی را منسوخ و منسوخ دیروزی را ناسخ و معتبر معرفی کنند منعی نمی بینند.

با آنکه نتیجه گیری ناشی از "ترتیب نزولی" به شرح بالا، محبوب شریعت سازان است و تابعان دگم های قرون وسطائی اسلامی را راضی و خوشحال می کند، اما این، طبق معمول سایر ابداعات دینی، پرسش های دینی بی پاسخی را هم به همراه می آورد. به طور مثال:
 - اگر مصرف مشروبات الکلی به شرح نتیجه گیری بالا، به اندازه کفر کردن به خدا گناه است و از این نظر، خواست خدا ممنوع کردن مطلق نوشابه های سکرآور است، چرا باید خداوند در آیاتی دیگر، عملی را که خود آن را از اعمال شیطانی می خواند، جزو نعمات نیک خود به حساب بیاورد و حتی آن را از علل عبرت و درک و فهم خدائی خود قرار دهد؟ و در آن صورت:
 - این آیا مغایر با آن نیست که طبق نظر قرآن، خداوند به خاطر فرصت طلبی خلاف نمی گوید، جز حقیقت و راستی را تأیید نمی کند و از آینده نیز آگاه است؟

- روایات دیگر

شریعت سازان، در این مورد نیز احادیث و "شأن نزول" هائی روایت می کنند. یکی از معتبرترین این روایات، نزول این آیات را ناشی از دخالت و اصرار خلیفه دوم عمر برای نزول آیه ای جهت منع مسکرات می داند. محققین^{۳۳۲} با مراجعه به منابع رسمی اسلامی نشان می دهند که آیه اول به خاطر اصرار عمر "نازل" شده و مصرف مشروبات الکلی را منع کرده است. چون این آیه به حد کافی محکم و مؤثر نبوده، رضایت وی را تأمین نکرده و از این رو آیه دیگری با تأکید بیشتری "نازل" شده است. با این وجود، این هم کافی به نظر نرسیده و بالاخره آیات سوم و چهارم بر اثر مراجعات و اعلام نارضایتی مکرر وی "نازل" شده و نوشابه ای را، که در آیه اول جزو نعمت های خدا معرفی شده بوده، با کفر برابر دانسته اند.

۴- مشکل درک و فهم آیات ناسخ و منسوخ

آیات ناسخ و منسوخ بدون هرگونه نشانه ای از نظر تقدم و تأخر زمانی و در نتیجه، بدون هر اطلاعی در مورد این که کدام ناسخ و کدام منسوخ است، در این «کتاب دینی» گرد هم آمده اند. این است که با ادامه «مطالعه بی واسطه» قرآن، به آیاتی متعارض و متضاد برخورد می کنی و نمی توانی بفهمی که کدام آیه با کدام معنی و منظور بر کدام آیه دیگر تقدم دارد و کدام آیه دیگر را منسوخ کرده، یا کدام حکم و آیه، دارای اعتبار نهائی، یا فاقد آن است.

تازه با گزینش آیه ای از آیات، از آن جا که آیات ناسخ و منسوخ در سرتاسر کتاب پراکنده اند، معلوم نیست که آیا آیه دیگری هم در این زمینه "نازل" شده و در آن صورت، این آیه در کدام سوره و کجای آن قرار گرفته است. این نیز دلیلی است بر این که هر موضوع قرآنی،

³³² Tecrid-i Salih 12:39; Ebu Davud, Eşribe, No 3670; Tirmizi, Maide Tefsiri, No 3049 vs. Quoted: Arif Tekin, Koran,ın kökeni, s. 62-61.

تا پایان کتاب، ناتمام باقی می ماند و تا تمام قرآن را در جستجوی تک تک موضوعات مرور نکرده ای، نمی توانی در موردی از موارد نظری استخراج کنی. تازه وقتی هم که موفق به این کار نه چندان آسان می شوی، نمی دانی که کدام یک از این موارد، تقدم زمانی دارد یا این تقدم باید به "ترتیب مصحف" یا "ترتیب نزولی" (که خود به تمامی معلوم نیست) تنظیم شود.

به تکرار یادآوری می کند که نه فقط وجود این گونه آیات در قرآن و پراکندگی این آیات در لا به لای نامعلوم آن، از نظر درک و فهم موضوع و محتوی قرآن مشکلی جبران ناپذیر است، بلکه اصل وجود و "نزول" آیات "ناسخ و منسوخ" با چندین پرنسپ اساسی دین و قرآن در تضاد قرار می گیرد. صرف وجود آیات ناسخ و منسوخ با آیات قرآن از نظر دانائی و توانائی خدا، مغایر، و از نظر دینی سؤال برانگیز است.^{۳۳۳} وجود این آیات، همچنین با پرنسپ های اساسی قرآن در مورد «مبین بودن آن»^{۳۳۴} و همچنین در مورد عدم امکان تضاد و تعارض در میان "کلام" خدا^{۳۳۵} به شرح آیه زیر در تضاد قرار می گیرد: **«یا در قرآن از روی فکر و تأمل نمی نگرند (تا بر آنان ثابت شود که وحی خداست) و اگر از جانب غیر خدا بود در آن (از جهت هم لفظ و هم معنی) بسیار اختلاف می یافتند»**^{۳۳۶} (سوره النساء، آیه ۸۲).

^{۳۳۳} در مورد رابطه آن با موضوع مورد بحث این کتاب ر. ک. به جلد سوم این کتاب.

^{۳۳۴} ر. ک. به «آثار قرآن کلام الله» در جلد دوم این کتاب.

^{۳۳۵} ر. ک. به فصل «قرآن دینی» در جلد دوم این کتاب.

^{۳۳۶} قرآن، ترجمه حسین محی الدین الهی قمشهء.

مجموعه های پروسه ای^{۳۳۷}

برخی از آیات متضاد از نظر مفهوم و محتوی، نقطه مقابل همدیگر نیستند، بلکه ضمن آن که با همدیگر تعارض دارند، توضیحات مختلف و متفاوت یک موضوع واحدند. این آیه ها با همدیگر پروسه ای را بیان می کنند. در این معنی، نظر و دیدی از جایی شروع به تغییر می کند و رفته رفته تا به ۱۸۰ درجه با نظر اولی فاصله می گیرد. اما اگر در آیات متضاد بتوان یکی از جهات را باطل شده و منسوخ به حساب آورد، یا به هر سببی ندیده گرفت و آن دیگری را پذیرفت، در آیه های پروسه ای، موضوع حتی با انتخاب این یا آن آیه و رد این یا آن آیه دیگر حل و فصل نمی شود. در واقع در این جا:

- انتخاب بین گزینه های مختلفی مطرح است که هر کدام نسبت به دیگری، کمی فرق می کند.

از این رو نمی توان این آیه ها را جزو آیات ناسخ و منسوخ به حساب آورد، یا با مراجعه به این اصطلاح و فرمول سنتی اسلامی، مسایل و مشکلات آن ها را به نوعی حل و فصل شده فرض کرد. با این توضیح، مجموعه های پروسه ای، بخش مهمی از آیاتی را که در موضوعات یکسان نگارش یافته اند را در بر می گیرند. آیات مربوط به "اهل کتاب" از دوستی تا به دشمنی، آیات مربوط به پذیرش دگراندیشی تا احکام قتل دگراندیشان، آیات مربوط به شراب سکرآور و سایر، نمونه های این گونه مجموعه های متعارض در قرآن اند.

- مجموعه پروسه ای آیات مربوط به "اهل کتاب"

آیات مربوط به "اهل کتاب" (یهودیان و مسیحیان) از دوستی تا به دشمنی، پروسه ای را بیان می کنند^{۳۳۸}. یهودیان در جایی از قرآن، مردمی از اهل کتاب اند. این کتاب ها، برداشت شده از کتاب مادر، یا لوح محفوظ اند و برای دعوت به ایمان به خدای مشترکی نازل

^{۳۳۷} برای توضیح بیشتر ر. ک. به بحث مربوطه در این جلد و جلد سوم این کتاب.
^{۳۳۸} ر. ک. به بحث «اثر طبیعی پاسخ قرآن به موضوعات روزانه» در جلد سوم این کتاب.

شده‌اند. در آغاز دعوت، آیات مربوط به دعوت به اسلام فقط مردم عرب مکه را مورد خطاب قرار می‌دهند (سوره ابراهیم، آیه ۴ و سایر). در این موقع، "اهل کتاب" در خارج از این دعوت قرار دارند و حتی به خاطر اعتقادات‌شان، به اندازه مسلمانان، شامل پاداش الهی معرفی می‌شوند (سوره بقره، آیه ۶۲؛ سوره مائده، آیه ۶۹ و سایر). در بحث‌های پیشین، دیدیم که پیش‌بینی اولیه قرآن آن بود که اینان کتاب قرآن را خواهند پذیرفت (سوره قصص، آیه ۵۲؛ سوره الرعد، آیه ۳ و سایر). بعدش آیه می‌آید که از اینان نیمی خوبند و معتقد، و نیمی بد و گمراهند (سوره اعراف، آیه ۱۶۸؛ سوره عنکبوت، آیه ۴۶). بعد از آن، آیه‌ای دیگر، هرگونه امیدی را از آنان عبث تلقی می‌کند (سوره بقره، آیه ۷۴). بالاخره آیاتی بر آن می‌شوند که اصلاً خداوند دوستی اینان با مسلمانان را نخواست و نمی‌خواهد (سوره بقره، آیه ۲۵۳). در نتیجه، اینان یا باید اسلام را بپذیرند یا حیات‌شان را با جزیه بخرند (سوره توبه، آیه ۲۹). در غیر این صورت باید کشته شده و اموال و حتی زن و کودکان‌شان به تصاحب مسلمین در آیند^{۳۳۹}.
مقابله این آیات نشان می‌دهند که:

- ۱- این آیات با همدیگر تفاوت دارند و در تعارض با همدیگر قرار دارند، ولی:
- ۲- این تعارض در بین این آیات، متقابل و به صورت ناسخ و منسوخ (یا این، یا آن) نیست، بلکه:
- ۳- هر آیه‌ای کمی نسبت به آیه قبلی فرق می‌کند و در رابطه و همراه با هم «مجموعه‌ای از یک پروسه تغییر و تحولی» را می‌سازند.

- مجموعه پروسه‌ای آیات مربوط به آزادی تا مجازات دگراندیشی
آیات مربوط به آزادی دگراندیشی تا به حکم نابودی دگراندیشان معروف به کفار نیز مجموعه‌ای پروسه‌ای اند^{۳۴۰}. در این جا:
- آیاتی حفظ مناسبات خوب و رابطه انسانی با کسانی که دین دیگری دارند، یا به اسلام عقیده ندارند را سفارش می‌کنند و احترام به عقاید

^{۳۳۹} ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان «رفع و رجوع تعارض و تضاد» در همین جلد از کتاب.
^{۳۴۰} ر. ک. به فصل مربوطه در جلد دوم این کتاب.

دینی مختلف را مورد تأیید و تأکید قرار می دهند. آیه ای از این جمع، حتی آنان را از قطع رابطه دوستی با کافران منع می کند.

- آیات بعدی اما، دوری از کافران و ترک آنان را سفارش می کنند.

- آیات بعدی تر، برای دفاع شخصی در برابر تجاوز به جان و مال مسلمانان، اجازه حمل اسلحه و به کاربردن مشروط آن را می دهند، و بالاخره آیات نهائی تر امر می کنند که باید کافران مکّه آن زمان را هر جا یافتند بکشند و حتی دنبال شان کنند.^{۳۴۱}

- مجموعه پروسه ای شراب سکر آور

دیدیم که ابتدا آیه ۶۷ سوره النحل از شراب انگور و خرما به نیکی یاد می کند و آن ها را محصول لطف و خلقت خداوندی معرفی می کند.

آیه ۴۳ سوره النساء مست بودن در موقع نماز را با ملایمت ممنوع اعلام می کند. این می تواند به معنی مجاز بودن نماز پس از نوشیدن کمی مشروب و حتی مجاز بودن مست کردن در اوقات دیگر باشد. آیه ۲۱۹ بعدی تر سوره البقره، نوشیدن شراب را هم خوب و هم بد می داند و دوری از خوردن آن را سفارش می کند. بالاخره، آیه ۹۰ سوره مائده، خوردن شراب سکرآور را کار شیطانی دانسته و آن را در ردیف کفر به خدا قرار داده و حکم به منع کاملش می دهد.

دیدیم که این آیات را می توان در اشکال دیگر هم در کنار هم قرار داد و داستان هائی دیگر ساخت. اما:

- این آیات را به هر صورتی در کنار همدیگر قرار دهیم و این داستان را به هر شکلی بسازیم، این نتیجه حاصل می شود که این آیات همه با هم متعارض اند، ولی این تعارض به صورت تضاد متقابل و ناسخ و منسوخ نیست. آیه ۴۳ النساء مخالف و مغایر کامل آیه ۶۷ النحل نیست، بلکه فقط کمی با آن متفاوت است. عین این حالت بین این آیه با آیه ۲۱۹ بقره یا بین آیه ۲۱۹ بقره با آیه ۹۰ سوره المائده وجود دارد. در واقع، اگر چه آیه اول مغایر و در تضاد با آیه آخر است، اما هیچ آیه ای در تضاد کامل با آیه مجاورش نیست. این است که این چهار

^{۳۴۱} برای توضیح بیشتر ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان «آثار طبیعی پاسخ قرآن به موضوعات روزانه» در جلد سوم این کتاب.

آیه، مشترکا «مجموعه ای از یک پروسه» را تشکیل می دهند. به طوری که هیچ آیه ای نماینده و میانگین این چهار، یا همه آیات دخیل در این مجموعه نیست و نمی تواند باشد.

از این موارد که آیاتی در ارتباط با همدیگر، پروسه ای از حادثه ای در حال تغییر و تکوین را به وجود می آورند، فراوان است. بعداً خواهیم دید^{۳۴۲} که این «مجموع های پروسه ای»، ناشی از تغییر و تکوین اسلام و حکومت اسلامی، چه از نظر دینی، یا از نظر سیاسی در دوره نزول بود. بر اثر این تکوین و تغییر سیاسی و اجتماعی، بسیاری از مناسبات همراه با توسعه توان و قدرت رسول و حکومت اسلامی دچار دگرگونی شدند و در نتیجه، آیات ناظر بر این تحولات و مقاطع مختلف مناسبات نیز، «کم کم» با همدیگر تفاوت پیدا کردند و مجموعه هائی از آیات پروسه ای را تشکیل دادند.

آیات متعارض به صورت مجموعه های پروسه ای، یکی از موانع عمده درک و فهم قرآن اند، چرا که با عرضه گزینه های مختلف برای موضوعی یکسان، امکان درک و فهم معنی و منظور قرآن را مانع می شوند. مشکل اساسی تر این است که همه آیات، بدون هر علامت و تمایزی در قرآن ثبت اند و برای خواننده مشخص نیست که:

- کدام آیه اول آمده، آخر آمده، منسوخ شده یا ناسخ بوده، و بالاخره:
- چگونه این تعارضات میان آیاتی که هرکدام کمی با دیگری تفاوت دارد، قابل حل و فصل اند و،
- چه راهی برای انتخاب این یا آن آیه و حکمی که نظر نهائی کتاب و خداست، وجود دارد.

^{۳۴۲} ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان «اثر طبیعی پاسخ قرآن به موضوعات روزانه» در جلد سوم و در مورد رابطه این مجموعه ها با موضوع مورد بحث این کتاب، در جلد های بعدی تر.

آیات متشابه یا متشابهات

- توضیح لغوی

آیات "متشابه یا متشابهات" در نقطه مقابل آیات "محکم یا محکمت" قرار دارند. به بیان تفسیر نمونه، "واژه "متشابه" در اصل به معنی چیزی است که قسمت های مختلف آن شبیه یکدیگر باشند. به همین جهت به جمله ها و کلماتی که معنی آن ها پیچیده باشد و گاهی احتمالات مختلف در باره آن داده شود، "متشابه" می گویند، و منظور از "متشابهات" قرآن نیز همین است"^{۳۴۳}.

بر خلاف آن، "آیات محکم و محکمت" آیتی اند که مفهوم شان به قدری روشن است که جای هیچ گفت و گو و بحث ندارد^{۳۴۴}. به بیان دیگر، "آیات محکم یا محکمت" آیتی اند که عاری از خلل و فساد اند و نفوذ ناپذیر و تردید ناپذیرند"^{۳۴۵} و مفهوم شان چنان روشن است که جای هیچ گونه انکار، توجیه و سوء استفاده در آن نیست^{۳۴۶}.

به عکس، آیات متشابه در نقطه مقابل محکمت اند و از این رو در نقطه مقابل مشخصات آیات محکمت به شرح فوق، «غیر روشن»، «واجد خلل و فساد»، «نفوذ و تردید پذیر»، «ناقص»، «قابل انکار، سوء استفاده و توجیه» اند. بر این اساس، این آیات:

۱- معانی قابل فهم ندارند، منظور و مقصود آن ها روشن و صریح نیست،

۲- معانی ظاهری شان عقلانی و درست به نظر نمی رسند،

۳- با آیات و اعتقادات اساسی موجود در قرآن و اسلام مغایر یا متضاد اند و یا،

۴- احتمالات مختلفی در مورد آن ها می رود.

^{۳۴۳} ر. ک. به تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، جلد ۲، ص ۳۲۱.

^{۳۴۴} پیشین.

^{۳۴۵} ترجمه خلاصه تفسیر المیزان، جلد ۱، ص ۲۱۸.

^{۳۴۶} تفسیر نمونه، پیشین، جلد ۲، ص ۳۲۸.

سید محمد حسین طباطبائی مولف تفسیر المیزان، آیات متشابه را به سه دسته تقسیم می کند^{۳۴۷}:

- اول متشابه از جهت لفظ، یعنی آیاتی که به خاطر نقص نظم و نثر متشابه اند.

- دوم متشابه از جهت معنا، یعنی آیاتی که به سبب نقص معنی و مفهوم شان متشابه اند.

- سوم متشابه از هر دو جهت لفظ و معنی، یعنی آیاتی که هم نظم و نثر و هم معنی و مفهوم شان با مشکل یا مشکلاتی به شرح بالا همراه اند و از هر دو نظر، یک یا تعدادی از نقائص فوق را دارا هستند.

- وجود یا عدم وجود آیات متشابه در قرآن

۱- در قرآن آیه ای بر آن است که برخی از آیات "محکم" و برخی دیگر "متشابه"^{۳۴۸} اند: "و او کسی است که این قرآن را بر تو نازل کرد که بخشی از آن آیات محکومات است که آن ها اساس کتاب است، و بخش دیگر متشابهات است..." (سوره آل عمران، آیه ۷)^{۳۴۹}.

این آیات کدامند؟ کسی نمی داند.

۲- این در حالی است که آیه ای دال بر متشابه بودن همه آیات قرآن و آیاتی نیز دال بر غیر متشابه بودن همه آیات قرآن اند. در آیه ۲۳ سوره الزمر، همه قرآن متشابه خوانده می شود: "الله نزل احسن الحديث، کتبا متشابهها..." خدای است که بگفت و فروفرستاد نیکوترین سخنی، نامه ای {کتابی} مانسته... " همه کتاب متشابه است"^{۳۵۰}.

۳- در مقابل، آیه های فراوانی و از آن جمله: آیه ۲-۱ سوره هود، آیه ۱ سوره کهف، آیه ۲۸ سوره زمر و آیات دیگر بر آنند که همه آیات قرآن استوار و روشن اند یا به بیان دیگر «هیچ آیه ای متشابه نیست»: الر (الف. لام. راء) کتابی است از سوی فرزانه ای آگاه که آیات آن استوار، روشن و شیوا بیان شده است"^{۳۵۱} (سوره هود، آیات ۱-۲).

^{۳۴۷} تفسیر المیزان، پیشین، ج ۳، ص ۶۰.

^{۳۴۸} برای توضیحات بیشتر ر. ک. به بحث مربوطه در جلد چهارم این کتاب.

^{۳۴۹} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۵۰} تفسیر سور آبادی، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۵۹.

^{۳۵۱} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

"اسپاس خدا را که بر بنده خویش کتاب آسمانی را که در آن هیچ گونه کثری و کاستی نگذاشته، نازل کرده است" ^{۳۵۲} (سوره کهف، آیه ۲۸). "که قرآنی است عربی بدون کثری و کاستی، باشد که پروا پیشه کنند" ^{۳۵۳} (سوره زمر، آیه ۲۸).

شریعت سازان اسلامی نتوانسته اند این چندگانگی میان آیات قرآن را توضیح دهند. با این وجود، اکثریت وجود آیات متشابه در قرآن را انکار نمی کنند و بر این واقعیت اذعان دارند که تعدادی از آیات و موضوعات قرآن، معنی و مفهوم معلوم و مشخص ندارند یا در معانی مختلف به کار می روند یا می توانند به کار روند ^{۳۵۴}. اینان در مقابل دو دسته از آیات مربوط به متشابه یا محکمت بودن تمام قرآن، آیات دسته سوم مربوط به متشابه بودن آیاتی از قرآن، رأی می دهند. این گزینش از جمله بسته به سودی است که این مورد سوم برای آنان به همراه می آورد. چرا که این مورد تنها مورد از این موارد سه گانه در قرآن است که راه تفسیر و تعبیر آیه های قرآن را هموار می کند و در همان حال، به آنان فرصت می دهد تا با متشابه یا محکمت اعلام کردن این یا آن آیه، به نیت لحظه ای خود لباس دینی بپوشانند و برای هدف های خود، تأیید قرآنی فراهم آورند.

- گوناگونی آیات متشابه

دیدیم که آیات متشابه فقط با مشکل معنی و مفهوم روبرو نیستند. برخی از این آیات از نظر زمانی، برخی از نظر مکانی و برخی دیگر نیز از نظر موضوعی نامفهوم اند. برخی نیز از نظر های مختلف بی مفهوم اند، یا در چند معنی و مفهوم به کار می روند. این است که برای درک و فهم این آیات، نیاز به تفسیر و تعبیر پیدا شده، و تحت این نیاز، محدث، متکلم، مفسر، فقیه، عالم دینی و غیره و غیره پا به عرصه وجود گذاشته، راه ها، فرقه ها و شریعت های دینی و اسلامی ایجاد و ساخته و پرداخته شده اند.

^{۳۵۲} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۵۳} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۵۴} ر. ک. به نمونه های ذیل سرفصل «گوناگونی آیات متشابه» در صفحات بعدی.

تعداد آیات "متشابه"، یکی و دو تا نیستند و به بخش معینی از قرآن نیز تعلق ندارند، بلکه در سرتاسر قرآن آیاتی وجود دارند که مستقیماً دارای معنی نیستند، به معانی مختلف دلالت می کنند، یا از نظر زمانی، مکانی یا موضوعی، فاقد معنی و «غیر مبین» اند. این مسأله البته برای درک و فهم قرآن مشکل بزرگی است. اما مشکل بزرگتر در این زمینه نیز آن است که این آیات بدون هرگونه اشاره و نشانه ای در این جا و آن جای قرآن پخش اند. با این وجود، کسی نمی داند چه بخشی از معنایی که از آیه ای درک می شود، همان منظور اصلی نویسنده یا نویسندگان قرآن را در بر دارد و چه مقدارش ناشی از بدفهمی کلمه و جمله است.

لازم به یادآوری است که نمایندگان قرائت «رسمی و با واسطه»، با هزاران کتاب و جزوه ای که در طول ۱۴۰۰ سال تولید کرده اند، مدعی اند که این معانی را می دانند و به معنی و منظور واقعی آیات متشابه دسترسی دارند. اما ملاحظه کتاب های تفسیر اسلامیان نشان می دهد که این ادعاها، تو خالی و ناشی از تعصبات دینی و منافع دنیوی اند^{۳۵۵}. با این همه کتاب و تفسیر و تأویل:

- هنوز هم در مورد این که این یا آن آیه متشابه است یا نیست، بحث می شود.

- هنوز هم سوالات بدون پاسخ در مورد معنی و مفهوم این یا آن آیه دست به دست می گردند و،

- هنوز هم معنی و مفهومی که کشف شده تلقی می شود، چیزی جز ابداعات تحریف شده و متکی به روایات و احادیث عمدتاً جعلی و ساختگی^{۳۵۶} مثنی متعصب اسلامی دوران قرون وسطای اسلامی نیست.

^{۳۵۵} ر. ک. به فصل «ادعائی تو خالی نمایندگان قرائت با واسطه» در همین جلد از کتاب.
^{۳۵۶} ر. ک. به بحث مربوطه در فصل «تحریف معنی و مفهوم قرآن با آیات جعلی» در جلد سوم این کتاب.

این اس که آیات "متشابه" کماکان بدون هر گونه حل و فصل باقی مانده اند و یکی از مشکلات بزرگ دیگر بر سر راه درک و فهم محتوی قرآن را تشکیل می دهند.

اما همان اندازه که این آیه ها مشکلی بزرگ برای مطالعه و درک و فهم قرآن اند، وجود آن ها، فرصتی طلائی برای متشرعین، مفسران و متکلمان اسلامی فراهم آورده تا به آسانی خواست خود را بر این گونه آیات تحمیل کنند و از این راه:

- به خواست و منظور خود و فرقه دینی خود لباس دینی، اسلامی و الهی بپوشند و،
- به نفع حکومت و اربابیت دینی خود و فرقه خود، مشروعیت قرآنی استخراج (!) کنند.

- متشابه مکانی، زمانی و موضوعی

۱- آیه ۵۳ سوره الفرقان و آیه ۱۲ سوره فاطر مربوط به دو دریا که گویا یکی آب شیرین و خوشگوار و دیگری آب شور و تلخ دارد، نمونه آیات «متشابه از نظر مکانی» اند:

'او کسی است که دو دریا را به هم برآمیخت. این يك شیرین و خوشگوار، و این يك شور و تلخ. و در میان آن دو برزخ و حائلی استوار قرار داد'^{۳۵۷} (سوره فرقان، آیه ۵۳). 'و آن دو دریا یکسان نیستند، این يك شیرین خوشگوار که نوشیدنش گوار است، و این يك شور تلخ؛ و از هر کدام گوشت تر و تازه می خورید، و زیوری بیرون می آورید که آن را می پوشید، کشتی را در آن، دریا شکاف می بینی تا در طلب روزی مقرر از جانب او برآیید، و باشد که سپاس گذارید'^{۳۵۸} (سوره فاطر، آیه ۱۲).

در این رابطه پرسش های بی پاسخ فراوانند:

^{۳۵۷} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.
^{۳۵۸} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی

- این دریا‌های شور و شیرین کجایند و آن جا کجاست که عرب‌های مورد خطاب قرآن از آن گوشت تر و تازه می‌خوردند، زیور پوشیدنی بیرون می‌کشیدند یا بر آن کشتی می‌راندند؟ همچنین، اصلاً:

- برزخ بین دو دریا به چه معنی است؟ و آن جا کجاست که این برزخ مورد ادعا در میان دریا‌هایی با این مشخصات حایل است؟ و باز این همه در چه «زمانی» و «مکانی» اتفاق افتاده یا می‌افتد، و با چه هدفی؟ و اساساً:

- چرا و چگونه ذکر مکان‌هایی فاقد نشانی در این «کتاب دینی»، می‌تواند به پیامی دینی منجر شوند و به ایمان دینی مردم یاری رساند؟ همچنین:

- چرا آیه‌ای که معنی و مفهومش روشن نیست، در کتاب دینی بی‌آمده که خود می‌گوید «مبین»^{۳۵۹} است و برای هدایت مردم قبایل عرب ۱۴۰۰ سال پیش نگارش یافته؟ و،

- چرا نه از معنی و مفهوم این آیات از پیامبرش سؤال شده، نه ایشان چیزی در این زمینه‌ها گفته و نوشته‌اند و نه این همه معصومین و مقامات عالی‌دینی که در رابطه با خدا و رسول فرض می‌شوند، در این مورد نشانی مشخصی داده‌اند؟^{۳۶۰}

باز پرسیدنی است:

- آیا نگارش این گونه آیات چند پهلوی، عمدی و از سوی خدا بوده؟ و به چه منظوری؟ و در این صورت تضاد بین این آیات با آیات فراوانی که قرآن و آیاتش را "مبین" می‌خوانند، چگونه قابل حل است؛ کدام الهی و قرانی‌اند؟ یا سهوی بوده و در این صورت، چگونه در کتاب خدای قادر و توانا راه یافته‌اند و و و؟

آیات «متشابه مکانی» یکی و دو تا نیستند و فقط به این آیات و موضوعات خلاصه نمی‌شوند.

^{۳۵۹} ر.ک. به فصل «نزول و آثار نزول قرآن از سوی خدا» در جلد دوم این کتاب.
^{۳۶۰} ر.ک. به فصل «ادعائی توخالی نمایندگان قرائت با واسطه» در همین جلد از کتاب.

۲- آیات ۱-۳ سورة القمر در مورد آن چه "شق القمر" خوانده می شود، نمونه «آیات متشابه زمانی» اند. این آیات از نظر زمانی قابل توضیح نیستند و به این سبب، معانی مختلفی را القاء می کنند^{۳۶۱}:

"قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت (آیه ۱) و هرگاه نشانه ای ببینند گویند این سحری مستمر است (آیه ۲). آن ها تکذیب کردند و از هوای نفس شان پیروی نمودند و هر امری قرارگاهی دارد" (آیه ۳)^{۳۶۲}. کسی به درستی نمی داند که آیا این آیات زمان گذشته یا مضارع حال اند و از معجزه ای خبر می دهند که در آن صورت چرا با بیان روز قیامت آغاز می شوند، یا مضارع ناظر به زمان آینده اند و از اتفاقی در آینده و موقعی که قیامت نامیده می شود خبر می دهند. برخی از مفسرین و از آن جمله ابن مسعود^{۳۶۳} آن را اتفاقی در زمان "نزول" ارزیابی می کنند و به "معجزه" رسول نسبت می دهند که گویا در جایی با اشاره دست ماه چهارده شبه را دو نیمه کرده بود. این تفسیر، با آیات دیگر قرآن که انجام معجزه از سوی پیغمبر اسلام را منتفی می دانند در تضاد قرار می گیرد.

این در حالی است که برخی دیگر از مفسرین و از آن جمله بیضاوی^{۳۶۴}، آن را در رابطه با آغاز آیه، اتفاقی ممکن به وقت قیامت می دانند و ادعای مفسرین دیگر در مورد مربوط بودن این آیه به اتفاق فرضی «شق القمر» را مردود می شمارند.

۳- آیه‌ای نیز «متشابه از نظر موضوعی» اند. برای نمونه، کسی نمی داند که چرا موضوع دو دریای ناشناس در سوره های الرحمن و النمل مطرح شده اند و کسی هم از معنی موضوع برزخ حایل بین این دریاها و ناشناس اطلاع ندارد. این آیات چنینند:

³⁶¹ Refer to: İlhan Arsel, Koran, in Eleştirisi, Cilt 3, s. 127

³⁶² قرآن، ترجمه تفسیر نمونه، جلد ۲۳، ص ۷ و قرآن، ترجمه تفسیر سور آبادی، جلد ۴، ص ۲۴۸-۲۴۷۹.

³⁶³ Elmalı H. Yazır. C. 6, s. 4621; Quoted by: İlhan Arsel, Koran, in Eleştirisi, Cilt 3, ibid.

³⁶⁴ Ibid.

- "پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ دو دریا را که به هم می‌رسند در آمیخت. در میان آن‌ها برزخی است که به همدیگر تجاوز نکنند"^{۳۶۵} (سوره الرحمن، آیات ۲۰-۱۸).

'ایا کیست که زمین را قرارگاه ساخت و در میان آن جویبارها پدید آورد و برای آنان کوه‌های استوار آفرید و بین دو دریا برزخی قرار داد؛ ...'"^{۳۶۶} (سوره النمل، آیه ۶۱).

ایا این دریاها همان دریا‌های مورد بحث در آیه ۵۳ سوره الفرقان و آیه ۱۲ سوره فاطر، به شرح صفحات قبل، یکی شیرین و خوشگوار و دیگری شور و تلخ اند؟

- سبب و هدف از بحث راجع به دریا‌هایی که کسی آشنائی و شناختی از آن‌ها ندارند، چیست و:

- چگونه در قرآنی که بر اساس آیات فراوانی «مبین» (روشن، صریح و بدون نیاز به تفسیر) است، از مکان موضوعی چنین نامعلوم بحث می‌شود؟ سؤال دیگر آن که:

- چرا و چگونه ذکر موضوعاتی چنین نامعلوم در این «کتاب دینی» می‌تواند منجر به پیامی دینی شود و به ایمان دینی مردم یاری رساند.

۴- آیات ۶۶ و ۶۵ سوره انفال نمونه آیات «متشابه به سبب تقدم و تأخر زمانی و موضوعی» اند. دیدیم که این آیات چنین اند: "ای پیامبر مؤمنان را به جهاد برانگیز، اگر از شما بیست تن شکیب باشند، به دویست تن غلبه خواهند کرد و اگر از شما صد تن باشند بر هزار تن از کافران غلبه می‌کنند، چرا که اینان مردمی هستند که چیزی در نمی‌یابند"^{۳۶۷} (سوره انفال، آیه ۶۵). "اینک خداوند بر شما آسان گرفت و معلوم داشت که در شما ضعفی هست، پس اگر از شما صد تن شکیب باشند بر دویست تن غلبه می‌کنند و اگر از شما هزار تن

^{۳۶۵} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۶۶} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۶۷} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

باشند، به توفیق الهی بر دو هزار تن غالب می‌کنند، و خداوند با شکیبایان است"^{۳۶۸} (سوره انفال، آیه ۶۶).

قبلا در مورد این آیات در موضوع ناسخ و منسوخ بحث شده و دیده ایم که شریعت سازانی که طرفدار اولین بودن آیه ۶۵ اند، بر این نظرند که "قبلا هر مسلمان قادر به پیروزی بر ده کافر بوده، ولی بعدا خداوند در عمل دیده (از راه تجربه یاد گرفته؟) که آنان قادر به چنین کاری نیستند. از این رو، با تجربه توانائی مسلمانان، میزان امیدواری از آنان را تقلیل داده یا حتی لطف کرده و بر آنان آسان گرفته است". اما به نظر دیگری که آیه ۶۶ را اولین و متقدم بر آیه ۶۵ می‌دانند، "ابتدا؛ یعنی در زمانی که مسلمانان هنوز ضعیف بوده و حکومت مدینه سر نگرفته بود، مسلمانان توان کم تری داشتند و هر مسلمان، حریف بیش از دو کافر زمان نزول نبود، اما بعدا که اوضاع سر و سامان گرفته و مسلمانان صاحب اسلحه و مرکب و فرماندهی شدند، این توانائی تا به یک بر ده افزایش یافت و خداوند نیز آن را تأیید کرد"^{۳۶۹، ۳۷۰}.

هنوز هم در مورد تقدم این دو آیه، ناآگاهی و بحث ادامه دارد و هنوز هم کسی در مورد تقدم یکی از این دو آیه هیچ نمی‌داند. این گونه آیات متشابه و نامعلوم فراوانند و پرسش هائی هم که هر کدام ایجاد می‌کنند فقط در این حد و حدود باقی نمی‌مانند.

^{۳۶۸} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۶۹} İlhan Arsel, Koran, nın Eleştirisi, Cilt 2, s.135-134.

^{۳۷۰} ر. ک. به بحث «ناسخ و منسوخ» در همین جلد از کتاب.

تکرار مکررات

تکرار کلمات، عبارات و جملات، مشکل دیگر درک و فهم قرآن است. تکرار عبارات و جملات گاهی به صورت تکرار متن یا عبارت معین در آیات و سوره های مختلف و گاهی به صورت تکرار تمام یا قسمتی از معنی و مفهوم عبارت، جمله یا آیه است.

این تکرار ها، به تنهایی مغایر با «نظم منطقی» نوشتاری اند و از آن نظر، مانع فرموله کردن موضوعات و معنی و مفهوم آیات و سوره ها می شوند.

در ضمن، در بحث مربوط به آیات متضاد و پروسه ای نیز مطرح شد که با وجود آیات تکراری در موضوعاتی که از نظر معنی و مفهوم کمی کمتر یا بیشترند، یا از نظر موضوع، زمان، مکان یا روند حوادث دچار تعارضاتی اند، دشوار بتوان گفت که کدام محتوی و آیه، نماینده نظر قرآن است و خواست خداوند را نمایندگی می کند و کدام نیست. این جاست که:

- تکرار مکررات به مانعی عمده در راه درک و فهم قرآن تبدیل می شود و به عنوان مشکلی از مشکلات مطالعه دینی عمل می کند. موضوعات و موارد تکراری از نظر شکل و محتوی در چند گروه بندی جای می گیرند که «تکرار نظم و نثر یکسان»، «تکرار محتوی یکسان با بیان های مختلف» و «تکرار محتوی های ناهمسان» از آن جمله اند.

- تکرار نظم و نثر یکسان

گاهی این جملات از نظر نظم و نثر یکسانند و آیات مختلف، تکرار عبارت و جمله معینی را در بر می گیرند. برای نمونه در سوره الرحمن، جمله *«فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبُونَ»* به معنی: *«پس کدامیک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟»*^{۳۷۱} ۳۱ بار در همان

^{۳۷۱} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

سوره و به همان شکل تکرار می شود. آیات ۱۳، ۱۶، ۱۸، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۷۵ و ۷۷ سوره الرحمن تکرار مکرر یک جمله مشترک اند.

- گاهی هم متن معینی، نه در یک سوره، بلکه در جاهای مختلف قرآن تکرار می شود. از آن جمله است تکرار عبارت 'بوستان هائی که جویباران از فرودست آن جاری است' در سوره ها و آیه های مختلف و فراوان قرآن. از آن جمله اند: "این احکام الهی است و هر کس از خداوند و پیامبر او اطاعت کند، به بوستان هائی که جویباران از فرودست آن جاری است، در می آید..."^{۳۷۲} (سوره النساء، آیه ۱۳). "برای پرهیزکاران نزد پروردگارشان بوستان هائی است که جویباران از فرودست آن جاری است..."^{۳۷۳} (سوره آل عمران، آیه ۱۵). "پاداش اینان آمرزش پروردگارشان و بوستان هائی است که از فرودست آن جویباران جاری است..."^{۳۷۴} (سوره آل عمران، آیه ۱۳۶). "آری کسانی که ... سیانتشان را می زدایم و به بوستان هائی که جویباران از فرودست آن جاری است درشان می آورم..."^{۳۷۵} (سوره آل عمران، آیه ۱۹۵). "اما کسانی که از پروردگارشان پروا داشته اند، بوستان هائی دارند که جویباران از فرودست آن جاری است..."^{۳۷۶} (سوره آل عمران، آیه ۱۹۸). "و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به بوستان هائی که جویباران از فرودست آن جاری است در خواهیم آورد..."^{۳۷۷} (سوره النساء، آیه ۵۷). "و کسانی که ... به بوستان هائی که جویباران از فرودست آن جاری است در خواهیم آورد..."^{۳۷۸} (سوره النساء، آیه ۱۲۲) و ده ها و صد ها آیه دیگر.

^{۳۷۲} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۷۳} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۷۴} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۷۵} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۷۶} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۷۷} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۷۸} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

- تکرار محتوی یکسان

اما اگر در این جا تکرار عبارت 'بوستان هائی که جویباران از فروست آن جاری است'، به عنوان یادآوری «شفاهی» پاداش و جزا به شنوندگان جدید و نومسلمان دوره رسول، قابل توجیه به نظر می رسد و بالاخره دارای کارکردی است، در آیات و موضوعاتی دیگر، این تکرارها هیچ کارکردی ندارند. برای مثال دیدیم که در آیه ۶۵ سوره انفال، بیست مسلمان دوره رسول با دویست کافر آن دوره برابر به شمار آمده اند: "ای پیامبر مؤمنان را به جهاد برانگیز، اگر از شما بیست تن شکبیا باشند، به دویست تن غلبه خواهند کرد و ..."^{۳۷۹} (سوره انفال، آیه ۶۵). در این صورت، بدیهی است که با این حساب، هر رقمی به نسبت ده برابر به شمار می آید و مثلاً صد نفر نیز با ده برابر خود، یعنی هزار نفر برابر خواهد شد. از این رو، ذکر هر رقم دیگر جز «تکرار» همان منظور نیست و کارکردی هم ندارد. یا در آیه ۶۶ همین سوره به جای این برابری یک بر ده، هر مسلمان شکبیا فقط می تواند بر دو کافر زمان نزول غالب آید. در این صورت نیز، بدیهی است که هر رقم دیگری دو برابر خواهد شد و احتیاج به ذکر مثال های دیگر نیست و به بیان دیگر، هر مثال دیگر جز «تکرار» همان موضوع اول نخواهد بود: "اینک خداوند بر شما آسان گرفت و معلوم داشت که در شما ضعفی هست، پس اگر از شما صد تن شکبیا باشند بر دویست تن غلبه می کنند ..."^{۳۸۰} (سوره انفال، آیه ۶۶).

با این وجود، هر دو این آیات با رقم برابر سازی دیگر ادامه می یابند و هیچ کدام از ارقام جدید نیز، جز تکرار همان محاسبه قبلی نیستند و هیچ کارکرد دیگری ندارد: "... اگر از شما بیست تن شکبیا باشند، به دویست تن غلبه خواهند کرد و اگر از شما صد تن باشند بر هزار تن از کافران غلبه می کنند ..."^{۳۸۱} (سوره انفال، آیه ۶۵). "، اگر از

^{۳۷۹} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۸۰} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۸۱} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

شما بیست تن شکیب‌باشند، به دویست تن غلبه خواهند کرد و اگر از شما هزار تن باشند، به توفیق الهی بر دو هزار تن غالب می‌کنند...^{۳۸۲} (سوره انفال، آیه ۶۶).

می‌بینیم که تکرار هزار به دو هزار در این آیه، همانند تکرار صد به هزار در آیه ۶۵ همین سوره انفال، هیچ کارکردی ندارد و با وجود قسمت اول آیه، نیازی به آن نیست.

- تکرار محتوی های ناهمسان

گاهی نیز، هر تکراری با تغییری از محتوی همراه است. آیات خلقت آسمان و زمین، با تغییراتی در تعداد روزها و موارد خلقت، از آن جمله اند: "بگو آیا شما به کسی که زمین را در دو روز آفریده است کفر می‌ورزید ..."^{۳۸۳} (سوره فصیلت، آیه ۹). "... و در چهار روز زاد و برگ (زمین) را در آن آماده ساخت ..."^{۳۸۴} (سوره فصیلت، آیه ۱۰). "سپس به آسمان پرداخت ... آنگاه آن‌ها را به صورت آسمان‌های هفتگانه در دو روز استوار کرد ..."^{۳۸۵} (سوره فصیلت، آیات ۱۱-۱۲). بر اساس این آیات، جمعاً شش روز صرف خلقت زمین و زاد و برگش شده و دو روز هم صرف خلقت آسمان شده و از این رو، جمع زمین و آسمان و آنچه در زمین است در مدت $6+2=8$ روز خلق شده است.

اما آیه ۵۴ سوره اعراف که همین موضوع خلقت را «تکرار» می‌کند، از خلقت زمین و آسمان نه در هشت روز، بلکه در شش روز خبر می‌دهد: "همانا پروردگار شما خداوند است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید ..." (سوره اعراف، آیه ۵۴). این رقم جدید شش روزه بعد از آن در آیات مختلف از جمله: آیه ۳۸ سوره قاف؛ آیه ۳ سوره یونس، آیه ۷ سوره هود، آیه ۴ سوره الحديد، آیه ۵۹ سوره فرقان تکرار شده است: "و به راستی که آسمان و زمین و

^{۳۸۲} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۸۳} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۸۴} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۸۵} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

مابین آن ها را در شش روز آفریدیم و به ما هیچ ماندگی ای نرسید" (سوره قاف، آیه ۳۸). "پروردگار شما آسمان و زمین را در شش روز آفرید..." (سوره یونس، آیه ۳). "و او کسی است که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید..." (سوره هود، آیه ۷) و سایر.

- همچون گفتار فی البداهه سخنران

شکل تکرار عبارات و جملات در قرآن، به این کتاب حالت بیان آزاد «شفاهی» و گفتار فی البداهه سخنرانی را می دهد تا نوشتار کتبی از پیش اندیشیده و ویراستاری شده. این بدان می ماند که انگار کسی در دفعات مختلف سخنرانی و گفتار های شفاهی خود به موضوعاتی که فی البداهه به خاطرش رسیده، بی توجه به این که این موضوعات قبلاً چندین بار تکرار شده، اشاره کرده است. در این بیان نوعاً شفاهی، انگار که سخنران:

- گاهی جمله معروفی یا بیتی از نظمی را به عنوان مطلع موضوعی مورد بحث، به تکرار می خواند (ر. ک. سوره الرحمن به شرح فوق)،
- گاهی انگار شاه بیتی را در گفتارهای عدیده تکرار می کند (ر. ک. به آیات مربوط به بهشت)،

- گاهی برای توضیح بیشتر بدیهیاتی، آن ها را با مثال ها و بیان های مختلف تکرار می کند (ر. ک. به آیات انفال به شرح فوق) و

- گاهی نیز انگار موقع نقل قول، اصل جمله یا بیتی از شعری در تمامیت خود به خاطرش نیامده و به جای بیت مورد نظر، تمام یا قسمتی از همان معنی و مفهوم را در الفاظ و ساخت های کلامی جدید تکرار می کند.

"شان نزول"

۱- نمونه های آیات «موردی»

۱-۱. بنا به روایتی آیات ۱۱ تا ۲۲ سوره نور در مورد شایعه رابطه عایشه همسر رسول با جوانی به نام صفان ابن المعطل "نازل" شده اند^{۳۸۶}. این اتفاق و شایعه های بعدی اش، ماه ها مسأله رسول و جامعه کوچک مسلمین بود تا که پیامبر بر بی گناهی همسر خود رأی داد و این آیات "نازل" شدند. آیات با موضوع انتقاد از تهمت وارده به عایشه شروع می شوند و با قول عذاب به کسانی که در پس این واقعه، شایعاتی را راه انداخته بودند ادامه می یابند: **"همانا کسانی که تهمت ناپاکی به میان آوردند (وبه عایشه تهمت کار ناشایست زدند که رسول و مؤمنان را بیازارند)^{۳۸۷} جماعتی از شما هستند ..."**^{۳۸۸} (سوره النور، آیه ۱۱)؛ ...؛ **"کسانی (چون عبدالله ابی سلول)^{۳۸۹} که خوش دارند که بدنامی در حق مؤمنان شایع گردد، در دنیا و آخرت عذابی دردناک دارند ..."**^{۳۹۰} (سوره النور، آیه ۱۹).

بنا به روایت دیگر، این آیات در رابطه با زایمان ماریه کنیز یا برده رسول "نازل" شده اند. ماریه فرزند پسری به نام ابراهیم به دنیا آورد، ولی این پسر که طبق سنت های جامعه عربستان آن روز، حرمت و منزلت اجتماعی بزرگی برای پدرش به ارمغان آورده بود، پس از مدتی از دنیا رفت. "پیامبر از درگذشت پسرش شدیداً غمگین شد، عایشه گفت چرا این قدر ناراحتی؟ او در حقیقت فرزند تو نبود، فرزند جرح قبیطی بود"^{۳۹۱}. این حرف تهمت بزرگی بود و اقدامات انتقامی یی

^{۳۸۶} علی دشتی، ۲۳ سال، پیشین، ص ۲۷۴-۲۷۱؛

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۳۹۰-۳۸۹.

^{۳۸۷} قرآن، ترجمه حسین محی الدین الهی قمشه.

^{۳۸۸} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۸۹} قرآن، ترجمه حسین محی الدین الهی قمشه.

^{۳۹۰} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۹۱} تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۳۹۱.

را به دنبال آورد، ولی در پایان، پیامبر به بی گناهی برده اش ماریه رأی داد و آیات فوق "نازل" شدند.

۱-۲. هفت آیه بعد از آیه ۲۷ سوره احزاب خطاب به زنان پیامبر اند و آنان را دعوت به سازش با رسول می کنند. این آیات با تهدید به طلاق آغاز می شود و با قول پاداش و نصیحت زنان رسول ختم می شوند: **"ای محمد به همسرانت بگو اگر از زندگی دنیا و زینت های آن را می خواهید پس بیایید تا بهره مندتان سازم و به خیر و خوشی رهایتان سازم"**^{۳۹۲} (سوره احزاب، آیه ۲۸) ... **"هر کس از شما که در برابر خداوند و پیامبرش فروتنی و تسلیم پیشه کند، و کار شایسته پیش گیرد، پاداش او را دو بار (دو چندان) می دهیم و برای او روزی ارزشمندی فراهم می آوریم"**^{۳۹۳} (سوره احزاب، آیه ۳۱).

طبق معمول، "مفسران علت یا "شان نزول" های متعددی برای این آیات ذکر کرده اند"^{۳۹۴}. طبق این روایات، همسران پیامبر جزو گروه هایی بودند که از غنائم مسلمین و پیروزی هایشان سهم می بردند. آنان اما بعد از جنگ هایی که درآمد های سرشاری در اختیار رسول قرار داد، به سهمی که به وسیله وی تعیین می شد قانع نشدند و تقاضاهای گوناگونی در مورد افزایش نفقه و سهم خود مطرح ساختند. این مسأله باعث مشکلاتی بین رسول و همسرانش شد و حتی به کناره گیری یک ماهه وی از همسرانش انجامید. از آن پس، این آیات "نازل" شدند و به آنان هشدار دادند که اگر زندگی پر زرق و برق دنیا را می خواهند می توانند طلاق بگیرند و گر نه، بهتر که از خدا و پیامبرش اطاعت کنند و در مقابل آن، پاداش دو چندان بگیرند"^{۳۹۵}.

^{۳۹۲} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۹۳} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۳۹۴} تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۷۸.

^{۳۹۵} تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۷۹-۲۷۷.

۱-۳. پنج آیه اول سوره تحریم در مورد منع همبستری پیامبر با برده اش ماریه "نازل" شده اند. بر این بیان، "روزی حفصه با اجازه رسول خدا به خانه پدرش عمر رفت. پیغمبر با ماریه در حجره حفصه خلوت کرد. ناگه حفصه سر رسید و غوغا راه انداخت. حضرت برای خشنودی او فرمود که من ماریه را بر خود حرام اعلام کردم، ولی این سر نزد تو بماند و با هیچ کس مگوئی. اما او عایشه را هم آگاه ساخت. حضرت قول داد که ماریه را ترک گوید. آن دو شاد شدند و این آیات در این رابطه "نازل" شدند"^{۳۹۶}.

این آیات از سوئی پیامبر را از حرام کردن ماریه به خود مانع می شوند و از سوی دیگر از زنان رسول می خواهد که توبه کرده و کفاره دهند و نیز تهدیدشان می کند که اگر پیامبر آنان را طلاق دهد، خدا زنان بهتری را به همسری رسول برخوادد گزید: **"ای پیغمبر برای چه آن را که خدا بر تو حلال فرمود تو بر خود حرام کردی تا زنان را از خود راضی سازی در صورتی که خداوند آمرزنده و مهربان است"** (آیه ۱)^{۳۹۷}، **"خدا حکم کرد برای شما (حفصه و آیشه) که سوگند های خود را (به کفاره) بکشائید. ..."** (آیه ۲)، ...، **"اینک اگر هر دو زن به درگاه خدا توبه کنید رواست که البته دل های شما (خلاف رضای پیغمبر) میل کرده است و اگر بر آزار او (پیامبر) اتفاق کنید (هر گز بر او غلبه نکنید که) خدا یار و نگهبان اوست و جبرئیل امین و مردان صالح با ایمان و فرشتگان یار و مددکار اویند"** (آیه ۴)^{۳۹۸}، **"چه بسا اگر شما را طلاق دهد، پروردگارش برای او همسرانی بهتر از شما جانشین گرداند که زنان مسلمان، مؤمن، فرمانبردار، پرستشگر خداوند، روزه دار، اعم از بیوه و باکره باشند"** (آیه ۵)^{۳۹۹} سوره تحریم).

^{۳۹۶} قرآن، ترجمه حسین محی الدین الهی قمشهء، ص ۵۵۹.

^{۳۹۷} قرآن، ترجمه حسین محی الدین الهی قمشهء.

^{۳۹۸} قرآن، ترجمه حسین محی الدین الهی قمشهء.

^{۳۹۹} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

۱-۴. آیات ۳۷-۴۰ سوره احزاب در مورد ازدواج پیغمبر با زینب همسر ناپسری اش زید "نازل" شدند. زید به عنوان برده به وسیله خدیجه به پیامبر هدیه داده شده بود. پیغمبر وی را آزاد کرد و طبق سنت های جاری جامعه عربستان آن زمان، وی را به فرزندی قبولش کرد. از آن پس، نام "زید ابن محمد" بر وی نهاد و زینب دختر عمه اش را به حکم آیه قرآن برای وی به زنی گرفت.

بعد ها طبق روایات مختلفی پیامبر به زینب، زن ناپسری اش زید، علاقمند شد و علاقه خود را به نحوی از انحاء که در روایات گوناگون نقل شده، به زینب ابراز کرد. به سبب این ابراز علاقه، این زن و شوهر از همدیگر جدا شدند و زینب به همسری رسول در آمد. اما یک چنین ازدواجی از نظر سنت های جاری آن روز مذموم بود و برای توجیه آن باید به افکار عمومی مسلمانان توضیح داده می شد. این وظیفه را قرآن به عهده گرفت و آیاتی در مورد توضیح این اتفاق و همچنین خواست خداوند برای انجام این ازدواج و تغییر سنت جاری پسرخواندگی "نازل" شدند^{۴۰۰}: **"و چون تو با آن کس که خدایش نعمت اسلام بخشید و تو نعمت آزادی (یعنی زید بن حارثه) به نصیحت گفتی برو زن خودت را نگهدار و از خدا بترس و آنچه در دل پنهان می داشتی (که زینب را بگیری و حرمت ازدواج با پسرخوانده ات را منسوخ کنی) خدا آشکار ساخت و تو از مخالفت و سرزنش خلق ترسیدی و سزاوارتر بود از خدا بترسی پس ما هم (بدین غرض) چون زید از آن زن کام دل گرفت او را به نگاه تو آوردیم. بعد از این مؤمنان در نکاح زنان پسرخوانده خود که از آنان کامیاب شده اند بر خویش حرج و گناهی نیندارند و فرمان خدا را به انجام برسانند."**

"پیغمبر را در حکمی که خدا (بر نکاح زن پسرخوانده اش) بر او مقرر فرموده گناهی نیست..."^{۴۰۱} (سوره الاحزاب، آیات ۳۸-۳۷)

^{۴۰۰} ر. ک. به علی دشتی، ۲۳ سال، ص ۲۸۰-۲۷۴.

^{۴۰۱} قرآن، ترجمه حسین محی الدین الهی قمشهء

۵-۱. بنا به روایات موجود، در مورد ازدواج های جدید رسول و رعایت نوبت زنان ایشان، اختلافی بین وی با زنانش پیش آمده بود^{۴۰۲}. بالاخره آیات ۵۰ تا ۵۳ سوره احزاب از سوئی رسول را از مسئولیت رعایت زمان بندی و اجرای عدالت بین زنان شان مستثنی کرد و به وی حق داد که بدون توجه به حق و نوبت زنانش، هرکدام از آنان را که دوست داشت برگزیند و هر کدام را که نخواست، از رابطه با خود محروم کند.

این آیات اما در مقابل این حق استثنائی، وی را از ازدواج و همبستری با زنان جدید مانع شد. این منع البته شامل همبستری با بردگان جدیدش نمی شد، چرا که "از نظر احکام اسلامی، همبستری با بردگان حق برده دار است و برای این کار احتیاج به ازدواج، اجرای مراسم یا حتی کسب نظر موافق زن برده (کنیز) نیست"^{۴۰۳}: "تو ای رسول هر یک از زنان را که خواهی نوبتش را مؤخر دار و هر که خواهی به خود بپذیر و هم آن را که (به قهر) از خود راندی اگرش (به مهر) خواندی باز بر تو باکی نیست. این (آزادی و مختار بودن بر زنانیت) بهتر و شادمانی دل و روشنی دیده آن هاست ..." "ای رسول بعد از این دیگر نه عقد هیچ زن بر تو حلال است و نه تعویض این زنان با دیگر زنان، هر چند از حسنش به شگفت آئی و بسیار در نظرت زیبا آید، مگر که کنیزی (برده ای) مالک شوی. و خدا بر هر چیز مراقب و نگهبان است" (سوره الاحزاب، آیات ۵۲-۵۱).

۲- "شان نزول" محدود به «مورد» است

این سبب هائی که باعث نزول آیتی شده اند، علت یا "شان نزول" آیه یا آیات مربوطه نامیده می شوند. به طور مثال، "شان نزول" آیات ۲۲-۱۱ سوره نور، رفع تردید از رابطه عایشه با صفان، "شان نزول" هفت آیه ۳۵-۲۹ سوره احزاب، مسأله سازش رسول با همسرانش، "شان نزول" پنج آیه اول سوره تحریم، موضوع تولد فرزند رسول از

^{۴۰۲} ر. ک. به علی دشتی، پیشین، ص ۲۶۸-۲۶۳؛ و همچنین:

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۳۸۷-۳۸۴.

^{۴۰۳} ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان "زن در گرداب شریعت".

برده اش ماریه است. به همین ترتیب بسیاری از آیات قرآن دارای علت یا "شأن نزول" اند و برای:

- منظور و «موردی» خاص،
- پاسخ به سؤالی، یا،
- رفع مشکلی در زمان رسول، "نازل" شده اند.

طبیعی است آیات و احکامی که برای پاسخ به «موضوع و موردی معین» در زمان نزول، "نازل" شده اند:

- نه می توانند عام و جهانشمول^{۴۰۴} باشند،
- نه می توانند بعداً در زمان، مکان و مورد دیگری به کار آیند.

این نیست جز آن که:

- آن چه "وحی الهی" نامیده می شود، برای پاسخ به «موردی» معین "نازل" شده و لزوماً فقط به «موردی» که خدا خواسته شامل می شود،

و

- هر گونه عمومیت دادن به آن در مکان، زمان یا موضوع، خلاف و مغایر خواست و اراده خدا است. از این رو، هر گونه عمومیت دادن به آیاتی که دارای "شأن نزول" اند، «غیر، خلاف و ضد دینی» است.

«موردی» بودن آیه، حامل معنی دیگری هم هست. فرض کنیم کسی به دکانداری به نام حسن نامه می نویسد و از وی می خواهد تا از حساب وی یکصد تومان به حسین بدهد. حسن دکاندار هم به این مشتری و نامه اش اعتماد می کند و یکصد تومان به حسین طلبکار پرداخت می کند. سؤال این است که بعداً در این رابطه چه اتفاقی می افتد، یا چه اتفاقاتی می تواند بیفتد؟

- آیا حسین طلبکار می تواند یکبار دیگر هم به حسن دکاندار مراجعه بکند و مجدداً تقاضای پرداخت یکصد تومان دیگر بکند؟

^{۴۰۴} جهت توضیح بیشتر ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان «ابدیت و جهانشمولی قرآن همچون خمیرمایه حکومت دینی» در جلد سوم این کتاب.

- آیا حسین طلبکار می تواند این تقاضا را از دکاندار بغلی بکند و با نشان دادن نامه فرستاده شده به حسن دکاندار، از احمد دکاندار تقاضای پرداخت یکصد تومان بکند؟

- آیا وراثت حسن دکاندار حاضر می شوند پس از فوت پدرشان در قبال نامه ای که به پدرشان نوشته شده و در آن زمان هم حل و فصل شده، پولی پرداخت کنند؟ دادگاه هم چنین حکمی صادر می کند؟
می بینیم که پاسخ تمام این سؤالات منفی است. این نیست جز آن که این نامه «موردی» است و فقط رابطه نویسنده با حسن دکاندار و حسین طلبکار مورد مثال در «زمان»، «مکان» و «موضوع» معینی را در بر می گیرد. در نتیجه، این دستور کار «موردی» نه در زمان دیگر، نه در مکان دیگر، نه در موضوع، و نه حتی در رابطه با فردی دیگر اعتبار اجرایی دارد.

احکام و آیات قرآنی موردی، یعنی آیاتی که به سببی "نازل" شده و دارای "شان نزول" اند نیز چنین اند و در «موردی معین»، «زمان نزول»، «مکان عربستان» و در رابطه با «فرد، افراد، محیط و حکومت رسول» "نازل" شده اند و با از بین رفتن این شرایط نیز، هیچ گونه اعتبار، سبب و علتی برای وجود ندارند.

باید یادآوری کرد موضوعی که مثال این دکاندار را از موضوع آیات و احکام موردی زمان رسول جدا می کند، آن است که طرف اصلی این رابطه به جای این "بندگان حقیر و ناتوان خدا"، خود خدای عالم و دانا و تواناست. یک "بنده ناتوان" نمی تواند آینده را پیش بینی کند و برای مسایل و اتفاقات غیر قابل پیش بینی زمان های دور آینده، چاره بیندیشد. فرد «بنده» فراموشکار است. فرد "بنده" مردنی است. اما "خدای خالق"، هم از آینده خبر دارد، هم فراموشکار نیست و هم باقی است. در نتیجه، اگر خداوند آیه ای را برای «موردی معین» می فرستد:

- حتما می داند که این حکم موردی است و شامل زمان و مکان دیگر نمی شود،

- حتما نیز می تواند آن چه را موردی فرستاده، با افزودن جمله ای، ابدی و جهانشمول کند و،

- حتما نیز اگر چنین جمله ای را بیان نکرده، پس «نخواست» که این حکم و آیه موردی، در زمان و مکان دیگر هم به کار آید و ابدی و جهانشمول فرض شود.

در نتیجه:

- ابدی کردن آن حکم و آیه ای که خداوند در موردی معین صادر کرده، مثل ابدی کردن حکمی است که خداوند ابدی بودن آن را ممنوع دانسته است.

آن چه به نام "شرع اسلامی" خوانده می شود، بر چنین عمومی و جهان شمول کردن نظر موردی خدا ساخته شده و هم از آن رو:

- «شرع موسوم به اسلامی»، نه اسلامی و نه الهی است.

در مورد ادعاهای جهانی و ابدی آیات قرآن، بعدا در جلد سوم این کتاب، به تفصیل بحث خواهد شد.

۳- "شان نزول" و اعتبار گم شده آیات

طبیعی است آیاتی که «موردی» اند، "شان نزول" دارند و برای پاسخ به مسأله و مورد معینی "نازل" شده اند، با رفع آن سؤال و تغییر آن شرایط موردی، هیچ اعتبار اجرایی ندارند یا عقلا و منطقاً نمی توانند داشته باشند.

به طور مثال آیه های فوق، که همه در «مورد» زندگی خصوص رسول "نازل" شده بودند، در زمان نزول نیز شامل سایر مردان و زنان مسلمان نمی شدند. این آیات بعدا، با فوت رسول، هر گونه علت وجودی خود را از دست دادند و به آیاتی که هیچ مورد اعتباری و اجرایی ندارند تبدیل شدند. به طور مثال، آیاتی که در مورد بی گناهی عایشه "نازل" شده بودند، حتی قبل از فوت رسول و با بازگشت مجدد آیشه به خانه پیامبر و فراموش شدن موضوع صفان، علت وجودی خود را از دست داده بودند. با فوت رسول، آیات دیگر مربوط به

رابطه خصوصی پیامبر با همسرانش هم «علت وجودی» خود را گم کردند و در نتیجه، بود و نبودشان در قرآن علی السویه شد. به طور منطقی، آیاتی که مخصوص زندگی خصوصی رسول بودند و بعداً در قبل یا پس از فوت ایشان، علت وجودی خود را از دست داده بودند، نمی توانند امروزه پس از ۱۴۰۰ سال علت و مورد پیدا کنند و در مورد مناسبات کسان دیگری که نه پیامبرند و نه آخرین آنان اند، به کار روند.

این رأی منطقی البته فقط شامل آیات مربوط به رسول نیست و همه آیاتی را که دارای "شان نزول" اند در بر می گیرد. بر این اساس نیز، می توان بار دیگر نتیجه گرفت که آیات قرآن که دارای "شان نزول" اند، بر خلاف نظر «ضد دینی» متشرعین و بنیادگرایان، - نه می توانند جهانی و ابدی^{۴۰۵} باشند و، - نه می توانند در زمان ها و مکان های دیگر اعتبار داشته باشند و به کار روند.

تقریباً همه کسانی که به نوعی با بررسی قرآن سر و کار دارند، چه اهل کلام و متشرعین، یا اهل دانش و تحقیق، اذعان دارند که قرآن "نازل" شده در دوره اقامت مکه، عمدتاً «دینی» بوده و در مورد ایمان به خدا و خدای واحد بحث می کرد. این روال در مدینه و دوره حکومت دینی رسول تغییر یافت و «قرآن دینی» با «قرآن سیاسی و حقوقی» این دوره مخلوط شد^{۴۰۶}. از این رو، تقریباً بیشترین آیات دوران مدنی قرآن به جنگ ها، زد و خوردها و رویدادهای سیاسی و اجتماعی روزمره مسلمانان اختصاص یافته، یا احکامی را در بر گرفته که رویارویی با مسائل موجود در دوره حکومت مدینه آن را لازم می شمرد است. بدین جهت، مسایلی که در این آیات مطرح

^{۴۰۵} ر. ک. به پیشین.

^{۴۰۶} ر. ک. به فصل «نیمه دینی و نیمه غیر دینی» در جلد سوم این کتاب.

می شوند، آشکارا با رویدادها و مشکلات و تنگناهای جاری مسلمانان دور و بر رسول ارتباط تنگاتنگ دارند، و حتی در بسیاری از آن ها به طور روشن از افراد معینی با ستایش یا مذمت نام برده می شود، یا به آنان اشاره می شود^{۴۰۷}.

بدیهی است که طبق نتیجه گیری بالا، این گونه آیات که به «سببی خاص» و «موردی معین» "نازل" می شدند، پس از گذشت آن رویدادها، تغییر مورد مربوطه یا در گذشت افراد ذینفع، «علت وجودی» خود را از دست می دادند. دیدیم که در زمان رسول، برخی از این آیات به وسیله آیات جدیدی که بر شرایط جدیدتری جواب می دادند، منسوخ شدند و برخی دیگر، بدون استفاده باقی ماندند. تقریباً تمام آیات «غیر دینی»، از آن جمله، "آیاتی به زندگی خصوصی پیامبر، همسران و نزدیکان او مربوط می شوند، در این طبقه بندی جا می گیرند"^{۴۰۸}. با این حساب،

- این آیات پس از این دوره و فوت رسول، غیر از ارزش تاریخی دلیلی برای وجود در قرآن ندارند و اساساً دیگر "کلام و پیام خدا" به حساب آمدن شان زیر سؤال است.

۴- فقدان اعتبار دینی آیات "غیر دینی" قرآن

بدیهی است که این نتیجه گیری فقط آیات مربوط به رسول را در بر نمی گیرد، بلکه بخش بزرگی از آیاتی دیگر را که "شان نزولی" داشتند و این شان و علت از بین رفته و دیگر هم بر نمی گردد را هم شامل می شود. این است که بود و نبود همه این آیات موردی که "شان نزول" خود را گم کرده اند، در قرآن علی السویه است.

^{۴۰۷} ر. ک. به پیشین.

^{۴۰۸} شجاع الدین شفا، پس از هزار و چهارصد سال، جلد ۱، ص ۱۲۸.

قبلا توضیح داده شده^{۴۰۹} که مراد از "کلام الله" «معنی و محتوی» آیات اند و نه فقط نظم و نثر آن ها. از این رو، وقتی به سبب گم شدن "شان نزول" آیه ای، «معنی و مفهوم» آن نیز علت وجودی خود را از دست می دهد، پیامی را منتقل نمی کند یا درون مایه ای برای بیان ندارد. با این وجود، دیگر دلیلی برای الهی بودن و دینی شمرده شدن یک چنین آیه و آیاتی که علت وجودی معنی و مفهوم خود را گم کرده اند، باقی نمی ماند. با این استدلال:

- آیاتی که "شان نزولی" داشتند و این سبب و "شان نزول" شان را گم کرده اند، امروزه پس از گم شدن نیازهای دوره رسول، سببی برای نگارش در قرآن ندارند و حتی دیگر:

- "کلام و حکم خدا" به حساب نمی آیند.

به بیان دیگر:

- نه فقط آیات مربوط به مناسبات خصوصی رسول، بلکه همه آیاتی که "شان نزولی" داشتند و این "شان نزول" مورد نظر خداوند از نظر زمانی، مکانی یا موضوعی گم شده و از بین رفته، هیچ "پیام دینی و الهی بی" را حمل نمی کنند، یا «اعتبار دینی و قرآن شان به سررسیده است». به بیان دیگر، آیات غیر دینی قرآن، یا «قرآن غیر دینی»^{۴۱۰} فاقد هر گونه اعتبار دینی اند و هیچ تکلیفی برای مسلمانان و مؤمنان دینی ایجاد نمی کنند.

۵- مشکل درک و فهم

نمایندگان قرائت رسمی اما، این نتیجه گیری منطقی را نمی پذیرند، یا به صلاح شان نیست که بپذیرند، چرا که وجود این مسایل حل نشده به آنان فرصت می دهد تا با تفسیرات، دخالت ها و تحریفات خود،

^{۴۰۹} ر. ک. به بحث مربوطه تحت عنوان «محتوی کلام الله - نظم و نثر یا معنی و مفهوم» در این جلد و همچنین به بحث مربوطه در جلد دوم این کتاب.

^{۴۱۰} در مورد این که چه مورد و مواردی از قرآن دینی و چه مواردی غیر دینی اند ر. ک. به فصل «باور دینی و خدا شناسی در اسلام» در جلد دوم این کتاب.

محتوی دینی دلخواه به وجود آورند و آن را به نام حکم دینی و قرآنی و شریعت اسلامی به خورد مردم بدهند و در بازار سود آور دینی به فروش برسانند. با این انتخاب غیر دینی و کاسبکارانه، "شان نزول" به کلید درک و فهم قرآن تبدیل می شود. اما مشکل این جاست که:

- اولاً "شان نزول" تک تک آیات قرآن به حدکافی شناخته شده و تأیید شده نیستند و آن مواردی هم که بیان می شوند، جز از راه روایات و احادیثی که به سهم خود ساخته و پرداخته شریعت سازان اند، به دست نیامده اند.

- در ثانی، آیات قرآن جز در مواردی استثنائی به مورد و "شان نزول" خود کوچکترین اشاره ای نمی کنند و از سبب نزول خود نامی نمی برند.

- در ثالث همه آیاتی هم که علت وجودی خود را گم کرده اند، در کنار آیاتی قرار گرفته و نگاش یافته اند که همانند آیات «قرآن دینی»، بدون "شان نزول" "نازل" شده اند و به عنوان ارکان دینی قرآن به حساب می آیند.

این جاست که از یک طرف، بدون توجه به "شان نزول" و بدون فهم «موردی بودن» این آیات، خواننده نمی داند که هر آیه و مطلب برای کی و چه کسانی نوشته شده، موضوعاتش با چه اتفاق یا که کس یا کسانی در ارتباط بوده است. این است که آگاهی از علت وجودی و "شان نزول" این آیات و تصمیم در مورد بقای اعتبار آن ها، به ضرورتی از ضروریات درک و فهم آیات قرآن تبدیل می شود.

اما از طرف دیگر، فقدان روایات و احادیث «صحیح»، همراه با آلوده و انحرافی بودن اطلاعات قرائت رسمی، امکان پذیرش ادعاهای اکثراً مخدوش شریعت سازان را ناممکن می کند. در نتیجه، کشاکش از سوئی نیاز به اطلاعات دینی قابل اعتماد در مورد "شان نزول" آیات و از سوی دیگر، فقدان دانش دینی و قرآنی دست نخورده و تحریف نشده، مشکل دسترسی به "شان نزول" «صحیح» آیات را به چپستای دینی تبدیل می کند. از این جا، مشکل فهم و درک قرآن از راه

قرائت رسمی، به مسأله لاینحل تبدیل می شود و شناخت دینی از طریق راه ها و قرائت های موجود، امکان تحقق نمی یابد.

- مسأله لاینحل کتاب های تفسیر

نگاهی ولو گذرا به کتاب های تفسیر شریعت سازان روشن می کند که از نظر قرائت دینی «رسمی و با واسطه»:

۱- آیاتی که دارای "شان نزول" اند، بخش بزرگی از قرآن را تشکیل می دهند و،

۲- در کتاب های تفسیر برای بسیاری از آیات قرآن برای هر مورد و موضوعی نه فقط یکی، بلکه تعدادی "شان نزول" بیان می شود. وجود چند "شان نزول" برای هر مورد و موضوع می تواند به این معنی باشد که:

- یکی از روایات مربوط به هر "شان نزولی" ممکن است درست باشد و در آن صورت:

- روایات و "شان نزول" های دیگر تحریف شده و غلط اند.

با این استدلال، حتی اگر با خوش بینی افراطی بپذیریم که یکی از این روایات مربوط به "شان نزول" ها صحیح اند، این نتیجه حاصل می شود که بقیه، یعنی بخش بسیار بزرگ تری از روایات نمایندگان «قرائت رسمی»، نادرست، مخدوش و تحریف شده اند.

اما دیدیم که نمونه های «قرائت با واسطه» نشان می دهند که در این فضای تعصبات دینی، جعل روایت و حدیث در طول قرن ها بر جوامع اسلامی حکم رانده^{۱۱} و شیوه ثبت و ضبط روایات مربوط به "شان نزول" نه بی طرفانه بوده و نه به درستی انجام یافته است. تحت این شرایط، وجود روایت های مختلف در مورد "شان نزول" هر آیه یا هر دسته از آیات می تواند به این معنی باشد که:

- هیچ کدام از آن روایات و "شان نزول" ها درست نیست و همه به نوعی و نسبی، ساخته و پرداخته قرن ها دست بردن ها و تحریفات

^{۱۱} ر. ک. به فصل «تحریف معنی و مفهوم قرآن با احادیث جعلی» در جلد سوم این کتاب.

شریعت سازان برای ایجاد و تثبیت شریعت های اسلامی و فرقه ای است.

در این مورد نیز، شریعت سازان در برزخی از تعارضاتی که خود به وجود آورده و می آورند، گرفتار آمده اند. از نظر آنان بسیاری از «آیات غیر دینی» قرآن به سببی "نازل" شده و دارای "شان نزول" اند. این موارد به وسیله روایات و احادیث نقل می شوند. از این رو، دسترسی به روایات صحیح در مورد "شان نزول"، نقش تعیین کننده ای برای درک و فهم قرآن ایفا می کند. یا از دیدی اینان:

- ۱- آیات قرآن فقط با وجود «روایات صحیح» در مورد "شان نزول"، معنی و مفهوم پیدا می کنند و بر عکس،
- ۲- بدون وجود «روایات صحیح» و قابل اعتماد در مورد "شان نزول" آیات، راه فهم و درک معنی و مفهوم قرآن بسته می شود.

دیدیم که بر خلاف ادعای شریعت سازان، روایات و احادیث دینی در طول صدها سال پس از دوره رسول به سبب های دینی و دنیوی هواداران این یا آن حاکم و رهبر دینی و فرقه ای، ساخته و پرداخته شده اند و «به طور عمده» خدشه دار و جعلی اند^{۱۲}. از همین رو، در این جا یک رابطه ممتنع علت و معلولی در بین سه عامل به وجود می آید:

- ۱- درک و فهم درست آیات غیر دینی، دسترسی به "شان نزول" آن ها را لازم می شمارد.
- ۲- برای دسترسی به "شان نزول" های درست، دسترسی به «روایات صحیح» شرط است.
- ۳- به سبب خدشه دار و ساختگی بودن روایات و احادیث، دسترسی به «روایات صحیح» ناممکن است.

^{۱۲} ر. ک. به فصل «دانش دینی با واسطه مخدوش است» در همین جلد و «بازنویسی معنی و مفهوم کلام الله» در جلد سوم این کتاب.

نتیجه آن که درک و فهم آیاتی که دارای "شان نزول" اند، منطقی از راه «قرائت با واسطه و رسمی» ناممکن است.

این رابطه را می توان به شکل دیگری هم بیان کرد و آن این که: - از یک طرف فرض بر این است که بخش بزرگی از آیات «قرآن غیر دینی» به سبب، ضرورت، رابطه و موردی خاص نگارش یافته و از این نظر، درک و فهم شان به دانستن علت و "شان نزول" شان بستگی پیدا می کند، ولی:

- از طرف دیگر، مدارکی در دست است که روایات مربوطه ناکافی، دست خورده و خدشه دارند و به درستی معلوم نیست که هر آیه به چه سببی و در چه رابطه ای و برای پاسخ به چه سؤال مشخصی "نازل" شده است. از این رو، همه این "شان نزول" ها به یکسان زیر سؤال و غیر قابل اعتماد اند.

از مقایسه این داده های در هر دو رابطه بالا، مجدداً این نتیجه حاصل می شود که:

- دسترسی به درک و فهم بخش بزرگی از آیات «غیر دینی» قرآن که دارای "شان نزول" اند، ناممکن یا به شدت محدود است. این همه در واقع، همانند جا گذاشتن بخش بزرگ دارائی ها در یک گاو صندوق قفل شده ای است که کلیدی برای باز کردن ندارد.

- قرائت با واسطه و بی اعتباری «قرآن غیر دینی»

این جاست که مسأله "شان نزول" به صورت مشکلی از مشکلات درک و فهم معنی و مفهوم قرآن در می آید. نمایندگان قرائت «رسمی و با واسطه»، اصولاً غم صحیح بودن اطلاعات دینی را نمی خورند و به جای آن، به راه حل های شرعی پی می پردازند که در طول قرون متمادی از انواع دستکاری های دینی، به وجود آورده و از آن جمله، از راه جعل حدیث و ابداع روایت و "شان نزول"، هر آن چه را خواسته اند به زبان خدا و رسول بیان کرده اند.

پس این مشکلات و مسائلی که راه شناخت این کتاب دینی را می بندد، برای نمایندگان قرائت رسمی فرصتی طلایی فراهم آورده تا با استفاده از محدودیت های دانش دینی، برای بسیاری از آیات منسوب به خدا،

معنی و مفهومی بسازند، در بسیاری موارد هیچ همخوانی با "شان نزول" واقعی خود ندارند، یا در این رابطه عمل نمی کنند.

بر اساس منطق حاکم بر قرائت «بی واسطه» اما، به شرحی که بیان شد، اساساً:

- آیات «غیر دینی» که عموماً دارای علت وجودی، یا "شان نزول" اند، به خاطر تغییر مورد، مکان یا زمان شان، علت وجودی را گم کرده و «بی اعتبار» شده اند. این آیات با وجودی که در قرآن ثبت و ضبط اند، نه الهی و قابل اجرا ند و نه قابل مراجعه اند.

بر این اساس، «سره دینی» به مفهوم «آیات مربوط به ایمان به خدای واحد» که معمولاً "شان نزول" موردی لازم ندارند، از «ناسره غیر دینی» به مفهوم آیات «غیر دینی» بی اعتبار شده، جدا می شود و از افتادن به باتلاق آلوده به تحریفات نمایندگان قرائت «با واسطه و رسمی»، می پرهیزد.

از این زاویه، هر کسی راه ایمانی و دینی خود را با مراجعه مستقیم به «کتاب دینی» خود می یابد، در همان حال که واقف است که راه دنیوی و غیر دینی، قابل شناخت از طریق مراجعه به کتاب دینی نیست و اساساً محتوی «کتاب دینی»، امور دینی است و نه امور غیر دینی و دنیوی.

در امور غیر دینی، نه «دین»، بلکه آگاهی های «دنیوی، بشری و اجتماعی نقش ایفا می کنند. برای کسب این آگاهی ها نیز، باید به جای مراجعه به «کتاب دینی»، به «کتاب های علمی و تجربی» که دانش، اندیشه ها، نتایج تحقیقاتی و ایدئولوژی های اجتماعی را به بحث می کشند، مراجعه کرد.

فصل ۵

ادعاهای توخالی "علمای" قرائت «رسمی و با واسطه» و سفر تحقیقی «بی واسطه»

«عالمان» بی علم» و ادعاهای توخالی شریعت سازان

در فصل پیشین ملاحظه شد که نقائص، مشکلات و مسایل موجود در قرآن، قرائت و درک و فهم این «کتاب دینی» را با موانع عمده رو به رو می کنند. این مسایل و مشکلات:

- یکی از علل به وجود آمدن و توسعه سنت نه چندان دینی «تفسیر» است و از مواردی است که راه تعبیر و تفسیر قرآن را هموار کرده^{۴۳} و به متشرعین گوناگون، فرصت داده تا در طول ۱۴۰۰ سال گذشته، هر چه را که برای حفظ و تثبیت منافع دینی و دنیوی شان لازم بوده به بازار آورند و از این راه، برای دینی و الهی نشان دادن نظر و معنی کلام ابداعی خود، بکوشند.

این است که بخش بزرگی از مسایل ناشی از فقدان نظم در قرآن، برای متشرعین اسلامی و فرقه ای، حل شده به نظر می رسند و معنی هائی دارند که در طول قرون متمادی دست کاری آیات قرآن فراهم آمده اند.

^{۴۳} علی بن ابی طالب، همدم پیامبر و از کاتبان سرشناس قرآن این نقیصه را چنین بیان می کند: "با ایشان به قرآن مناظره و استدلال مکن، زیرا قرآن قابل تاویل و تفسیر و متضمن احتمالات است. توجیزی می گویی و آن ها چیزی می گویند، و سخن به ابهام می کشد. ولی تا می توانی با آنان به سنت و حدیث استدلال کن، که راه فرار بر آن ها بسته شود" (نهج البلاغه، پیشین، ص ۹۴۸).

با اتکا به این سنت ۱۴۰۰ ساله از تحریف و دست کاری در معنی و مفهوم قرآن، شریعت سازان اسلامی و انواع نمایندگان قرائت رسمی، ادعا می کنند که «کتاب دینی قرآن» را می شناسند و بر موضوعات آن احاطه دارند. اینان، با استفاده از آن چه "علوم دینی" می نامند، دست به شریعت سازی می زنند و این یا آن عمل را "دینی و الهی" یا "غیر دینی و شیطانی" نام می گذارند. با این کار، کلیدی برای بهشت و کلیدی برای جهنم می سازند، بهشت را ارزانی این یا آن مراد و مرید خود می کنند و با تهدید مخالفان خود با شکنجه های جهنم، برای خود قدرت و حکومت دینی فراهم می آورند.

با وجود این همه «ادعاهای عالمانه»، مراجعه به منابع دینی و ارزیابی شیوه های تحقیق، تعهد علمی و دینی رایج اینان اما، نشان می دهد که:

- نه عالمان دینی اند،

- نه قرآن را می شناسند و،

- نه به علم دینی پی که بتواند مشکلی از مشکلات درک و فهم کتاب و آیه های آن را حل و فصل کند و جواب دهد، دسترسی دارند.

این است که اینان در برابر منطق علمی راهی جز سرکوب نمی شناسند.

در نمونه های آغازین این کتاب، دیدیم که بزرگترین هنر اینان پیوستن به کاروان ابداعات و تحریفات دینی قرون گذشته گروه و فرقه دینی و دنیوی خودی است و حداکثر «علم شان»، تکرار ابداعات سنتی شده تفسیرها و تأویل هائی است که در طول قرن ها انحصار و حکمرانی دینی و سیاسی فراهم آمده است. با این وجود، اگر این همه دست آورد دینی و غیر دینی؛ اعم از تفسیر، فقه و شریعت، بدین معنی است که اینان معنی و مفهوم قرآن و معانی آیاتش را می شناسند و علم دینی دارند، در این صورت:

- به چه سببی پس از گذشت این زمان طولانی و نگارش هزاران اثر، هنوز هم کار توجیه، توضیح و تفسیر بسیاری از آیات را پایان یافته تلقی نمی کنند، یا نمی توانند بکنند؟ و،

- چرا هنوز هم خود و مسلمانان را محتاج آن می بینند تا برای صدمین و هزارمین بار، این آیات ظاهرا شناخته شده را با تأویل و تفسیر جدید قرائت کنند و برای آن ها معنی و مفهوم جدیدی بیابند؟^{۴۱} این آیا نشان نمی دهد که:

- ادعای اینان در مورد شناخت «کتاب دینی قرآن» صحت ندارد و با وجود پرداخت این همه «بهای دینی»، که در فصل آغازین کتاب با نمونه هایش آشنا شدیم، هنوز هم نتوانسته اند تناقض، تغایر و تخالف موجود در کتاب را حل و فصل شده تلقی کنند و خود و مردم را از ادامه تفسیر و تعبیر بی نیاز ببینند؟

این تردید و دودلی به «علم» این "علما" را، همچنین می توان در مقایسه آثار اینان به چشم دید. اینان هنوز هم پس از این همه نشستن و گفتن و برخاستن و این همه دست کاری و تحریف، در مورد معنی و مفهوم بسیاری از آیات، یا به توافق نرسیده اند، یا حرف منطقی و قابل قبولی برای بیان ندارند. نگاهی ولو گذرا به هر کتاب تفسیر، چه سنی یا شیعه، این چگونگی را برای هر خواننده حتی تازه کار نیز روشن می کند و محدودیت دانش دینی و ادعاهای توخالی این به اصطلاح "عالمان دینی" را به صراحت می نماید. در این کتاب ها:

- از سوئی ادعا و طرز بیان طوری است که انگار همه دانش دینی برای این نمایندگان «قرائت رسمی و با واسطه» فراهم است و همه مسایل و مشکلاتی که در فصل پیش تجربه کردیم، برای اینان روشن، بدیهی و حل شده است، ولی:

- از سوی دیگر، اعمال و عملکرد های واقعی شان نشان می دهد که حتی معنی و مفهوم بسیاری از آیات کتاب مقدس و آسمانی خود را هم نمی دانند و «هر کسی به ظن خود» برای این یا آن سوره و آیه، نظر و تعبیری دارد و روایت و حدیثی نقل می کند.

^{۴۱} در ضمن، ادامه اصلاحات و تفسیرات جدید هر چه بیشتر معنی و مفهوم را تغییر و تحریف می کنند، چرا که هر گونه دست کاری به بدعت جدیدی می انجامد و هر بدعتی، بر هر چه بیشتر مخدوش شدن معنی و تحریف مفهوم این کتاب دینی می افزاید.

برای اثبات این واقعیت و این که این به اصطلاح «عالمان دینی» تا چه اندازه در دین مورد ادعای خود فاقد علم و آگاهی اند، در زیر به نمونه هایی از موارد و موضوعات بسیار ابتدائی، ولی همچنان قابل بحث و حل و فصل نشده قرآن، اشاره می کند.

- جای «بسم الله...» در قرآن

هنوز هم بحث بر سر این است که عبارت *بسم الله الرحمن و الرحيم* آیه مستقل است و در آن صورت باید در نماز به صدای بلند خوانده شود، یا نیست و نباید به تعداد آیه های قرآن افزوده شود^{۴۱۵}. "گروهی می گویند «بسم الله الرحمن و الرحيم» بر سر هر سوره ای، آیتی از آن سوره است، گروهی می گویند (بسم الله الرحمن و الرحيم) آیتی تمام نیست، لکن از آن سوره است. گروهی می گویند (بسم الله الرحمن و الرحيم) آیتی مکرر در قرآن است و گروهی می گویند که این عبارت در سوره هود و سوره نمل از قرآن است و در دیگر جاها از قرآن نیست"^{۴۱۶}.

اختلاف بین شیعه و سنی و بین سنی و حتی بین شیعه و شیعه ادامه دارد^{۴۱۷}.

- حروف مقطعه

هنوز هم هر کسی برای توضیح حروف مقطعه قرآن (حروفی مانند الف، لام، میم، کاف، صاد، را، تا، سین، ها، هیم و نون) که در اول ۲۹ سوره قرآن آمده اند حرفی می زند:

- "بعضی می گویند ما آن ها را تفسیر نکنیم، چرا که معنی آن ها را فقط خدا می داند ولی، بعضی آن را تفسیر می کنند. از اینان:
- گروهی می گویند «الم» نام قرآن در بین ملائکه و قوم دیگر! است،

⁴¹⁵ İlhan Arsel, Kurak,nın Eleştirisi, Cilt 2, s. 46.

^{۴۱۶} تفسیر سورآبادی، جلد ۱، ص ۱۶.

^{۴۱۷} ر.ک. به تفسیر نمونه، جلد ۱، ص ۲۰-۱۷.

-- گروهی می گویند این ها حروفی برای ایجاد توجه شنونده اند، مثل آن که کسی قبل از آغاز سخن، آهنی و زنجیری بگرداند یا بانگی بزند و،

-- گروهی گویند الف الله، لام لطیف، میم مجید و بقیه مانند این هاینده^{۴۱۸}.

برخی نیز این حروف را نشانه معجزه و عظمت قرآن و برخی رموز و اشاراتی به نام های خدا معرفی می کنند^{۴۱۹}. این در زمانی است که برخی نیز آن ها را خلاصه اسمی خدا، جبرئیل و رسول می دانند. کدام یک از این ادعاها درست است؟ کسی نمی داند. در همان حال:

- محققینی^{۴۲۰} نیز هیچ کدام از این ادعاها و ابداعات را درست نمی دانند و بر عکس، معتقدند که این حروف اساسا به قرآن تعلق ندارند و از این رو فاقد هرگونه معنی دینی اند. بر این نظر، این علائم امکانا حروف اول نام کسانی اند که موقع جمع آوری آیات در زمان ابوبکر و عثمان، این آیات را از حفظ بوده یا در اختیار گروه جمع آوری کنندگان قرآن قرار داده بودند. و در هر حال، جز بقایای یادداشت جمع آورندگان قرآن در مورد منبع آیات جمع آوری شده هیچ نیستند و هیچ معنای دینی ندارند.

- آیات اول و آخر قرآن

هنوز هم بحث بر سر مواردی ظاهرا بدیهی مثلا تعیین آیه اول و آخر قرآن ادامه دارد.

- بسیاری بر آغازین بودن سورة العلق توافق دارند: "اقرأ باسم ربك الذي خلق ..." بخوان به نام پروردگارت که آفریده است ...^{۴۲۱}. این در حالی است که گروه دیگر و از آن میان کسان نامداری همچون بیضاوی و سویوطی، آیه های ۱ و ۲ سورة المدثر را به عنوان آیه ها و

^{۴۱۸} ر. ک. به تفسیر سورآبادی، جلد ۱، ص ۲۷-۲۵.

^{۴۱۹} ر. ک. به تفسیر نمونه، جلد ۱، ص ۶۶-۶۱؛ جلد ۲، ص ۳۰۸-۳۰۵ و جلد ۶، ص ۸۰-۷۵.

^{۴۲۰} İlhan Arsel, Kurak,nın Eleştirisi, Cilt 2, s. 32-38.

^{۴۲۱} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

سوره اول "نازل" شده می دانند^{۴۲۲}: "یا ایها المدثر (...)ای مرد جامه در خود پیچیده، برخیز و هشدار ده، و پروردگارت را تکبیر گوی..."^{۴۲۳}. در همان حال، کسان دیگری هم هیچ کدام از این موارد را نمی پذیرند و به جای آن ها آیات سوره الفاتحه را سوره اول می دانند: (الحمد لله رب العالمین ...) "سپاس خدا را که پروردگار جهان است..."^{۴۲۴}. جالب آن که ترتیب نگارش کنونی سوره های نامبرده، در قرآن رسمی امروزی (به ترتیب مصحف) به ترتیب ۹۶، ۷۴ و ۱ است^{۴۲۵}.

آیات پایانی قرآن، یعنی آیه و آیاتی که به عنوان اختتام کار نزول قرآن نگارش یافته اند نیز، کماکان مورد بحث اند. مفسرانی آیات اختتامی را آیات ۱۲۸-۱۲۹ سوره توبه می دانند، در حالی که به نظر برخی دیگر آخرین آیه های قرآن، آیات ۱۲۷ و ۱۲۶ سوره النساء اند. به نظر جمع بزرگی نیز آیه ۳ سوره المائده آخرین آیه "نازل" شده است^{۴۲۶}. با این وجود، این آیه نه آیه آخر، بلکه آیه سوم از ۱۲۰ آیه سوره مربوطه و خود این سوره نیز نه سوره پایانی، بلکه سوره پنجم قرآن مصحف موجود را تشکیل می دهند^{۴۲۷}. آیه ۳ سوره المائده چنین است: "مردار و خون و گوشت خوک و آنچه نامی جز نام خدا به هنگام ذبحش برده باشند و خفه شده، و به ضرب مرده، و از بلندی افتاده، و شاخ خورده و آنچه درندگان از آن خورده باشند، مگر آنچه حلال کنید و همچنین آنچه برای بتان ذبح شده است و نیز تعیین قسمت به کمک از لام همه به شما حرام شده است. اینها نافرمانی است؛ امروز کافران از دین شما نومید شده اند، لذا از آن نترسید و از من بترسید؛ امروز دین

⁴²² Gölpınarlı'nın Kuran çevirisi, s. 313, 315, quoted by İlhan Arsel, Koran,ın eleştirisi, Cilt ۲, s. 121-123.

^{۴۲۳} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

^{۴۲۴} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

⁴²⁵ İlhan Arsel, Koran,ın Eleştirisi, Cilt ۲, s. 121-123.

^{۴۲۶} ر.ک. به تفسیر نمونه، جلد ۸، ص ۲۰۵.

⁴²⁷ İlhan Arsel, Koran,ın Eleştirisi, Cilt ۲, s. 122.

شما را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما تمام کردم و دین اسلام را بر شما پیسنیدیم؛ اما هر کس در مخمصه ای ناچار شود و مایل به گناه نباشد خداوند آمرزگار و مهربان است»^{۴۲۸}.

- نام های «کتاب دینی»

از همه ساده تر و بدیهی تر برای هر «عالم دینی» که نه، بلکه حتی برای هر دینداری دانستن نام و عنوان کتاب دینی خود است. از همه مهم تر و بدیهی تر آن است که بدانی کتاب دینی ات، خود را به چه نام و عنوانی خوانده و چرا. بدون دانستن این نامگذاری ها در مورد یکی از اولیه ترین موضوعات کتاب، ادعای هر دانش و دانائی در مورد این کتاب و همچنین ساختن و پرداختن آن چه به غلط^{۴۲۹} "شرع اسلامی" خوانده می شود، به محالات تبدیل می شود.

با این وجود، واقعیت این است که هنوز هم مفسران و متکلمان اسلامی بر سر این موضوع ظاهرا بسیار ساده، ابتدائی و بدیهی نیز دچار تفرقه اند و حتی این به اصطلاح "عالمان اسلامی" از تعداد نام و عنوان کتاب دینی خود اطلاعی ندارند و در این مورد نیز به توافقی نرسیده اند.

قبلا ذکر شد که طبری مفسر معروف قرآن تعداد اسامی "کتاب" را چهار مورد معرفی می کند^{۴۳۰} که از آن جمله اند: "قرآن، فرقان، کتاب و ذکر". این در حالی است که مفسر معروف اسلامی جلال الدین سویوتی^{۴۳۱} تعداد اسامی قرآن را ۵۵ مورد می داند. جلال الدین رازی^{۴۳۲} مفسر دیگر اسلامی، ۳۰ مورد از این نام ها را در کتاب خود اسم می برد که از آن جمله اند: "کتاب، فرقان، ذکر، هدی، نور، حاکم، حدیث، حکم، حکمت، محکم، شفا، رحمت، بیان، روح" و سایر^{۴۳۳}.

^{۴۲۸} قرآن، ترجمه بهالدین خرماهی.

^{۴۲۹} ر. ک. به بحث مربوطه در همین کتاب و به فصل «شرع اسلامی اسلامی نیست» در جلد سوم

این کتاب..

^{۴۳۰} طبری، جمیل البیان، جلد ۱، ص ۳۲، به نقل از: Turan Dursun, ibid.

^{۴۳۱} جلال الدین سویوتی، اتکان، ج. ۱، ص ۶۸-۶۷، به نقل از: Turan Dursun, ibid.

^{۴۳۲} فخرالدین رازی، ج. ۱، ص ۱۸-۱۴، به نقل از: Turan Dursun, ibid.

^{۴۳۳} Ibid.

- تقدم زمانی و مکانی آیات^{۴۳}

این اختلاف نظر ناشی از بی اطلاعی و ناآگاهی از معنی و مفهوم قرآن، شامل جمیع زمینه های دیگر و از جمله شامل زمان و محل نزول آیات هم هست. بسیاری از متشرعین، عادت دارند فهرستی از آیات مکی و مدنی تهیه کنند و حداقل برای سوره های قرآن، شناسنامه مکانی و زمانی بسازند. اما در این مورد نیز، همه حرف ها جز حدس و گمان این یا آن مفسر و متکلم نیست.

برای نمونه، سوره ردیف ۱۰۲ قرآن، المدثر، از نظر جمعی، مکی و از نظر جمعی دیگر مدنی است. همین حالت را سوره ردیف ۹۸، سوره البینه هم دارد. در مورد مکی بودن سوره اسراء بسیاری هم نظرند و همه ۱۱۰ آیه آن را "نازل" شده در مکه می دانند، با این وجود، کسانی نزول آیات ۷۳ تا ۸۰ و عده ای دیگر آیات ۲۶، ۳۲، ۳۳ و ۵۶ و ۷۸ این سوره را "نازل" شده در مدینه می دانند. تازه از نظر مکی یا مدنی بودن آیات ۷۳ و ۷۵ این سوره نیز بحث وجود دارد^{۴۳}.

این مسأله فقط شامل یک یا چند سوره نیست. بلکه "بر روی هم، ترتیب تاریخ بخش های کلام مجید محال است و نه تنها قرآن و احادیث، بلکه تاریخ حیات پیامبر که توسط ابن اسحق (مورد استفاده طبری) و عبدالملک بن هشام نوشته شده نیز فاقد تاریخ وقایع است"^{۴۳۶}. از این رو، بر اساس قرائت دینی «رسمی و با واسطه»:
- تعیین قطعی تقدم و تأخر تعدادی از «سوره های» قرآن توأم با مسأله، اختلاف و زیر سؤال است و،

- تشخیص تقدم و تأخر بسیاری از «آیات» قرآن ناممکن است.
جالب آن که نه فقط هر فرد و جمعی نظری ابراز می دارد، بلکه هر فرد و جمع شریعت سازی نیز برای اثبات ادعای خود روایات و احادیثی عنوان می کند و "شان نزولی" ساخته و پرداخته دارد.

^{۴۳۴} ر. ک. به بحث مربوطه در فصل «آیات متشابه در قرآن» در صفحات پیشین همین جلد.

^{۴۳۵} İlhan Arsel, Koran, in Eleştirisi, Cilt ۲, s. 123.

^{۴۳۶} پطروشفسکی، اسلام در ایران، ص ۱۲۱.

با این وجود، پرسیدنی است که:
- این متشرعین چگونه و بر اساس کدام دانش و علم دینی، "عالم دینی" نامیده می شوند؟

این قافله تا به حشر لنگ است

- در پشت پرده ابهام
موارد و موضوعات حل نشده متشرعین و شریعت سازان فراوان اند و از آن میان، موارد و موضوعاتی اند که خداوند در کتاب منسوب به خود به آن ها سوگند یاد می کند. پیشداوری مردم مسلمان این است که شریعت سازان اسلامی پس از پرداختن این همه بهای دینی و "عالم دینی" خواندن خود، حداقل باید معنی و مفهوم این موارد و موضوعات لابد بسیار مهمی را که خداوند به نام شان قسم می خورد؛ بدانند و قادر به توضیح سبب و چگونگی آن ها باشند. در غیر این صورت، بسیار منطقی است که مردم مسلمان تحت اجبار انواع «احکام شرعی» در مقام اعتراض برخیزند و بپرسند:
- چگونه کسانی که قادر به درک و فهم این موارد و موضوعات ساده و در عین حال، مهم و کلیدی قرآن نیستند، می توانند و به خود حق می دهند "شریعت دینی" بسازند و آن را ناشی از درک و فهم قرآنی نشان دهند که در توضیح ساده ترین موضوعاتش در مانده اند؟
محقق ترک، پروفیسور الهان آرسل، نمونه هایی از این موضوعات هنوز در پشت پرده ابهام مانده را فقط در مواردی که خداوند به نام شان سوگند می خورد، گرد آورده^{۴۳۷} که نمونه هایی از آن را در این جا به طور خلاصه نقل و بررسی می کند:

⁴³⁷ İlhan Arsel, Kuran, nın Eleştirisi, Cilt 1, s. 89-92.

۱- سوگند به الفجر

پنج آیه اول سورة الفجر به شرح زیر اند: "والفجر = قسم به فجر" "و لیل عشر = و قسم به شب های دهگانه" "و اشفع والوتر = و قسم به زوج و فرد" "و اللیل اذا یسر = و قسم به شب هنگام روشنایی"، "هل فی ذالک قسم لّذی حجر = آیا این امور لایق سوگند نیستند؟".

۱- این آیات به چه معنی اند و اساساً "فجر" چه وقتی از سحر است؟ کسی از این "عالمان" چیزی نمی داند! و هر کسی از شریعت سازان نیز حرفی می زند.
"بعضی کلمه فجر در این آیه را به معنی مطلق آن یعنی "سپیده صبح" تفسیر کرده اند،

- بعضی به معنی "فجر آغاز محرم" که آغاز سال جدیدی است،
- بعضی به "فجر روز عید قربان و
- بعضی از این هم وسیع تر، به "هر روشنایی که در دل تاریکی می درخشد"، یا به "درخشیدن نور پاک محمدی در تاریکی عصر جاهلیت" تفسیر می کنند.^{۴۳۸}

کسانی نیز آن را به معنی "درخشیدن سپیده صبح قیام مهدی"، "شکافتن پرده های تاریک ظلم بنی امیه بر اثر قیام عاشورای حسینی"، یا "نخستین جرقه بیداری در دل های تاریک گناهکاران" تفسیر کرده اند.^{۴۳۹} در همان حال:

- "بعضی گفته اند فجر "صبح روز جمعه" است،
- بعضی دیگر گفته اند فجر "شب مزدلفه" است و،
- بعضی مراد از آن را "نماز صبح" دانسته اند.
- بعضی دیگر آن را "تمام روز از صبح تا شام" و،

^{۴۳۸} ر. ک. به تفسیر نمونه، جلد ۲۶، ص ۴۴۳-۴۴۱.

^{۴۳۹} ر. ک. به تفسیر نمونه، جلد ۲۶، پیشین.

- بعضی نیز "جوشیدن چشمه سارها از لای سنگ ها" تفسیر کرده اند^{۴۴۰}.

کسی از این به اصطلاح "عالمان دینی" نمی داند کدام یک از این تفسیرات درست و کدام یک غلط است. هر کسی در هر زمان و شرایطی، حدس و گمانی را تأیید می کند.

۲- ده شب مورد بحث قرآن در این آیه کدام ده شبی است؟ "ده شب حج" (ذی الحجه) است، یا "ده شب رمضان"، "ده شب اول محرم"^{۴۴۱}، "ده شب پس از عید رمضان"، "ده روز اول رمضان"، "ده شبانه روز عاشورا"، "ده روز بعد از عید قربان"^{۴۴۲} یا هر ده شب دیگر؟

باز کسی از این به اصطلاح "عالمان دینی و اسلامی" نمی داند! و هر کسی حرفی می زند. هر کسی هم برای اثبات حرف خود، روایات و احادیثی نقل می کند و تفسیراتی ارائه می دهد.

۳- مقصود خدا از "قسم به حق جفت و فرد" چیست و آیا حرف مفسرینی درست است که مقصود از «جفت و فرد» را "قصاص و انتقام" می دانند، یا نظر جمعی دیگر که آن ها را به "نمازهای یک و دو وقتی"، یا "خالق فرد و عالم جفت" تعبیر می کنند، یا کسانی که نظرهای دیگر دارند^{۴۴۳}. در این مورد "مفسران اقوال و احتمالات

^{۴۴۰} تفسیر المیزان، جلد ۲۰، ص ۴۶۷.

^{۴۴۱} ر. ک. به تفسیر سورآبادی، جلد ۴، ص ۲۸۰۹.

^{۴۴۲} ر. ک. به ۱- تفسیر المیزان، جلد ۲۰، ص ۴۶۷؛

۲- تفسیر نمونه، جلد ۲۶، ص ۴۴۳-۴۴۲ و،

۳- تفسیر سورآبادی، جلد ۴، ص ۲۸۰۹.

⁴⁴³ Razi, Yunus, İmam Ahmed, T "irmizi etc", Quoted by Elmalılı H. Yazır, age. cilt 7, s. 5791.

فراوانی ذکر کرده اند: بعضی بالغ بر ۲۰ قول^{۴۴} و بعضی هم بالغ بر ۳۶ قول^{۴۵} نقل کرده اند^{۴۶}.

در این مورد نیز کسی از این "علما" چیزی نمی داند! باید سؤال کرد که:

- اگر نظر خدا از عبارت "جفت و فرد"، "قصاص و انتقام" بوده، یا یکی از معانی "نمازهای دو و یک رکعتی"، "اعداد زوج و فرد" "خالق فرد و عالم جفت" را در نظر داشته، در آن صورت:

- چرا این ها را در کتابی که آن را به کرات ساده و همه فهم (مبین) می خواند و حتی در آن مورد قسم می خورد، با چنین کلمات مبهم و بدون معنی و مفهوم روشن بیان کرده است؟

باز کسی، جوابی به این گونه سؤالاتی که خود و هم مسلک های شریعت سازش ایجاد می کنند، ندارد.

این ادعاها و این گونه ابداعات بشری به چه نتیجه گیری منجر می شوند، جز آن که:

- این «عالمان دینی» هیچ درک و فهمی نسبت به این موضوعاتی کلیدی که خداوند به نام شان سوگند می خورد، ندارند و،

- برای پرده پوشی این واقعیت، راهی جز پناه بردن به شیوه ای که "تفسیر و تأویل" نامیده شده، ندارند. اینان با استفاده از این شیوه های نه چندان دینی، حدس و گمان شخصی خود را به زبان خدا بیان می کنند و از این طریق، به حرف بشری خود شأن و منزلت دینی و الهی می بخشند (چنین کاری آیا دینی است؟).

این همه البته فقط مثنی از خروار است. آن چه به نام «شرع اسلامی» خوانده می شود و به نام خدا و دین به خورد مردم داده شده و پایه های حکومت های دینی و اسلامی را می سازند، جز بر این گونه ابداعات و تحریفات بشری که به دروغ، لباس الهی و دینی پوشیده اند، ساخته نشده است.

^{۴۴} تفسیر رازی، جلد ۳۱، ص ۱۶۴، به نقل از تفسیر نمونه، جلد ۲۶، ص ۴۴۴.

^{۴۵} علامه طباطبائی، تفسیر المیزان، جلد ۲۰، ص ۴۰۶؛ تفسیر روح المعالی، جلد ۳۰، ص ۱۲۰.

^{۴۶} به نقل از تفسیر نمونه، پیشین.
تفسیر نمونه، جلد ۲۶، ص ۴۴۴.

۲- سوگند به الصافات

آیات ۴-۱ سورة الصافات چنین است: "والصفت صفا= سوگند به صف بر صف (آیه ۱)؛ فالزجرات زجرا= و با بازدارندگان (آیه ۲)؛ فالتلית نكرا= و به خوانندگان ذکر (آیه ۳)؛ ان الهکم لواحدہ= که خدای شما یگانه است (آیه ۴).

این آیات به چه معنی اند و منظور از:

- "صف در صف"،

- "بازدارندگان" یا

- "خوانندگان ذکر"،

چه کسان، چه موجودات، یا چه اشیائی اند^{۴۴۷}. مراجعه به تفسیرات رسمی نشان می دهد که:

- در این موارد نیز نمایندگان، "علما" و مفسرین «قرائت با واسطه» چیزی نمی دانند و در حقیقت از معنی و مفهوم این آیات بی اطلاع اند. اما با این وجود، و مهم تر آن که:

- هیچ کدام نیز حاضر به اعتراف به معلوم نبودن معنی و مفهوم این عبارات و نادانی خود نیستند و،

- همه نیز در موردی که نمی دانند، رأی و نظری ارائه می دهند.

مهم تر آن که همه نیز با چنان جملاتی و بیانی با این آیات برخورد می کنند که انگاری به نقص آیه دینی و "وحی الهی" واقفند، ولی با تعصب قبیله ای و طایفه ای بر آنند که نقائص و تناقض "کلام الله" را «ماست مالی» کرده و بدون سر و صدا، جای خالی کلمات و عبارات گویا بدون معنی خدا را با ابتکار بشری و بر اساس مصلحت شخصی و فرقه ای خود پر کرده و به آن ها معنی و مفهوم ببخشند.

بدیهی است که کسی که به الهی بودن کلامی ایمان داشته باشد و خدا را نیز خدای قادر، عالم و توانا بداند، نه چنین می اندیشد و نه با دیدن کمی

^{۴۴۷} ر. ک. به بحث «دستکاری و تحریف حمایتی آیه ها» در همین کتاب.

و کاستی در کلام منسوب به خدا، دست به چنین کارهای اصلاحی و انکاری می زند. این است که:

- این گونه اعمال به طور ماهوی از «عدم یقین به خدا و کتاب دینی وی» ناشی می شوند و از جنبه های مختلف «غیر دینی» اند. با این وجود، بسیاری از شریعت سازان به تعهدی که پذیرش کتاب دینی ایجاد می کند، وقعی نمی گذارند و به جای آن که به خاطر این تعهد دینی از دست بردن در معنی و مفهوم موجود خودداری کنند، بر اساس سلیقه های شخصی، تعصبات دینی و فرقه ای و حتی خورند بازار دینی، به حدس و گمانی روی می آورند و آن ها را الهی و اسلامی خوانده و در بازار سودجویی دینی به فروش می رسانند. چنین است که:

- کسانی منظور از "صف صف" مورد قسم الهی را صف صف "فرشتگان"^{۴۸} نام می نهند، در حالی که:

دیگران به تعبیر های دیگری روی می آورند که از آن جمله اند:

- "صف صف اجرام آسمانی"،

- "صف صف ارواح"،

- "صف صف جوهر های قدسی"،

- "صف صف عالمان"^{۴۹}

- "صف صف آیات قرآن"^{۵۰}

- "صف صف مؤمنان در نماز یا "در نماز و جهاد"^{۵۱}، یا

- "صف صف غازیان در مصاف حرب"^{۵۲} و غیره.

آیا اینان از خود نمی پرسند که خداوند خالق جهان به قدری قادر، عالم و تواناست که اگر مقصودش این یا آن موضوع مورد نظر این به اصطلاح "علمای دینی" بود، حتما قادر می بود که آن را با کلمات و در جملاتی قابل فهم و آن چه خود «مبین» می خواندش بیان کند؟

^{۴۸} تفسیر نمونه، جلد ۱۹، ص ۸-۹ و

تفسیر سورآبادی، جلد ۳، ص ۲۰۸۵-۲۰۸۴.

^{۴۹} Refer to: İlhan Arsel, Kurak,nın Eleştirisi, Cilt 1, s. 89-92.

^{۵۰} تفسیر نمونه، جلد ۱۹، ص ۹.

^{۵۱} تفسیر احسن الحدیث، جلد ۹، ص ۱۲۵.

^{۵۲} تفسیر سورآبادی، جلد ۳، ص ۲۰۸۵.

ظاهرا اگر چنین می‌اندیشیدند دلیلی برای تفسیر آن چه خود "کلام خدا" می‌نامند، نمی‌یافتند و آن را در همان شکل ماهوی خود می‌پذیرفتند.

۳- سوگند به طارق

قبلا در مورد آیات ۵-۷ سوره طارق، نظریات مختلف مفسران و متکلمان اسلامی در مورد «محل بار آمدن منی مرد» که در قرآن در «جائی از سینه» قید شده و در واقعیت، در «جائی از لگن خاصره» قرار دارد، بحث کرده ایم^{۴۵۳}: «پس انسان بنگرد که از چه آفریده شده است. از آبی جهیده آفریده شده است که از میانه پشت (پشت قفسه سینه؛ ستون فقرات) و سینه (استخوان سینه یا ترقوه) بیرون می‌آید»^{۴۵۴} (سوره الطارق، آیات ۵-۷).

باید اضافه کرد که این سوره نیز با آیات حاوی قسم خداوند به موضوعاتی به این شرح آغاز می‌شود:

«والسما والطارق = سوگند به آسمان و به طارق (آیه ۱) وما ادريک ماالطارق = و چگونه توانی طارق را بدانی (و تو چه دانی طارق چیست) (آیه ۲) النجم الثاقب = آن همان نجم ثاقب است (آیه ۳ سوره الطارق).

می‌بینیم که خداوند در این آیات برای قبولاندن موضوعات دینی مورد نظرش به «بندگانش» به «طارق» قسم می‌خورد، در حالی که خود می‌داند که مخاطب یا مخاطبانش معنی طارق را نمی‌دانند. از این رو، متعاقبا در مورد ندانستن معنی «طارق» سؤالی مطرح کرده و با این پیش فرض، برای توضیح این کلمه می‌افزاید:

- طارق همان «نجم ثاقب» است.

اما «نجم ثاقب» چیست؟ باز کسی از این «علما» چیزی نمی‌داند.

^{۴۵۳} ر.ک. به «تطبیق علمی آیات غیر علمی» در همین کتاب.

^{۴۵۴} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

هر کسی نیز با ظن خود، نامی بر آن می نهد و «حدسی می زند»، و طبق معمول نیز:

- هیچ کسی هم اعتراف نمی کند که نه معنی و مفهوم "طارق" را می داند و نه معنی و مفهوم "نجم ثاقب" را.
مفسران اسلامی و انواع نمایندگان قرائت «باواسطه و رسمی»^{۴۵۵}، "طارق" را در معانی مختلف و از جمله به معانی زیر به کار می برند:

- "چیزی که همانند تخماق به شدت می کوبد"،
- "کوبیدن به هنگام شب"،
- "دلهره انگیز"، یا،
- "کسی که شب آمده و در می زند".
آنان همچنین "نجم ثاقب" را نیز در معانی مختلف به کار می برند و تفسیر می کنند:

- "نور شدید ستاره ای تابان که در سیاهی فرو می رود"،
- "ستاره همچون پرنده ای که اوج می گیرد"،
- "ستاره صبح یا ثریا"، یا حتی:
- "قرآن"^{۴۵۶}.

کدامیک از این حدسیات و فرضیات درستند و اصلاً چه تضمینی برای «صحیح» بودن حتی یکی از این پاسخ ها وجود دارد، سؤالاتی بدون پاسخ اند.

^{۴۵۵} تفسیر نمونه، جلد ۲۶، ص ۳۵۹.

تفسیر سورآبادی، جلد ۴، ص ۲۷۹۴.

تفسیر احسن الحديث، جلد ۱۲، ص ۱۷۶.

تفسیر میزان، جلد ۲۰، ص ۴۲۹؛ Refer to: İlhan Arsel, Kurak, nın Eleştirisi, Cilt 1, s. 89-92

^{۴۵۶} Elmalılı H., age, Cilt 7, s. 5699-5700.

۴- سوگند به طور

آیات آغازین سوره طور چنین است^{۴۵۷}: «والطور = سوگند به طور (۱) و کتاب مستور فی رق منشور = سوگند به کتاب سطر سطر نوشته بر روی چرم نازک پهن شده (۲-۳) = والبيت المعمور = سوگند به بیت آباد (۴) والسقف المرفوع = سوگند به سقف برافراشته (۵) والبحر المسجور = سوگند به دریای پر (۶) ان عذاب ربك الواقع = که عذاب خدا مطلقاً تحقق می پذیرد (سوره طور، آیات ۱-۷).

می بینیم که خداوند برای آن که اطمینان ایجاد کند که حتماً بندگان را عذاب خواهد داد، به موضوعات مختلف سوگند یاد می کند. منطقاً باید این چیزها که برای اثبات مجهولی به کار می روند، «معروف» و شناخته شده باشند و حداقل نمایندگان قرائت «با واسطه یا رسمی» باید بدانند که:

- این چیزهای معروف به چه معنی اند و،
- چرا این چیزها به قدری مهم اند که خداوند برای اثبات حرف خود به آن ها سوگند می خورد.

اما اینان، که خود را "عالمان دینی" می خوانند و با چنین ادعائی، دین و شریعت اسلامی می سازند، حتی تا این اندازه هم از قرآن و کتاب دینی خود نمی دانند. در نتیجه، طبق معمول، هر کسی به حدس و گمانی رو می آورد، و هر جمعی نظری ابراز می کند که در بهترین شکلش فقط یکی از آن ها می تواند معادل نظر خدا و قرآن باشد و بقیه غیر دینی، ضد دینی و باطل اند.

بعداً توضیح داده خواهد شد که امکان درست بودن این روایات و احادیث به قدری ضعیف^{۴۵۸}، مدارک موجود به قدری نامطمئن و راه های دسترسی به دلایل اثباتی به اندازه ای مسدود اند که راهی جز این نمی ماند که بپذیریم:

⁴⁵⁷ Refer to: İlhan Arsel, Kuran,ın Eleştirisi, Cilt 1, s. 89-92.

^{۴۵۸} ر. ک. به بحث مربوطه در این جلد و فصل «تحریف معنی و مفهوم قرآن با احادیث جعلی» در جلد سوم این کتاب.

- هیچ کدام از این مواردی که بر روایات و احادیث ساخته می شوند، صحیح و قابل اعتماد نیستند و از این رو:
- حتی صحت یکی از این موارد و فرضیات نیز بسیار بعید و حتی ناممکن است.

با چنین شیوه های غیر دینی است که در این جا نیز حدس و گمان و فرض به تنها شیوه تفسیر آیات الهی تبدیل می شود، یا به بیان مکارم شیرازی و شرکای شریعت ساز "تفسیر نمونه": "پنج سوگندی که در آغاز این سوره به چشم می خورند معانی سربسته و تفکرانگیزی دارند و مفسران در تفسیر آن ها به «همه جا» دست افکنده اند»^{۴۵۹}. پرسیدنی است که:

- اگر "کلام خدا" "معانی سربسته" دارند و مقصود از آن ها نامعلوم است، اینان برای کشف حقیقت به کجا دست افکنده و از کجا و چگونه این معانی را در آورده اند، و چگونه علم به اصطلاح "سربسته خدا" را آشکار کرده اند؟

در هر صورت، بر این مبنا و با این شیوه های غیر علمی و غیر دینی، معانی ساخته و پرداخته چنین اند:

۱- "گفته اند مراد از «طور» همه کوه های زمین است. گفته اند مراد از «طور»، طور سیناست. گفته اند مراد از این کوهی است که غار مصطفی در آن بود»^{۴۶۰}. طور از زبان سریانی آمده و در این زبان به معنی کوه است. مفسر معروف بیضاوی با مراجعه به معنی «طور» در زبان مرجع سریانی، عبارت «سوگند به طور» را به طور سمبلیک سوگند به چیزی می داند که از عالم «غیر قابل رؤیت» به عالم «شهادت» (?) بالا می آید^{۴۶۱}.

۲- معنی و منظور "و کتاب مستور فی رق منشور" = قسم به کتاب سطر سطر نوشته بر روی چرم نازک پهن شده" نیز هنوز مورد بحث است و کسی نمی داند که خداوند به کدام کتاب نوشته شده بر روی چرم

^{۴۵۹} تفسیر احسن الحدیث، جلد ۲، ص ۴۱۰.

^{۴۶۰} تفسیر سورآبادی، جلد ۴، ص ۲۴۳۷.

^{۴۶۱} İlhan Arsel, Kuran, nın Eleştirisi, Cilt 1, s. 89.

نازک پهن شده قسم می خورد. "عده ای آن را «کتاب تورات»، بعضی (مجمع البیان) «لوح محفوظ یا ام الكتاب»، عده ای «کتاب ناشناخته ای» و عده ای نیز کتاب «قرآن» می دانند^{۴۶۲}. این در حالی است که در زمان نزول این آیات (و همین طور در سرتاسر دوره رسول) هنوز کتاب مصحف شده ای به نام قرآن وجود نداشت^{۴۶۳}. در این عبارت همچنین معنی "رق" موضوع گفت و گوست. "رق" به نظری به معنی «پوست نازک و پهن شده به حالت کاغذ در آمده» و به نظر دیگر به معنی «برگ درختان»، یا هر چیز قابل نوشتن مانند کاغذ است^{۴۶۴}.

۳- معنی و مفهوم عبارت "بیت المعمور" یا «سوگند به خانه آباد» نیز به نظری به «کعبه» اشاره می کند، اما همه در این مورد هم نظر نیستند. به نظر کسانی از جمله بیضاوی، "البیت المعمور" به معنی "قلب انسان مسلمان" است و به نظر دیگرانی، "خانه ای در طبقه چهارم آسمان" است. این جایی است که طبق احادیث گویا تا روز قیامت، هر روزه مورد زیارت ۷۰۰۰۰ تن قرار می گیرد^{۴۶۵}.

۴- معنی عبارت "سقف المرفوع" = قسم به طاق برافراشته" نیز نامعلوم است و از سوی مفسرین مختلف در معانی "بلندای آسمان" یا "عرش و سقف بهشت" به کار می آید.

۵- معنی و مفهوم "بحر المسجور" = قسم به دریای پر یا سرشار" نیز مورد بحث است. کلمه "مسجور" هم به معنای «آب خروشان» و هم «آتش فروزان» است. از این رو،

⁴⁶² Elmalılı, H. Yazır, Cilt 6, s. 4550

vd.;

و تفسیر المیزان، جلد ۱۹، ص ۵-۴

⁴⁶³ Turan Dursun, Kuran, ibid, s. 24.

⁴⁶⁴ Elmalılı, H. ibid, s. 4550 vd.;

و تفسیر المیزان، جلد ۱۹، ص ۵-

⁴⁶⁵ Ibid

- جمعی از مفسرین «قرائت رسمی»، آن را به معنی "آتشین شدن دریاها در روز قیامت و داغ شدن آتش جهنم"، یا "دوزخ پر کرده از عذاب" می گیرند و،
- جمعی نیز به "دریای خروشان و بزرگ به معنی اقیانوس" تشبیه می کنند.
- جمعی هم به
- "به هم پیوستن دریا‌های شور و شیرین" مورد بحث آیات دیگر قرآن،
- "به دریائی که گویا فرعون همراه با سربازانش در آن غرق شدند"^{۴۶۶}،
- به "دریای زیر عرش (طبقه) خدا"، یا "دریائی که (گویا!) زمین بر رویش قرار دارد" تعبیر می کنند^{۴۶۷}.

۵- سوگند به شفق

آیات ۱۶ تا ۱۹ سوره انشقاق چنین اند: " ... اقسم بالشفق = ... سوگند به شفق (آیه ۱۶) والیل و ما وسق = قسم به شب و آن چه گرد آورد (۱۷) والقمر اذا اتسق = و سوگند به ماه هنگام بدر (۱۸) لترکین طبقا عن طبق = شما از طبقه به طبقه می گذرید (آیه ۱۹ سوره انشقاق).

عده ای از نمایندگان قرائت رسمی بر آنند که خداوند با ذکر شفق، شب و ماه، مجموعاً نظرش این است که انسان نیز مثل این هستی های طبیعی «از قالبی به قالب دیگر» در می آید تا به خدا نایل شود. عده ای عبارت "از قالبی به قالب دیگر" را به معنی "از شکمی به شکمی" و عده ای دیگر، معادل:

- ۱- "از قرنی به قرنی"،
- ۲- "از بیست سال به بیست سال" یا،
- ۳- "از امتی به امتی" تعبیر می کنند^{۴۶۸}.

⁴⁶⁶ Elmalılı, H. ibid, s. 4551-4552..

^{۴۶۷} تفسیر سورآبادی، جلد ۴، ص ۲۴۳۸.

برخی نیز بر این عقیده اند که این عبارت به معنی آن است که "مسلمانان با تبعیت از محمد از "حالی به حالی" و "طبقه ای به طبقه بالاتری" نایل شده و به خدا می رسند"^{۴۶۹}.

می بینیم که در این جا نیز با وجود این تشتت آراء و نبودن منبع و مأخذ قابل مراجعه، طبق معمول:

- هیچ یک از شریعت سازان اسلامی معنی و مفهوم این موضوعات مورد سوگند خدا را نمی داند، و با این وجود، کسی هم به ندانستن خود اعتراف نمی کند. هر کس نیز برای سرپوش گذاشتن بر این نقیصه، به ظن و گمان خود رو می آورد و بر اساس تعلقات فرقه ای و خورند بازار فروش دین در زمان و مکان خود، چیزی به آن می افزاید و معنایی موافق حال و روز خود به آن می بخشد.

۶- سوگند به عصر

در آیات ۱ و ۲ سورة العصر نیز خداوند به «عصر» سوگند می خورد: *والعصر ان الانسان لفي خسر* = *قسم به عصر که انسان زیانکار است*. اما "عصر" معانی مختلف دارد و از آن جمله اند:

- "زمان"،

- "گرفتن آب میوه"،

- "بعد از ظهر"،

- "پرداخت مالیات"^{۴۷۰} و،

- "زمان مخصوص چیزی".

هر مفسری به سبب روایتی یکی از این معانی را معنی مورد نظر قرآن و منظور قسم خدا می داند. در عین حال، گروهی از مفسرین هم، همه این معانی را معانی مورد نظر خدا می دانند و گروهی نیز هیچ کدام را معانی مورد نظر خدا نمی دانند و به معانی دیگری غیر از

⁴⁶⁸ İlhan Arsel, *Koran, nın Eleştirisi* Cilt, 2, s. 85-86.

⁴⁶⁹ Elmalılı, H. *ibid*, s. 5679 vd.

^{۴۷۰} ر. ک. قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی و قرآن ترجمه حسین محی الدین الهی قمشه.

این‌ها نظر دارند^{۴۷۱}. سید محمد حسین طباطبائی نویسنده تفسیر المیزان آن را «عصر ظهور رسول خدا» تفسیر کرده و اضافه می‌کند که بعضی گفته‌اند مراد از عصر، "وقت عصر"، بعضی "نماز عصر" و بعضی هم "شب و روز"، "دهر" یا "عصر ظهور مهدی" است^{۴۷۲}. بهالدین خرمشاهی آن را "روزگار" و الهی قمشه‌ء نیز آن را "عصر یا دوره نورانی رسول یا دوران ظهور ولی عصر" ترجمه کرده‌اند.

جالب است که در هر یک از این موارد مبتنی بر حدس و گمان، احادیث و روایاتی نقل می‌شوند که معلوم است در بهترین شرایط یکی از آن‌ها درست و بقیه غلط‌اند، ولی قبلاً این نتایج حاصل شد که هیچ‌امیدی به صحیح و قابل اعتماد بودن هیچ‌کدام از این موارد پیشنهادی نیست.

⁴⁷¹ İlhan Arsel, ibid, s. 85-86.

^{۴۷۲} تفسیر المیزان، جلد ۲۰، ص ۶۰۸-۶۰۹.

جمع بندی و نتیجه گیری

از این مثال ها و نمونه ها در کتاب های تفسیر فراوانند و این همه نشان می دهند که:

۱- ادعای "علما" و انواع شریعت سازان دیگر، مبنی بر این که انگار همه چیز را در مورد قرآن می دانند و «علم» شناخت قرآن و دین اسلام را در ید تسلط خود دارند، واقعیت ندارد. بدیهی است که: - کسانی که در مورد آیات آغازین و پایانی کتاب دینی خود در تردید اند و جز به حدس و گمان حرفی برای بیان ندارند، و کسانی که نمی دانند خداوند خالق کتاب دینی شان به چه چیزهایی قسم خورده و چرا، دشوار می توانند ادعا کنند که معنی این یا آن آیه و کلمه قرآن، این یا آن است، یا این حکم و دستور از آن خداست و مثلاً باید چنین و چنان به اجرا در آید.

۲- با وجود این همه تفسیر و تأویل و این همه ابداع و دست بردن در معنی و مفهوم قرآن، هنوز هم مسایل اولیه در مورد قرآن نامعلوم اند و هم از این رو و بر خلاف تبلیغ و ادعای شریعت سازان: - نه می توان از میان این همه شبهه و تاریکی، "حکم و احکام شرعی" لازم الاجرا درآورد و، - نه می توان این یا آن "حکم شرعی" را "الهی و حکم جاودانی خدا" نام نهاد و با تهدید این و آن جهانی، به خورد مردمش داد.

۳- نگرشی ولو نه چندان عمیق به مثال های بالا، این معنی را می رساند که انگار از نظر مفسرین و متشرعین، خدا از به کار بردن ساده و آسان منظور خود و انتخاب کلمات مناسب برای بیان نظر خود عاجز بوده است. از این رو، منظور نظر خود را با کلمات، عبارات و جملات نامفهومی بیان کرده که باید از طریق تعبیر، تفسیر و تأویل و مراجعه به اشارات و علامات توضیح داده شوند.

قبلا توضیح داده شده که این شیوه نگرش در اساس در تضاد با آیات فراوان قرآن در مورد توانائی و دانائی خدا قرار می گیرند و اصل «مبین»^{۴۷۳} بودن آیات را زیر سؤال می برند.

۴- متشرعین می توانند ادعا کنند که بسیاری از ابداعات و تحریفات شان را به علت فقدان صراحت و روشنی معانی آیات به وجود آورده اند. اینان اما، نمی توانند توضیح دهند که از کجا فهمیده اند که منظور بیان نشده خدا، این یا آن بوده، یا چگونه پی برده اند که آن چه باید بیان می شده و نشده، این یا آن معانی بوده است.

تکرار می کند که "بر اساس سنت های اسلامی، الله تعالی اراده خود را به سه طریق ظاهر می سازد تا بنی آدم را به صراط مستقیم هدایت کند: اول به وسیله رسول خود، دوم به وسیله قرآن، کتاب وحی سماوی، و سوم به وسیله ملائکه مقربین"^{۴۷۴} "و هیچ بشری را نرسد که خداوند با او سخن گوید مگر از راه وحی، یا از پشت پرده ای، یا فرشته ای بفرستد و آن چه می خواهد به اذن خویش وحی کند که او بلند مرتبه فرزانه است"^{۴۷۵} (سوره شورا، آیه ۵۱).

با این حساب، سؤال می شود که این به اصطلاح "علمای دینی" از کجا فهمیده اند که مثلا منظور بیان نشده خدا، این یا آن عبارات و جملات بوده است؟

- آیا برایشان نیز وحی شده؟،

- فرشته ای به زیارت شان آمده؟ یا،

- به نوعی با خدا تماس گرفته، یا این سر الهی را در رؤیا و از پشت پرده کشف کرده اند؟

به تکرار می بینیم که ادعاهای اینان، از نظر تفسیر و توضیح معنی و مفهوم قرآن، همانند تحریف و تکمیل کتابی است که طبق آیات قرآنی،

^{۴۷۳} به معنی صریح، آسان، قابل فهم و بی نیاز از تفسیر.

^{۴۷۴} جان بی ناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۷۲۸.

^{۴۷۵} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

کامل و تمام است: "... امروز دین شما را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما تمام کردم و دین اسلام را بر شما پسندیدم؛..."^{۴۷۶} (سوره المائده، آیه ۳). "کلام خدای تو از روی راستی و عدالت به حد کمال رسید و هیچ کس تبدیل و تغییر آن کلمات نتواند کرد و او شنوای داناست"^{۴۷۷} (سوره انعام، آیه ۱۱۵).
تفسیرات تکمیلی شریعت سازان همچنین به طور ماهوی مخالف و در تضاد با آیه قرآن در مورد خاتم النبیین پیامبر اسلام قرار می گیرد: "محمد ... پیامبر خدا و خاتم پیامبران {خاتم النبیین} است ..."^{۴۷۸} (سوره احزاب، آیه ۴۰).

۵- بسیاری از این اطلاعات، لزوماً در زمان نزول وجود داشته و به امکان فراوان، حداقل مسلمانان دور و بر رسول باید خبر می داشتند که اولین بار پیامبرشان با کدام آیه مورد خطاب قرار گرفته و قبل از فوت نیز کدام آیه را قرائت کرده است. در این صورت، آیا باقی نبودن اطلاعاتی به این مهمی و به این اندازه بدیهی، توده ای، روشن و ساده به این معنی نیست که:
- بر خلاف ادعاهای، اطلاعات باقی مانده از دوره رسول تا حد قطع کامل، اندک است؟ در نتیجه:
- ادعاهای موجود در مورد وجود یا صحت این یا آن حدیث یا روایت در مورد این یا آن آیه و واقعه زمان رسول نیز، هیچ مبنای قابل اعتماد ندارند؟ و،
- این همه اطلاعات و شریعتی هم که محصول «قرائت با واسطه و رسمی» اند، چیزی جز افاضات در هم و بر هم متشرعین و ساخته و پرداخته شده نمایندگان مذاهب و فرقه های اسلامی در قرون متمادی پس از رسول نیست؟

^{۴۷۶} قرآن، ترجمه بهالدین خرماهی.

^{۴۷۷} قرآن ترجمه حسین محی الدین الهی قمشه و قرآن ترجمه بهالدین خرماهی.

^{۴۷۸} قرآن، ترجمه بهالدین خرماهی.

۶- «این همه نقائص و بی اطلاعی»، «آن همه دست بردن در قرآن و سانسور و تحریف آن» و در همان حال، «این همه پرده پوشی و انکاری» را که نمونه هایی از آن را مرور کردیم، نشان می دهند که:

- نمایندگان قرائت رسمی و با واسطه، به خلاف همه ادعاها و گنده گوئی های شان، و با وجود قرن ها نوشتن و گفتن، راهی و کاری برای حل مسایل و مشکلات درک و فهم قرآن نیافته اند و علم دینی آن ها در همان حد دانش ستاره شناسی منجم باشی های دستگاه های خلافت اسلامی باقی مانده است. به بیان دیگر:

- به همان اندازه که دسترسی به دانش دینی و قرآنی برای مردم عادی دشوار است، درک و فهم انواع شریعت سازان و به اصطلاح "علمای دینی و اسلامی" از آیات و پیام های قرآن نیز با مسایل و مشکلات ساختاری رو به روست. اینان از کم و کیف بسیاری از مسایل دینی، و معنی و مفهوم کتاب دینی خود بی اطلاع اند و جز معانی و مفاهیمی که خود ابداع کرده و به زبان خدا جاری ساخته اند، پاسخی دینی برای سوالات موجود قرآن ندارند.

فرق اینان با بقیه مردم معمولی که در راه مطالعه «بی واسطه» گام بر می دارند، در این است که اینان مسایل و مشکلات موجود قرآن را پرده پوشی می کنند و از طریق انواع سانسورها و دست بردن ها، معانی و مفاهیم دلخواه خود را به جای آن ها نهاده و الهی و قرآنی می خوانند. این عمل، اما نه فقط دانش و دانائی دینی آنان را بالا تر نبرده و نمی برد، بلکه اطلاعات موجود و بدیهی دینی را هم خدشه دار کرده و غیر قابل اعتماد می سازد. بر این بیان، اطلاعات حاصل از قرائت «با واسطه یا رسمی»، نه فقط بر خلاف ادعای موجود، فاقد دانش دینی و قرآنی است، بلکه آن چه را هم به عنوان دانش و دانائی در مورد قرآن عرضه می کند:

- از نظر صحت، غیر قابل اعتماد و استفاده و،
- از نظر اندیشه و هدایت دینی، فاقد ارزش است.

فصل ۶

سفر تحقیقی بی واسطه قرآن

در دو راهی انتخاب

دیدیم که نقائص، مشکلات و مسایل موجود در قرآن، قرائت «بی واسطه» و مراجعه مستقیم این «کتاب دینی» را با موانع عمده رو در رو می کنند. اما بخش بزرگی از این مسایل و مشکلات، برای نمایندگان قرائت «رسمی و با واسطه»، حل شده به نظر می رسند. این از آن روست که اینان در طول قرون متمادی از اشکال گوناگون دخالت ها در آیات قرآن، معنی و مفاهیمی ساخته و پرداخته اند و با دگم دینی به این دست آوردهای راست و دروغ چسبیده اند و قادر به جدایی از آن ها نیستند. این دگم دینی تا به حدی است که اینان حتی با وجود پی بردن به مخدوش و غیر دینی بودن این معانی و مفاهیم، حاضر به ترک شیوه های انحرافی آن ها نیستند و جز دنباله روی راه غیر دینی «قرائت رسمی» راه دیگری نمی شناسند.

این چگونگی، راز فروغلطیدن به اصطلاح "اصلاح گران" دینی دهه های گذشته فرقه حاکم در باتلاق قرائت رسمی را بیان می کند. آنان اکثرا با نقد از قرائت «رسمی و با واسطه» آغاز کردند، ولی چون ریشه در همان «قرائت رسمی» داشتند و آینده خود را در حفظ ابداعات شریعت سازان می جستند، در نهایت، پس از دست و پا زدن هائی، نهایتا در همان باتلاق تحریفات «رسمی و با واسطه»

فرو غلطیدند^{۴۷۹}. این راه و روش در اساس با راه قرائت «بی واسطه قرآن» دوتاست. به سبب این جدائی راه ها و روش های قرائت های «با و بی واسطه»، کسانی که در راه مطالعه و شناخت مفاهیم قرآن اند، از آغاز، جز دو راه برای انتخاب ندارند:

- یا به قرائت «رسمی و با واسطه» و لزوماً مخدوش و اکثراً نه چندان دینی موجود بسنده می کنند و در همان حال، بسیاری از مشکلات درک و فهم آیات را به استناد تحریفات قرائت رسمی، حل و فصل شده فرض می کنند، که نیستند.

- یا راه قرائت «مستقیم و بی واسطه» را بر می گزینند و در این صورت، به اطلاعاتی بسنده می کنند، که در ظاهر محدود، اما در اساس، صحیح و قابل اعتماد اند. انتخاب قرائت «مستقیم و بی واسطه» همچنین خطر فروغلطیدن در باطلاق تحریفات «قرائت رسمی» را به حد اقل تقلیل می دهد. اینان بدون هر گونه تعصب کورکورانه، از تعبیر و تفسیر هر آن چه در قرآن، غیر قابل درک و فهم می یابند، خودداری می کنند و از اعتراف به آن چه در قرآن درست، عقلانی و منطقی نمی یابند، واهمه ای به خود راه نمی دهند.

- مگر نه این که اگر خداوند درک و فهم این گونه آیات را می خواست، قادر به بیان صریح محتوی مورد نظرش می بود؟

اینان در ضمن، قرآن را با همه مسائل، محدودیت ها و تضادهایش، به همانگونه که هست می پذیرند،

۲- به آن چه "وحی" خدا نامیده می شود، اعتماد نشان می دهند و،

۳- از سانسور، اصلاح، تفسیر و تأویل آن چه که به بیان قرآن می باید صریح، آشکار و «مبین» باشد، دوری می جوید.

به بیان متشرع نامی اشعری^{۴۸۰}، قرآن همین است که هست و کلام منتسب به خدا این مسایل و مشکلات را دارد، و راهی نیست جز آن که این واقعیت را بی کم و کاست قبول کرد و قرآن را در همین شکل و با

^{۴۷۹} ر. ک. به کتاب های نویسنده تحت عنوان «زن در گر داب شریعت» و «توسیع مدرنیسم و اسلام گرایی در ایران و ترکیه».

^{۴۸۰} ر. ک. به جان بی. ناس، تاریخ جامع ادیان، پیشین، ص ۷۵۶-۷۵۲.

این همه مسائلی که فهمید و توضیح داد. "خداوند کافر را با کفر خود خلق فرمود ولی او را در عین حال مسئول و معاقب اعمال خود قرار داد. (این از جمله تضاد های آشکار در قرآن است)، اما باید این قضیه را بی کم و کاست و بی چون و چرا قبول کرد، زیرا علت و سر آن جز بر ذات احدیت بر دیگری معلوم نیست"^{۴۸۱}.

وی البته این کلام را برای آن به کار می برد تا همانند متشرعین زمان ما، نقیصه های قرآن را با به اصطلاح «ایمان قلبی» پیوند بزند و برای پذیرفتن بی چون و چرای آن، دلیل عوام فریب بترشد. اما به خلاف این و سایر متشرعینی که گاه گاهی برای توجیه علت وجودی خود به وجود مشکلات و مسایل درک و فهم محتوی قرآن اعتراف می کنند، این کتاب بر آن است تا این نظر را مبنائی برای کند و کاو علمی و عقلانی قرار دهد. و بدون آن که همانند آنان به توجیه عوام فریبانه مسایل بپردازد یا به وارونه سازی یا سانسور و اصلاح دست بزند، به بیان و توضیح این مسایل بکوشد و راه را برای کشف این واقعیت که «قرآن کتاب دینی است و نه کتاب دنیوی» هموار کند. بر این باور، قرآن:

- تا آن جا که به «دین» مربوط است، همانند هر «کتاب دینی» برای معتقدین خود "آیات مقدس" عرضه می کند، ولی:

- آن جا که به موضوعات «دنیوی و غیر دینی» می پردازد، کتابی است که در زمانی برای پاسخ به سؤالات و مسایل روزانه آن روز نوشته شده بوده، ولی با گذر از آن شرایط، دیگر پیامی برای زندگی اجتماعی و سیاسی و سایر عرصه ها و نیازهای امروزی ندارد.

- سفر تحقیقاتی «بی واسطه» قرآن

همانگونه که در آغاز کتاب توضیح داده شده، در این کتاب فرض بر آن است که قرآن از سوی خدا "نازل" شده است. دیدیم که این فرض آثار و نتایجی را به دنبال می آورد.^{۴۸۲}

^{۴۸۱} پیشین، ص ۷۵۶.

^{۴۸۲} ر. ک. به آغاز این جلد و همچنین به بحث مفصل تر «آثار نزول قرآن از سوی خدا» در جلد دوم این کتاب.

«الهی بودن کتاب دینی قرآن» به شرح بحث آغازین کتاب، ایجاب می‌کند که این «کتاب دینی» با تمام نقص‌ها و مشکلاتی که بر سر راه درک و فهمش وجود دارد پذیرفته شود. بر این مبنا، وجود آیات متعارض، متشابه، تکراری و فاقد معنی و مفهوم، خود «معنائی» دارند. برای دریافت این معنا:

باید از متعارض دیدن آیات متعارض و متشابه دیدن آیات متشابه نه‌راسید و:

واقعیت‌های این «کتاب دینی» را همان‌گونه که هست (و نه آن‌گونه که انتظار می‌رود) دید.

باید به خلاف سنت نمایندگان قرائت رسمی، از پنهان‌کاری و تلاش برای توجیه و توضیح آن چه صحیح یا با معنی به نظر نمی‌رسد، پرهیز کرد. باید چنین اندیشید که اگر این آیات از سوی خدای قادر و توانا و خالق جهان و هستی "نازل" شده‌اند، پس هدفی جز آنی که درک و فهم می‌شوند، یا نمی‌شوند، ندارند.

قرآن در آیات متعددی مدعی است که روشن، ساده و صریح است:
الر حقیقت قرآن را برای تذکر بس آسان آوردیم پس آیا متذکر شونده ای هست؟^{۴۸۳} (سوره قمر، آیه ۱۷ و آیات مکرر دیگر) و
"قرآن را بر تو فرستادیم در حالی که بیانی روشن برای هر چیز و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمین است" (سوره النحل، آیه ۹۲)
و **"الر (الف. لام. راء) کتابی است از سوی فرزانه ای آگاه که آیات آن استوار، روشن و شیوا بیان شده است"**^{۴۸۴} (سوره هود، آیات ۲-۱).

این به معنی آن است که حتی نقائص قرآن روشن و صریح‌اند. از این رو باید به جای کتمان و پرده‌پوشی، نقائص قرآن را با تمام واقعیت‌هایش دید و همراه با این، نقص‌هایش مورد کند و کاو قرار داد.

^{۴۸۳} قرآن، ترجمه محمود طالقانی در پرتوی از قرآن.

^{۴۸۴} قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی.

عدم پذیرش این واقعیت ها، در قدم اول به معنی بی اعتمادی به توانائی خدا و دانائی خدا را نشان می دهد و با مبانی اساسی دینی و اسلامی مغایر و متضاد است. دیدیم که این کاری است که شریعت سازان اسلامی و نمایندگان گوناگون قرائت «با واسطه و رسمی» انجام داده و می دهند و نتیجه اش چیزی نشده جز دست بردن در معنی و مفهوم، ابداع معانی و بازنویسی مکرر آیات و بالاخره تحریف محتوی قرآن. هم از این روست که قرائت «رسمی و با واسطه» آلوده، خدشه دار و «ضد دینی» است.

شریعت سازان اسلامی با نشان دادن این پیچیدگی ها و مشکلات بر آنند که برای درک و فهم قرآن و این گونه آیات باید به اطلاعات ناشی از «قرائت رسمی»، که دیدیم سراسر خدشه دار و توخالی است، مراجعه کرد. این اما در حالی بیان می شود که می دانیم این آیات برای هدایت مردم معمولی، اکثرا بی سواد و عمدتا بزرگ شده در جاهلیت جامعه قبیله عربستان آن روز "نازل" شده اند و طبق آیات عیدیه ای برای درک و فهم آنان "نازل" شده و برای آنان «مبین» اند یا باید باشند. این است که این آیات اگر طبق آیات قرآن برای مردم بیابانی ۱۴۰۰ سال پیش، روشن و صریح بوده، نباید قابل درک و فهم بدون واسطه برای آدم های تحصیل کرده در امروزه روز و ما مردم قرن ارتباطات نباشند.

با چنین منطقی، این سفر تحقیقی «بدون واسطه» را آغاز می کند و وظیفه اخلاقی خود می داند که علاقمندان دیگر را هم در این سفر تحقیقی به همراهی دعوت کند.

این منطق دینی و قرآنی اما، فقط شامل حال نویسنده نیست، بلکه هر کس دیگری، چه مسلمان یا غیر مسلمان، که توانائی خواندن، نوشتن و اندیشیدن دارند را نیز در بر می گیرد. بر این اساس، هر کسی مجاز است، حق دارد و «باید» بتواند، مستقیما» و بدون هرگونه «واسطه»:

- ۱- پیام های «دینی» «کتاب دینی» خود را خود استخراج کند،
 - ۲- نتایج و دست آوردهای خود را در مقایسه با عقل و منطق بشری اش مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد و فهم و درکی برای خود ایجاد کند، و بالاخره:
 - ۳- با قضاوت و ارزیابی دریافت های خود، راه «دینی خود» را انتخاب کند.
- این گزینش می تواند برای هر کسی احساس و عاطفه دینی خاص وی را به وجود آورد و به گزینش های دینی مختلفی بیانجامد. یکی با جدا کردن سره دینی از ناسره غیر دینی، یا «دینی» از «دنیوی» (و دین از سیاست)، ایمان دینی را بر می گزیند و هر موضوع دیگر غیر از «ایمان دینی» را همانند هر موضوع «غیر دینی دینی شده» را دور می ریزد.
- فراموش نباید کرد که هیچ راه راست جز با ترک راه های دیگر آغاز نمی شود و هر رد دینی نیز، خود انتخاب دینی دیگری است.

سابقه نوشتاری نویسنده

رضا آیرملو، کار نوشتاری خود را از دوره دبیرستان آغاز کرد. اولین و تنها دفتر شعر خود را در حدود سال ۱۳۴۰ در شهر خوی به چاپ رساند. اولین نمایشنامه او به نام «من گور خودم را در خانه خودم می‌کنم» در سال ۱۳۴۷ از سوی دانشجویان دانشسرای عالی تهران در مسابقات دانشجویی رامسر به صحنه آمد. در همان سال‌ها، سردبیری ماهنامه دانشجویی «چیستا» در دانشسرای عالی تهران را به عهده گرفت و همچنین اولین گزارش تحقیقی خود در مورد «کودکان پرورشگاه‌های ایران» را نوشت. چهار سال بعد، تحقیقات اجتماعی او با مونوگرافی ایلات و عشایر ایلام ادامه یافت.

رضا آیرملو پس از دریافت درجه دکترای جامعه‌شناسی (PH.D) و با بازگشائی دانشگاه تبریز، به تدریس دروس علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی پرداخت. «مردم‌شناسی ایلات و عشایر»، «جامعه‌شناسی پرورشی»، «مهاجرت از روستا به شهرها» و «جامعه‌شناسی توسعه و جهان سوم» دروس و بخشی از زمینه‌های تحقیقی او را تشکیل می‌دادند.

چندی نگذشت که محتوی دروس او «غیر اسلامی» تشخیص داده شد و به اتهام «فعالیت به نفع سازمان‌های غیر قانونی»، از دانشگاه تبریز اخراج شد. ستاد به اصطلاح «انقلاب فرهنگی»، «صلاحیت اسلامی» او برای تدریس در دانشگاه‌های کشور را رد کرد. کلاس‌های درسش تعطیل شدند. از شروع کار در دانشگاه‌های دیگر منع شد. از ادامه تدریس و تحقیق باز ماند. از تکثیر و تدریس پلی‌کپی‌های درسی‌اش ممانعت به عمل آمد. کتاب‌ها و پلی‌کپی‌های درسی‌اش جمع‌آوری و ضبط شدند و انتشار آثار جدیدش متوقف شد.

ماحصل کار نوشتاری رضا آیرملو به وقتی که در سال ۱۳۶۵ اجباراً کشور زادگاهش را ترک می‌کرد، ۲۴ کتاب، پلی‌کپی درسی دانشگاهی، مقاله و گزارش تحقیقی بود^{۴۸۵}.

رضا آیرملو از سال ۱۹۸۸ با درجهٔ دکترا (PH.D) و محقق جامعه‌شناسی در دانشگاه‌های سوئد به تدریس و تحقیق مشغول است. رضا آیرملو در سال ۱۹۹۹ موفق به اخذ درجهٔ دانشجویی (Associat Professor) جامعه‌شناسی شد و در سال ۲۰۰۶ به درجهٔ استاد (Professor) جامعه‌شناسی ارتقاء یافت. این کتاب دوازدهمین اثر او در طول مدت اقامتش در سوئد است. شش جلد از این کتاب‌ها به زبان فارسی، پنج جلد به زبان سوئدی و یک جلد به زبان انگلیسی اند.

کتاب‌های موجود در بازار برون مرز- به زبان فارسی

- ۱- استراتژی استعمار نو- دگرگونی‌ها و بحران‌ها، (تجدید چاپ در خارج): انتشاراتی آرش، ۱۹۸۷، استکهلم، سوئد.
- ۲- زن و اسلام علی شریعتی، انتشار کتابفروشی خیام، ۱۹۹۶، گوتنبرگ، سوئد.
- ۳- مدینه فاضلهٔ ایرانی از امام زمان تا امام زمان، انتشاراتی اینواند- لیتراتور، چاپ دوم، ۲۰۰۰، سوئد.
- ۴- زن در گرداب شریعت، انتشاراتی اینواند- لیتراتور، ۲۰۰۲، سوئد.
- ۵- توسعهٔ مدرنیسم و اسلام‌گرایی در ایران و ترکیه، ترجمه از سوئدی به فارسی به وسیلهٔ "جمعی از علاقمندان به دانش اجتماعی"، انتشاراتی اینواند- لیتراتور، ۲۰۰۳، سوئد.

^{۴۸۵} برای ملاحظه فهرست بخشی از آثار دوره کار و تدریس وی در دانشگاه تبریز ر. ک. به سابقه نوشتاری نویسنده مندرج در کتاب‌های پیشین وی و از آن جمله در کتاب‌های «زن در گرداب شریعت» و «توسعه مدرنیسم و اسلام‌گرایی در ایران و ترکیه».

کتاب های موجود در بازار- به زبان های سوئدی و انگلیسی^{۴۸۶}

- 1- Turkar möter Sverige- En studie om turkisktalande elevers skolgång , Carlssons Bokförlag, 1992, Sverige.
- 2- Janus & genus- om kön och social identitet i familj och samhälle, i Ulla Björnberg m fl (red), Brobergs Förlag, 1994, Sverige.
- 3- Iranier möter Sverige – bakgrund, mottagning och integration, Invand-Litteratur, 1997, Sverige.
- 4- "Boundaries of Europe", Jan hjärpe (red), Swedish Council for Planning and Cordination of Research. 1998, Sweden.
- 5- Iranska familjer i Sverige/ ett nordeuropeiskt samhälle – famijeförhållande, förändring och integration, Invand-Litteratur, 1998, Sverige.
- 6- Modernisering och islam i Iran och Turkiet, Invand-Litteratur, 2001, Sverige.

سانسور مستقیم آثار در ایران

- ۱۳۴۸- انتشار ماهنامه دانشجویی «چیستا»، منتشره در دانشسرای عالی تهران، وسیله اداره نگارش رژیم شاه متوقف شد.
- ۱۳۵۳- نمایشنامه رستم و سهراب در جریان مسابقات هنری شیراز علیه نظام شاهی ارزیابی و از مسابقات حذف شد.
- ۱۳۵۸- کتاب «چرا باید ماشین اداری خرد شود» نویسنده، منتشره در سال ۱۳۵۶ تبریز، هم زمان با گسترش سرکوبی، به وسیله عوامل رژیم اسلامی از کتابفروشی ها جمع آوری و جزو کتاب های "ضاله" در جلو شهرداری تبریز به آتش کشیده شد و بقیه نیز برای کارتون سازی خمیر شدند.
- ۱۳۶۵- چاپ کتاب تحقیقی و دانشگاهی «مبانی مهاجرت در ایران» در انتشاراتی امیر کبیر متوقف و به سبب این سانسور، محصولی دیگر

^{۴۸۶} ترجمه عناوین این کتاب ها ر. ک. به کتاب های پیشین نویسنده به شرح زیر نویس پیشین.

از عشقی عمیق و کاری طاقت فرسا برای تقدیم محصولی علمی به دانشجویان کشور بلااستفاده ماند.

این کتاب در شرایطی نگارش یافته بود که نویسنده از سوئی با مسائل تسویه، تعقیب و مشکلات گذران زندگی رو به رو بود و از سوی دیگر با جا به جایی مکان زیست برای مخفی نگهداشتن آدرس، و کار شبانه روزی نوشتاری در زیر بمباران شهر درگیر بود.

۱۳۶۶- توقف انتشار سلسله مقالات منتشره در نشریه "رشد- مجله مخصوص آموزش دبیران کشور".

۱۳۶۷ و به بعد- کتاب استراتژی استعمار نو- دگرگونی ها و بحران ها، چاپ مؤسسه انتشاراتی امیر کبیر در غیاب نویسنده بارها جمع آوری و سپس بدون پرداخت حق تألیف مجدداً تجدید چاپ شد.

جوایز نویسندگی در سوئد

۱۹۸۷- انستیتو مهاجرین سوئد، جایزه نویسنده مهاجر سال.

۱۹۹۶- کمون های لاریه دالن و گونارد، جایزه فرهنگی سال.

۱۹۹۶- اتحادیه نویسندگان سوئد به خاطر کتاب های منتشره در سوئد.

۱۹۹۸- اتحادیه نویسندگان کتاب های درسی سوئد به خاطر کتاب های درسی منتشره و در حال تدریس نویسنده در دانشگاه های سوئد.

۲۰۰۰- جایزه Lars Salvius، جایزه مشترک اتحادیه نویسندگان، انجمن ناشران و انجمن مجلات سوئد به بهترین آثار آکادمیک منتشره در سوئد.

۲۰۰۱- اتحادیه نویسندگان سوئد، فوند فرهنگی به خاطر آثار منتشره در سوئد.

۲۰۰۲- فوند نویسندگان سوئد به خاطر آثار منتشره در سوئد.

۲۰۰۲- اتحادیه نویسندگان کتاب های درسی سوئد به خاطر کتاب های درسی منتشره و در حال تدریس نویسنده در دانشگاه های سوئد.

۲۰۰۳- مرکز فرهنگی استان گوتلاند غربی سوئد، جایزه فرهنگی به خاطر تحقیقات، آثار منتشره و خدمات فرهنگی.

۲۰۰۳- اتحادیه نویسندگان سوئد، فوند کار به خاطر آثار منتشره.

فصل ۹ مآخذ و منابع

فهرست مآخذ و منابع فارسی

- فریدون آدمیت، از سومر تا یونان و رم، چاپ دوم، ۱۳۷۶، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، تهران.
- رضا آیرملو، توسعه مدرنیسم و اسلام گرایی در ایران و ترکیه، ترجمه از سوئدی به فارسی توسط «جمعی از علاقمندان به دانش اجتماعی»، ۱۳۸۲، انتشاراتی اینواند-لیتراتور، سوئد.
- رضا آیرملو، زن و اسلام شریعتی، کند و کاوی در کتاب «فاطمه فاطمه است»، ۱۳۷۵، نشر کتابفروشی خیام، سوئد.
- رضا آیرملو، زن در گرداب شریعت، ۱۳۸۰، انتشاراتی اینواند-لیتراتور، سوئد.
- رضا آیرملو، استراتژی استعمار نو، دگرگونی ها و بحران ها، ۱۳۶۶، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران.
- تجدید چاپ برون مرز: چاپ و انتشاراتی آرش، ۱۹۸۷، سوئد.
- رضا آیرملو، مدینه فاضله ایرانی از امام زمان تا امام زمان، ۱۳۷۹، انتشاراتی اینواند-لیتراتور، سوئد.
- اربعین شیخ بهائی، شیخ بهالدین محمد عاملی، ترجمه عقیقی بخشایشی، چاپ سوم، فاقد تاریخ انتشار، دفتر نشر نوید اسلام، قم.
- اصول کافی، ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی، فاقد تاریخ انتشار، کتابفروشی علمیه اسلامی، تهران.

- خواجه عبدالله انصاری، تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید، تألیف امام محمد مبینی، چاپ ۱۷، ۱۳۸۳، چاپ و انتشارات اقبال، تهران.
- دکتر مسعود انصاری (روشنگر)، بازشناسی قرآن، چاپ ۶، ۱۳۷۸، نشر نیما، آلمان.
- مهدی بازرگان، چهار مقاله، شرکت سهامی انتشار، تهران.
- مهدی بازرگان، مطهرات در اسلام، انتشارات جهان آراء، تهران.
- مهدی بازرگان، انسان بینی قرآن، انتشارات قلم، تهران.
- بازرگان، بازگشت به قرآن، انتشارات قلم، تهران.
- تفسیر احسن الحدیث، سید علی اکبر قریشی، چاپ دوم، ۱۳۷۴، مرکز چاپ و نشر بنیاد بعثت، تهران.
- تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید، خواجه عبدالله انصاری، تألیف امام محمد مبینی، چاپ ۱۷، ۱۳۸۳، چاپ و انتشارات اقبال، تهران.
- تفسیر المیزان، سید محمد حسین طباطبائی، دفتر انتشارات اسلامی، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، چاپ ۱۷، ۱۳۸۲، قم.
- تفسیر سورآبادی، ابوبکر عتیق نیشابوری، به تصحیح علی اکبر سعیدی سیرجانی، ۵ جلد، فرهنگ نشر نو، تهران.
- تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، نشر دارالکتب الاسلامیه، چاپ ۲۴، ۱۳۶۸، تهران.
- توضیح المسائل محشی- فتاوی حسین طباطبائی بروجردی با حواشی مراجع بزرگ، گردآوری غلامحسین رحیمی اصفهانی، سازمان انتشارات جاویدان و مؤسسه انتشارات فراهانی، قم.
- توضیح المسائل مراجع، تهیه و تنظیم سید محمد حسن بنی هاشمی خمینی، چاپ سوم، ۱۳۷۸، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
- پرتوی از قرآن، سید محمود طالقانی، ۳ جلد، چاپ ۵، ۱۳۸۱، شرکت سهامی انتشار، تهران.
- ایلیا پاولویچ پطروشفسکی، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، چاپ ۴، ۱۳۵۴، انتشارات پیام، تهران.
- خلاصه تفسیر المیزان، ترجمه فاطمه مشایخ، به قلم کمال مصطفی شاکر، ۱۳۷۹، انتشارات اسلام، تهران.

- علی دشتی، ۲۳ سال، به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه، ۱۳۷۳، آلمان.
- راهنمای انسانیت- احادیث و ترجمه از کتاب نهج الفصاحه، گرد آورنده مرتضی فرید تنکابنی، ۱۳۷۴، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
- عبدالکریم سروش، قبض و بسط تئوریک شریعت، چاپ ۷، ۱۳۷۹، مؤسسه فرهنگی صراط، تهران.
- عبدالکریم سروش، آئین شهریاری و دینداری، ۱۳۷۹، مؤسسه فرهنگی صراط، تهران.
- شجاع الدین شفا، پس از هزار و چهارصد سال، دو جلد، نشر فرزاد، اسپانیا.
- ناصر مکارم شیرازی و سایر، تفسیر نمونه، ۲۷ جلد، چاپ ۲۴، ۱۳۶۸، نشر دارالکتب الاسلامیه، تهران.
- فرشید فریدونی، نقدی بر فلسفه و تاریخ دولت اسلامی و دلایل شکست مردم سالاری دینی در ایران، استنسیل، پائیز ۲۰۰۵، آلمان.
- قرآن، ترجمه بهالدین خرمشاهی، ۱۳۷۵، انتشارات نیلوفر و جامی، تهران.
- قرآن، ترجمه حسین محی الدین الهی قمشهء، ۱۳۶۱، سازمان انتشارات صالحی و بنیاد نشر و ترویج قرآن، تهران.
- سید علی اکبر قریشی، تفسیر احسن الحدیث، ۱۱ جلد، چاپ دوم، ۱۳۷۴، مرکز چاپ و نشر بنیاد بعثت، تهران.
- قصص قرآن، تألیف صدر الدین بلاغی، چاپ ۱۵، ۱۳۷۰، چاپخانه سپهر، تهران.
- کتاب مقدس - کتب عهد عتیق و عهد جدید (به زبان فارسی)، ۱۹۸۷، انجمن پخش کتب مقدسه، چاپ کره جنوبی.
- فریدون گیلانی (مترجم)، پروژه امپراتور امریکا- بازی شیطان – اثر رابرت دریفوس، ۲۰۰۶، نشر در اینترنت.
- سید محمود طالقانی، پرتوی از قرآن، چاپ ۵، ۱۳۸۱، شرکت سهامی انتشار، تهران.

- سید محمد حسین طباطبائی، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ۲۰ جلد، چاپ ۱۷، ۱۳۸۲، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
- ابوبکر عتیق نیشابوری، تفسیر سورآبادی، به تصحیح علی اکبر سعیدی سیرجانی، ۵ جلد، فرهنگ نشر نو، تهران.
- حمید عنایت، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهالدین خرمشاهی، چاپ ۳، ۱۳۷۲، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران.
- شیخ بهالدین محمد عاملی، اربعین شیخ بهائی، ترجمه عقیقی بخشایشی، چاپ سوم، فاقد تاریخ انتشار، دفتر نشر نوید اسلام، قم.
- مجید محمدی، دین شناسی معاصر، ۱۳۷۴، نشر قطره، تهران.
- ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۲۷ جلد، چاپ ۲۴، ۱۳۶۸، نشر دارالکتب الاسلامیه، تهران.
- جان بی. ناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، چاپ ۴، ۱۳۷۰، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران.
- نهج البلاغه، امیر المؤمنین علی، ترجمه احمد سپهر خراسانی، چاپ سوم، ۱۳۷۵، مؤسسه نشر اشرفی، تهران.

فهرست مأخذ و منابع به زبان های دیگر

- Michael Banton (red) (1986): Study of Religion, Tavistock, London.
- Erdoğan Aydın (1993): İslamiyet Gerçeği, cilt 1, Kaynak yayınları, İstanbul.
- İlhan Arsel (2000): Koran,ın Eleştirisi, cilt 2, Kaynak yayınları, İstanbul.
- İlhan Arsel (1999): Koran,ın Eleştirisi, cilt 1, Kaynak yayınları, İstanbul.
- İlhan Arsel (2001): Koran,ın Eleştirisi, cilt 3, Kayna yayınları, İstanbul.
- İlhan Arsel (1997): Şariat,tan Kıssalar, cilt 2, Kayna yayınları, İstanbul.
- İlhan Arsel (2005): Şariat, İnsan ve Akıl, Kayna yayınları, İstanbul.
- Bibeln, Bokförlaget Libris, 1997, Glasgow, London.
- Carl Brockelmann (1950): History of the Islamic Peoples, London.
- Emile Durkheim (1982): The Elementary Forms of the Religious Life, George Allen & Unwin, London.
- Turan Dursun (1992): Allah, 4 baskı, Kaynak yayınları, İstanbul.
- Turan Dursun (1990): Din Bu, cilt 1, Basım 20., Kaynak yayınları, İstanbul.
- Turan Dursun (1990): Din Bu, cilt 2, Basım 3., Kaynak yayınları, İstanbul.
- Turan Dursun (2000): Din Bu, cilt 4, Basım 8., Kaynak yayınları, İstanbul.
- Turan Dursun (1997): Koran, 7. Basım, Kaynak yayınları, İstanbul.

- Turan Dursun (1994): Koran Ansiklopedisi, 8 cilt, Kayna yayınları, İstanbul.
- Turan Dursun (1994): Koran Ansiklopedisi, Kaynak yayınları, İstanbul.
- First Encyclopedia of Islam 1913-1936, 1993, E.J. Brill, New York.
- Reza Eyrumlu (1994): "İranska familjer i Sverige- ett nordeuropeskt samhälle", Invand-Litteratur, Sverige.
- Inger Furseth & Pål Repstad (2005): Religionssociologi, Liber AB, Sweden
- Abdülbaki Gölpınarlı (1969): Tasavvuf 100 Soruda, Gerçek Yayınevi, İstanbul.
- Muazzez İlmiye Çığ (2000): Kuran İncil ve Tevrat,ın Sumer,deki Kökeni, 5. Basım, Kaynak yayınları, İstanbul.
- Bronislaw Malinowski (1974): Magic, Science and Religion and Other Essays, Souvenir Press, London.
- Sverre Moe (1994): Sociologiska teori, Studentlitteratur, Sverige.
- Arif Tekin (2000): Kuran,ın Kökeni, Kaynak yayınları, İstanbul.
- Per Månson (1987): Från Marx till marxism, Röda Bokförlaget AB, Göteborg.
- Per Månson (2003): Moderna samhälletsteorier, Prisma, Stockholm.
- Norstedts Uppslagsbok, 2000, Sweden.
- Rudolf Otto (1967): The heliga jämte spridda uppsatser om det numinösa, översättning: Ernst Logren, Stockholm.
- Karl Popper (1983): A Pocket Popper, Fontana Paperbacks, Oxford, UK.
- Ronald Robertson (1970): The Sociological Interpretation of Religion, Oxford, Blackwell.

- Erol Sever (1995): İslamın Kaynakları, cilt 1, Basım 2., Kaynak yayınları, İstanbul.
- Erol Sever (1997): İslamın Kaynakları- Muhammed, cilt 2, Kaynak yayınları, İstanbul.
- Ninian Smart (1983): "Reigion, Myth and Nationalism, i Religion and Politics in the Modern World, red: P. H. Merkl & N. Smart, New York University Press.
- Melford Spiro (1966): "Religio: Problems of Definition and explanation" I: Antropological Approaches to the Study of Religion, red. Michael Banton, London: Tavistock.
- Torsten Thurén (1991): Vetenskapsteori, Liber, Sverige.
- Edward Tylor, (1903): Primitive Culture. London, John Murphy.
- Svensk Uppslagsbok, Förlagshuset Norden, 1942-1955, Malmö. Sweden